

یون

مجله هفتگی شنبه ۱۲ - اسد سال ۱۳۵۳
شماره - ۲۰

Ketabton.com



رئیس دولت و صدر اعظم از جلسه

شورای عالی اقتصادی ریاست کردند

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم از جلسه شورای عالی اقتصادی ریاست کردند. در این جلسه که ساعت ۳ و نیم بعد از ظهر روز ۱۲ اسد ایرشد پیرامون انتخاب اعضای کمیته فرعی شورای عالی اقتصادی بحث و مذاکره صورت گرفت. در نتیجه چندتن از اشخاص مسلکی داخلی در رشته های مختلف تعیین گردیدند تا موضوعا تیکه از طرف شورای عالی به آنها سپرده میشود آنها مورد غور و مطالعه قرار داده و نتایج مطالعات خود را جهت اتخاذ تصمیم نهایی به شورای عالی اقتصادی - تقدیم نمایند.

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم از اولین جلسه شورای عالی انکشاف دهات ریاست نمودند

اولین جلسه شورای عالی انکشاف دهات تحت ریاست بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۶ اسد ایر گردید. در این جلسه پیرامون پروگرام های انکشاف دهات به اساس مقررات آن بحث بعمل آمده و تصمیم اتخاذ گردید تا در قدم اول در تسریع تکمیل کار پروژه های روی دست اقدامات جدی بعمل آید. همچنان مجلس فیصله کرده بر علاوه انجام مطالعه یک تعداد پروژه های جدید و آماده

پیام مؤسس جمهوریت بمناسبت اولین سالگرد روز نامه جمهوریت

ما به خرمشده است که روز نامه جمهوریت سال اول خود را در تنویر اذهان مردم ما و در روشن ساختن اهداف مترقی نظام جمهوریت بپایان رسانده. وقایع مهم تاریخی سال نخستین جمهوریت در افغانستان را در سینه تاریخ سپرده و اینک سال دوم نشرات خود را امیدوارم که این روز نامه بتواند وظایف مهم خود را بعد ازین نیز در راست تاریخی خود موفقانه انجام دهد. بطلب توفیق دربر آورده شدن این امر خطیر ملی برای کارکنان این نامه از خدی بزرگ موفقیت ارزو می کنم.

ساختن آنها برای تطبیق فعالیت های انکشاف دهات بشکل همه جانبه آن در مناطق بدخشان ولوی ولسوالی کتواز در نظر گرفته شود. برای اجرای این کار در جلسه همان روز تصویب شد تا اولتر از همه وضع اقتصادی و اجتماعی این دو منطقه از نگاه انکشاف عمومی مطالعه شود و به اساس نتایج آن اقدامات عملی ممکنه در تطبیق پروگرام های انکشافی در این مناطق بعمل آید. در جلسه اعضای شورای عالی انکشاف دهات مشتمل بر دو کتور محمد حسن شرف معاون صدارت عظمی، پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر وزیر صحت، بناغلی چیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری، دوکتو نعمت الله پژواک وزیر معارف، پوهاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع، بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان اشتراک داشته.

۸۰۰۰ تن بیرایت استخراج گردیده

آن روی دست گرفته شده مساعد سازد. مدیریت عمومی استخراج معدن بیرایت هشت تاکنون بیش از هشت هزار تن بیرایت استخراج گردیده است. سپس وزیر فواید عامه به همراهی مسئولی و وکیل ولایت از سرک پارک جمهوری شهر هرات که ترمیم و جفله اندازی آن توسط مدیریت فواید عامه صورت گرفته دیدن نمود. این سرک از شمال پارک جمهوریت عبور نموده شاهراه هرات را بسرک پل مالان وصل می نماید. طبق یک خبر دیگر وزیر فواید عامه ساعت چار بعد از ظهر از هرات رهسپار کابل شد.

از معدن بیرایت هرات تاکنون زیاده از

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه صبح روز ۵ اسد جریان احداث سرک بین معدن بیرایت و شاهراه هرات، تو و غنندی را دیدن نمود. وزیر فواید عامه در این موقع دوباره سرعت کار این سرک ۱۴ کیلومتره به امر یسونت سرک سازی هدایت داد. احداث این سرک که یک ماه قبل از طرف وزارت فواید عامه شروع شده تاکنون دو کیلومتر آماده جفله اندازی گردیده است. نامه نگار باختر اطلاع میدهد که بناغلی فایق بعد از جریان استخراج بیرایت دیدن نموده به امر حفظ و مراقبت شاهراه لین غربی هدایت داد سرگرا که فعلا وسایط نقلیه از آن استفاده مینمایند تا اكمال سرک جدید ترمیم کرده و برای انتقال بیرایت که ترتیبات صدور

تلگرام همدردی به دا که مخابره شده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد به اثر سر ازیب شدن سیلابهای اخیر در بنگله دیش که متأسفانه تلفات شدید جانی و خسارات هنگفت مالی را بار آورده تلگرام همدردی از طرف بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم عنوانی بناغلی محمد الله رئیس جمهور و شیخ مجیب الرحمن صدر اعظم آنکشور به دا که مخابره گردیده است. دولت جمهوری افغانستان فیصله نمود تا به اسبب دیده گان آنکشور مساعدت مالی نماید.

پرو تست رسمی افغانستان را جمع به تجاوزات مکرر طیارات پاکستانی به شارژ دافیر سفارت آنکشور تسلیم داده شد

بناغلی بشیر بابر شارژ دافیر سفارت پاکستان را در کابل به وزارت امور خارجه احضار کرده و پرو تست رسمی بناغلی بشیر بابر شارژ دافیر سفارت پاکستان را در کابل به وزارت امور خارجه احضار کرده و پرو تست رسمی خریدار که بناغلی و حید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه شام روز ۱۲ اسد ۲ صفحه

دولت جمهوری افغانستان را جمع به تجاوزات مکرر طیارات پاکستانی به قلمرو فضایی افغانستان به وی تسلیم نمود. در پرو تست تذکره عمل آمده که عوالب ناگوار این نوع تجاوزات کاملاً بد و شایسته حکومت پاکستان خواهد بود.

هاشم زینتون افتتاح گردید

قصر دارالامان که برای اداره عالی قضا و عدل تخصیص یافته است افتتاح گردید



دکتر محمد حسن شرق معاون صدراعظم موفقیکه باقطع آوار هاشم زینتون را افتتاح مینماید.

بعد از تلاوت چند آیت از قرآن عظیم الشان هاشم زینتون ساعت ۶ و نیم عصر روز سه شنبه توسط دکتر محمد حسن شرق معاون صدراعظمی در شهر آراء افتتاح گردید. معاون صدراعظمی در مراسم افتتاح سخاخانه گفت:

جای خیلی خوشی است که شروع کار این سخاخانه به ازین بردن الام و سرگردانی یک تعداد زیاد خانم صادر شهر که کم کم موثر می نماید.

دکتر شرق علاوه نمود این سخاخانه بنا سخاخانه های دیگر فرق های بسیار زیاد دارد زیرا مهندس، رهنما، تهادت گذار و غیره آن رهبر انقلاب افغانستان بوده و حتی همه روزه از امور کل کاری و نسجاری آن شخصها دیدن و سرپرستی میگردند.

معاون صدراعظمی گفت اینکار اگرچه نوره ظاهرا کوچک به نظر می آید اما از نگاه کیفی بی نهایت بزرگ بوده زیرا یادگاری از یادگار های آوان بیکاری رهبر انقلاب افغانستان عزیز است.

دکتر شرق گفت:

این انقلاب، دوام انقلاب و تکمیل انقلاب و مشکلاتی را که دشمنان خارجی و داخلی در دست رویدست گذاشت و در ظرف یکسال سهمرتبه خائنه میخواستند انقلاب شکوهمند ما را از گون سازند اما با تدبیر رهبر بزرگوار انقلاب و رفقای فدائیان شان کشف، خنثی و از بین برده شد ما را به فکر گذشتگان و مشکلاتی را که مردان دیروز افغانستان در برابر ارتجاع داخلی و دشمنان خارجی داشتند، می اندازند.

دکتر شرق افزود: در عصر امانیه با عشق و علاقه برای سعادت پیشرفت و اعتلای وطن کوشش می شود اما دیری نمی گذرد که دشمنان خارجی وطن مقدس ما به همسکاری دوستان داخلی خویش تمام مرتجعین سراسر مملکت را تحریک به یک قیام ضد ملی در مقابل این نهضت نمودند و متأسفانه مردمان اکثر نقاط کشور مظلومانه و زخمی در این قیام اشتراک می کنند.

در اثر این قیام دوره نهضت در افغانستان به پایان میرسد.

چندی بعد یک تعداد وطن پرستان به این



مرحوم محمد هاشم خان صدراعظم امین افغانستان هاشم زینتون که بنام این شخص مدبر مسما گردیده است با مصرف شخصی و به آرزوی هموطنان خسرا به دوران واطفال اعجاز گردیده است.

شماره ۲۰

اغتشاش نامه میدهند و در چنین دوره ای مدعی محمد هاشم خان صدر اعظم میشود. اگر ما قضاوت این دوره تاریخ را از کف آنها بیکه از اغتشاش بپرهیزیم، باز ارتجاع عمدت و با دشمنان خارجی وطن ما هم عقیده بوده کشیده و به گروه انقلابی وطن پرست که هر روزه با دسائیس خورد و بزرگ ارتجاعی رو برو اند بگذاریم قضاوت شکل دیگری دارد.

زیرا در آن دوره ای که تعداد جوانان تعلیم یافته و وطن پرست انگشت شمار بودند و آنها هم در اثر شکنجه های ارتجاع و اغتشاشی به همه چیز و بیهوشی گس مغشوش میگردیدند، بوجد آوردن بی امنی، بی نظمی و اغتشاش در هر گوشه و کنار مملکت کاری بود بس ساده و عملی بود بدون مشکل چنانچه دشمنان افغانستان توانستند حتی از تاسیس مکاتب بهره برداری های ضد ملی نموده و در زمینها و کتوا و در بعضی از قسمتهای ولایت ننگرهار و دیگر ولایات وسیله اغتشاشات خونین و سرگردانی های چندین ساله گردند. و بی

تدبیر این شخص مدبر نه تنها ارتجاع را قطع و خاتمه داد بلکه به تعداد مکتب و تاسیس موسسات عرفانی هر روز می افزودند و به تدریس این نابسامانی های داخلی و خارجی در دوران زمامداری این شخص بود که جنگ جهانی دوم سرتاسر جهان را به جنگ کشانید اما این صدراعظم خود را به سیاستمداری و تدبیر عجیبی توانست که وطن خویش را از آتش جنگ برکنار نگذارد، اگر شما دوستان عزیز و رفقای انقلاب باین صفحه تاریخ بمان هم عقیده باشید اگر شما رفقای انقلاب بهره برداری های سیاسی سی ساله اخیر افغانستان را که بهترین حکومت های ملی ذریعه مرتجع ترین اشخاص بنام آزادی و دیموکراسی های تقلبی گویند می شد بخاطر بیارید یقینا بمن اجازه خواهید داد تا نام این زینتون را (هاشم زینتون) بگذاریم امید وارم در آینده صفحات تاریخ ما نیز پرست محققین وطن پرست و انسان های ریالیست نوشته شود و قضاوت شرافتمندانه

ده میلیون افغانی به امریت معدن

کرگر خساره وار د شد

در حدود ده میلیون افغانی در اثر زلزله صبح روز هشت اسد به امریت معدن زغال سنگ کرگر خساره وارد شد در سایر نقاط کشور خساره و آسیبی عاید نگردیده است.

لطفا ورق بزنید

یک منبع موسسه زغال سنگ شمال روزه اسد گفت: در اثر زلزله شدیدی که صبح

روز هشتم اسد در اکثر ولایات کشور احساس گردید در بالای معدن کرگر عسارت رهائش ششصد نفر عمده، تعمیر امریت معدن، چهارم تحویلخانه مواد ارتزاقی و سه محسور ای مسجد کسما منبهم و کسما صدمه شدید برداشته است.

منبع توضیح کرد که محل رهائش کارگران چهارم و امریت معدن بطوری منبهم شد و صدمه دیده است که ترمیم آن ناممکن بوده و اعمار مجدد را ایجاب میکند. همچنین اتاقهای نشان خوری و تحویلخانه مواد کسما منبهم و کسما صدمه شدید برداشته که عجلاتا تحویلخانه تحت ترمیم گرفته شده است.

منبع گفت کارگران معدن در وقت زلزله مشغول کار بودند و هیچ صدمه ای ندیده اند. همچنین خساره وارده در داخل معدن ناچیز است.

منبع گفت چون عمارات متذکره تدریجا از بودجه دولت ساخته شده بود تخمینا ده میلیون افغانی ازین زهنگز خساره عاید شده است و

قصر دارالامان که به تاسی از هدایت شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بر سر ای اداره عالی قضا و عدل تخصیص یافته است بعد از تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت چهار و نیم عصر روز ۶ اسد توسط دکتر محمد هاشم زینتون و وزیر عدلیه ولوی خاتونال رسما افتتاح گردید.

دکتر محمد هاشم زینتون گفت: این قصر با کوه به تاسی از نظر نیک و عدالت دوستانه رهبر انقلاب کشور شاعلی محمد داود به وزارت عدلیه تسفویض گردید تا در این کاخ عدل ادارات مرکزی رکن قضایی و عدلی این وزارت جای گزین شود.

وزیر عدلیه علاوه نمود همانطوریکه این قصر در ظاهر شکوهمند میباشد در باطن نیز

دارای ارزش معنوی زیادی است چه کسانی که در مسند عدالت و قضاوت در این قصر نشسته و ایفای وظیفه می نمایند با درک ارزش معنوی آن توجه جدی مینماید تا آن رابطه محکم و مستحکمی را که بین ملت و حکومت ایجاب میکند فراهم سازند و تسهیلات لازم برای مردم ایجاد کنند.

لطفا ورق بزنید

هرگاه تعمیرات مذکور مجددا اعمار گردد مصارف بیشتر را ایجاب می نماید. یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت با اساس تجویز حکومت برای رهائش کارگران معدن کرگر ۱۵۰ خیمه از طرف جمعیت افغانی سره میاشت روز ده اسد به آنجا ارسال گردیده است.

یوهاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع قبل از ظهر روز ۱۱ اسد از عمارات رهائش تحویلخانه و امریت معدن کرگر که در اثر زلزله اخیر منبهم شده است بازدید نمود.

همچنان وزیر معادن و صنایع در حالیکه رئیس موسسه زغال سنگ شمال با وی همراه بود از ساحه استخراج معدن دیدن نموده با انجیران و کارگران معدن مشا کره کرد.

کارگران فعلا در یکصد و پنجاه خیمه که به تجویز حکومت از طرف جمعیت افغانی سره میاشت به ساحه معدن کرگر فرستاده شده رهائش میکنند.

وزیر معادن کارگران را مورد نوازش قرار داده معاونت هایی را به آنها وعده داد.

مقابله با بکت از کارگران از توجهات دولت جمهوری اقدام فوری مبنی بر ارسال یک تعداد خیمه ها برای رهائش آنها اظهار امتنان نموده موفقیت های دولت جمهوری را بر رهبری شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم از خداوند بزرگ استعنا نمود.

قرار یک خبر دیگر وزیر معادن و صنایع در راه مراجعت بکابل ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر از قاپریکه بود برایت نیز در پلخبری دیدن نمود.

قصر دارالامان که برای ...

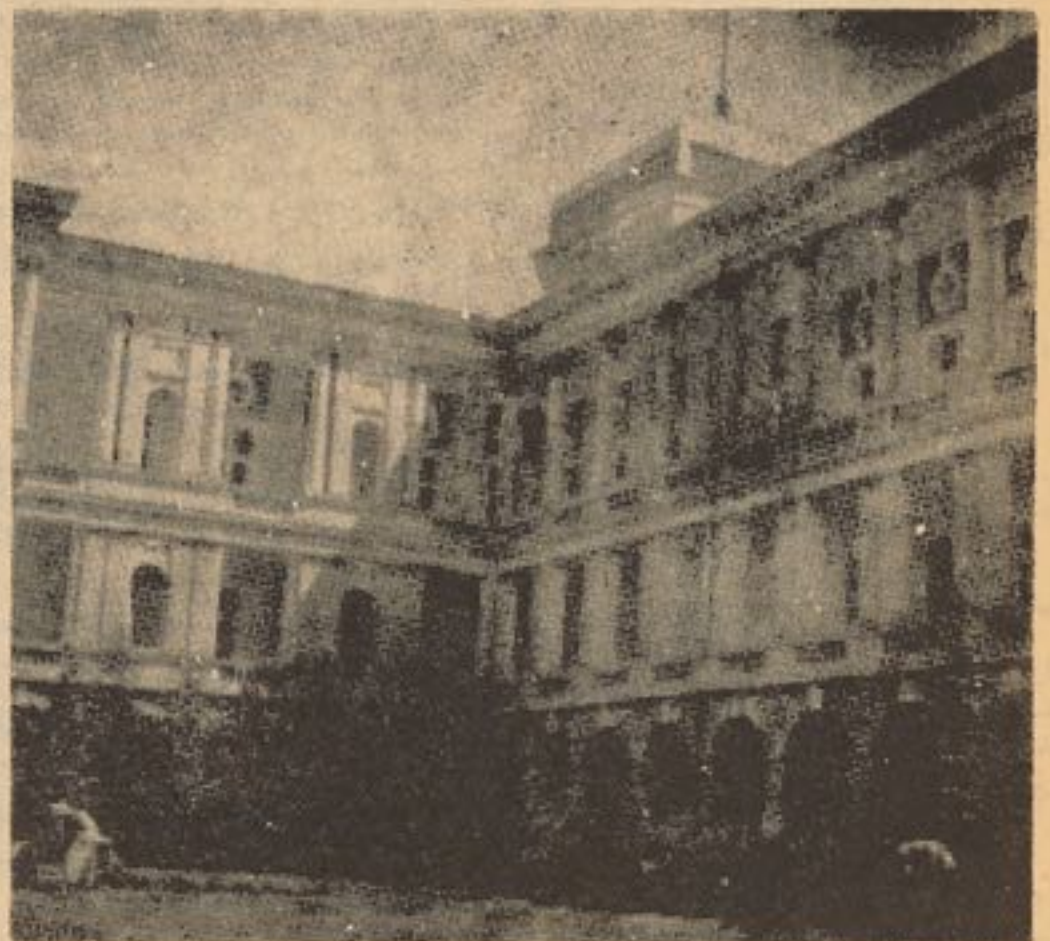


دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خاتونال هنگام قطع نوار در محفل افتتاح قصر دارالامان که برای دوایر اداره عالی قضا و عدل وزارت عدلیه تخصیص یافته است.

وی به اهمیت دستگاه حق و عدالت و قضاوت دلالت آن بالای مردم اشاره نموده افزود اداره قضا و اداره عدل وزارت عدلیه از شعب مهم عرصه است که میتواند برای حل و فصل قضایا و دعاوی مردم را انظوری که شرع و عدالت اجتماعی حکم میکند خدمات شایانی انجام دهد.

قصر دارالامان دارای ۴۸ سالون بزرگ کتابخانه مجهز گفتریا، هشاد اتاق دفتر و سایر ملحقات مجهز میباشد.

در محفلی که روز ۱۷ اسد به این مناسبت ترتیب شده بود در میان وزارت قواید عامه، امورین اداره عالی قضا و عدلی حاضر بودند و تشریح تاریخچه مختصر قصر دارالامان به مدعویین تسویع گردید.



نمایی از قصر دارالامان مرکز قضایی و عدلی

افغانستان از امضای موافقنامه متار که در قبرس استقبال مینماید

مربوط به متار که در قبرس که روز ۹ اسد در زنیو بین نمایندگان ترکیه، یونان و انگلستان امضاء شد گفت: حکومت افغانستان امضاء این موافقنامه را استقبال نموده و با تأیید لزوم تضمین و حفاظت حقوق و منافع اقلیت ترکی زبان قبرس معتقد است که این موافقنامه مهمی در راه حمایه و استحکام صلح و امنیت در آن حصه گیتی خواهد بود.

نطاق افزود که حکومت افغانستان امیدوار است مذاکرات مجوز در باره قبرس بزودی نتایج مثبت بدهد.

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال خبرنگار دباختر آزاسی راجع به موافقنامه

در باره حفريات هیات فرانسوی در آی خانم با وزیر اطلاعات و کلتور مذاکره بعمل آمد

پناغلی بر نارد رئیس و اعضای هیات باستان شناسان فرانسوی در افغانستان ساعت چهار عصر روز ۱۲ اسد با یوهاند دوکتور وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود.

طی این ملاقات در حالیکه مدیر عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور نیز حاضر بود در باره حفريات هیات فرانسوی در آی خانم مذاکره و تبادل افکار صورت گرفت.

بین افغانستان و اتحاد شوروی

قرارداد حمل و نقل اموال به امضا رسید

اتکسور در وزارت تجارت امضاء نمودند. يك منبع آن وزارت گفت بموجب این قرار داد تسهیلات در حمل و نقل اموال وارداتی صادراتی و ترانزیتی و همچنین توسعه روابط تجاری بین دو کشور فراهم میگردد. هیات شوروی قبلاً بکابل آمده و مذاکراتش با هیات افغانی در زمینه جریان داشت. هنگام امضاء قرار داد عده ای از اراکین وزارت تجارت و اعضای هیات شوروی حاضر بودند.

قرار داد حمل و نقل اموال صادراتی، وارداتی و ترانزیتی ساعت دوازده ظهر روز ده اسد بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد گردید. قرار داد را از طرف افغانستان پناغلی عبدالسلام رئیس تجارت خارجی وزارت تجارت و از جانب اتحاد شوروی پناغلی ایگوسا د ک معاون اتحادیه عمومی بارجالانی تجارت خارجی

در چهار ماه امسال

۱۹۶۸ تن روغن سپین زر توزیع گردید

گردیده که قیمت مجموعی آن بیش از هفتاد و هشت ملیون و شصت و هشتاد هزار افغانی میگردد.

انجنیر عبدالملک افزود همچنان در چهار ماه اول امسال بیش از یک ملیون و هشتصد هزار کلوچه صابون بدسترس موسسات مربوط دولت گذاشته شده است. رئیس سپین زر شرکت در اخیر گفت تولیدات فابریکه روغن و صابون تارسیدن فصل بخته ادامه خواهد یافت.

یکهزار و نهصد و شصت و هفت تن روغن در چهار ماه اول امسال از طریق سپین زر شرکت به منابع مختلف توزیع گردیده است.

انجنیر عبدالملک رئیس سپین زر شرکت گفت: تولیدات فابریکه در چهار ماه اول امسال به یکهزار و نهصد و شصت و هفت تن روغن رسیده در حالیکه در همین مدت سال گذشته تولیدات فابریکه به ششصد و پنجاه و چارتن بالغ گردیده بود.

وی اضافه کرد در چهار ماه اول امسال ۱۴۶۵ تن روغن به ریاست ارزاق و ۵۰۲ تن به مامورین و اعالی ولایات کندز، تخار و بغلان توزیع

قرارداد توری دیدیکهزار تن روغن به امضا رسید

قرار داد توری دیدیکهزار تن روغن سمرقند از اتحاد شوروی روز ده اسد بین ریاست ارزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه و نمایندگان تجاری شوروی در کابل عقد گردید.

قرار داد را پناغلی محمد اصف رئیس ارزاق و پناغلی زتونسیخ آمر وستوک انتورک امضاء نمودند.

بموجب این قرار داد روغن متذکره در جریان امسال به افغانستان وارد میگردد.



شماره ۲۰ شنبه ۱۲ اسد ۱۳۵۲ برا بریا ۱۴ شعبان المعظم مطابق ۳ اگست

انکشاف دهات

بمنظور انکشاف و توسعه هرچه بیشتر دهات، دولت جمهوری افغانستان پروگرامهای همه جانبه انکشافی طرح و بمرحله تطبیق میگذارد. پروگرامهای انکشافی در روستاها با در نظر داشت وضع اقتصادی و اجتماعی ارزیابی و مطالعه گردیده و به اساس نیاز مندی اولیه و مبرمیکه مردم محل دارند پروژه هائیکه در بلند بردن سطح زندگی و حیات اقتصادی مردم ثمر بخشوار زشمنند باشد، رویدست گرفته میشود.

پیشرفت های اجتماعی یک منطقه بستگی به وضع اقتصادی و عواید مردم آن سامان دارد زیرا اقتصادزمینه های مالی را که عنصر اساس در ساحات مختلف ترقی است فراهم نموده و امکان رشد و توسعه محیطی را مهیا میگرداند. بهمین ترتیب معارف پیوند و تقابل در رشد و تسریع دهات داشته و با مناسبت مستقیم به اقتصاد نقش قاطعی در بلند بردن سطح آگاهی و آموزش مردم دارد. بابلندرفتن ذهن و سواد حیات مردم زمینه های پیشرفت سریع آماده میگردد. زیرا مردم با شناخت بهتر از منطقه شان بطور آگاه در ساختمان جامعه شان اشتراک ورزیده و منافع اجتماعی را بر منفعت شخصی رجحان میدهند.

دولت جمهوری افغانستان که برای انکشاف و ترقی همه جانبه کشور توجه جدی مبذول داشته، برای انکشاف هرچه بیشتر دهات نیز ارزش فراوان قایل است روی همین ملحوظ بود که بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدرا عظم از اولین شورای عالی انکشاف دهات ریاست نمودند. در جلسه شورای عالی دهات تصمیم اتخاذ گردیده است که در تکمیل پروژه های رویدست توجه جدی بعمل آمده و پروژه های جدید با در نظر داشت وضع اقتصادی و اجتماعی روستاها در دست ساختمان گرفته شود.

مطالعه وضع اقتصادی و سروی وضع اجتماعی منطقه ای در دهات، تطبیق پروگرام کار های عملی راسپل ساخته و در برآورده ساختن احتیاجات اجتماعی درجه اول متمرکز واقع میگردد.

چه در اکثر دهات ما که انکشاف نیافته است سروی و مطالعه قبلی امریست بسیار ضرور و در خو تذکر از طرف دیگر در روستا های ما نیروی انسانی نقش بسیار زیادی دارد و آنها هستند که قدرت عظیمی در انکشاف و توسعه روستاها میباشند.

تصمیم قاطع
، خلیل ناپدید
ود و آمداریک
ملت میسواند
اورایه هدف
عالی اش برساند

در دفتر مدیر

یکعده دوستان و خوانندگان ارجمند ژوندون طی نامه های از ما پرسیده اند که در شماره فوق العاده ژوندون، چرا بعضی از صفحات اختصاصی و مخصوصاً (روزنه ای بسوی تاریخها) که هر هفته بطور مسلسل چاپ می شود، نشر نشده است. هما نظریکه به همه خوانندگان بسیار عزیز ژوندون معلوم است مجله ژوندون دارای نحوه نشراتی خاصی است که بازگوینده شخصیت مجله ژوندون میباشد. اینکه چرا ژوندون در شماره فوق العاده نحوه نشراتی اش را تغییر داده و بعضی از مصاحبه های اختصاصی یا هیئات کابینه انجام داده و یک سلسله نوشته های خاص را در مجله منتشر نموده است. بخاطر بزرگداشت روز تاریخی بیست و شش سر طان بوده است. که با نشر همین مصاحبه ها و مضامین خاص در شماره فوق العاده نشراتی ژوندون تا اندازه تغییر یافت. چون حجم این مصاحبه های اختصاصی خیلی زیاد بود از این رو نتوانستیم بعضی از صفحات مخصوص و از جمله (روزنه ای بسوی تاریخها) را منتشر سازیم. باید گفته آید که اینک در مجله ژوندون تا زگی هم ندارد زیرا نه تنها مجله ژوندون بلکه تمام روز نامه ها و مجلات در روزهای خاص، نشرات خاص و فوق العاده میداشته باشند که جهت عمده نشراتی نشریه ها را برای این روزها اختصاص میدهند. که بهترین شاهد مثال درین مورد همانا شماره فوق العاده ژوندون اول حمل سال سیزده پنجاه سه و روز برا فراشتن بیرق جمهوریت میباشد. که درین روز مجله ژوندون نشرات خاصی داشته است.



بخش سوم

ترجمه: ع-ها

دیپلوماسی در جاهلیت و اسلام

ب: عصر اموی ها:

روش دیپلوماسی در روزگار دولت اموی آنقدر تحول نیافت، زیرا بزرگترین هدف آن تأیید فتوحات اسلامی در طریق نشسر رسالت اسلامی در شهرها و سرزمین هایی بود که هنوز در انجا نرسیده بود و ازین لحاظ به تحول دیپلوماسی توجه زیاد مبذول نشده و بیشتر سعی در پیشرفت فنی و تنظیم دیپلوماسی و آغاز یک عصر علمی و دریافت و سایل تمدن بخرج میرفت. و دوام جنگ بین دولت اسلامی و دولت روم اجازه نمیداد تا به تبادل سفرا برای عقد معاهدات امنی و تنظیم فقرات مسالمت، توجه بیشتر صورت گیرد.

ج- عصر عباسی ها:

موقعی که دوره اموی ها پایان یافت و عصر خلافت عباسی ها آغاز گردید، دیپلوماسی اسلامی به پیمانانه قابل اهمیتی رو به تحول گرائید و آنچنان نیرو مند شد که یکی از قدرت های بزرگ سیاسی جهان گردید و قلمرو آن بحدی وسعت گرفت که از طرف شرق باطراف چین و از سوی غرب تا بحر اطلس امتداد یافت علاوه از آنکه حدود جنوبی و شمالی آن نیز وسعت چشمگیری پیدا کرده بود که این وضع اثر واضحی در تبادل سفرا و انکشاف دیپلوماسی بین دولت عباسی و امپراطوری مسیحی روم که سایه آن بر سراسر آسیای صغیر و بلاد بالقان و ایتالیا، پهن شده بود، بجا افکند و با لتدریج ساحه واهداف

داشت. عباسی ها در دوران قدرت خود روابط مسالمت را پادول خارجی انکشاف داده و سفرای خود را به قسطنطنیه، روم، فرانسه، هندوچین و برخی از بلاد دیگر فرستادند و با امپراطوری بیزانط در زمان هارون الرشید، مامون و معتصم، معاهده صلح و تبادل سفیران را برقرار کردند و به تبادل نماینده های ثقافتی و موافقت های علمی و فرهنگی و ارسال کتب مورد ضرورت از طرف جانبین و تبادل هیئت های علمی و غیره پرداختند.

عصر اموی هادر اندلس:
در روزگار اموی ها در اندلس جا بیکه (عبدالرحمن الداخل) یکی از اعضای خانواده اموی دولت مستقلی را در سال ۷۵۱ میلادی تأسیس کرد دامنه سفارت های اسلامی در مجال تحول و پیشرفت، پهن و پهن تر شد زیرا درین وقت چهار قوای سیاسی بزرگ وجود داشت که عبارت از دولت عباسی در بغداد و دولت روم در قسطنطنیه و دولت اموی اندلس و دولت فرانک در بلاد گال (فرانسه) بود و شارلمان امپراطور فرانسه در صدد شد تا همان شان و شوکت قدیم روم را دوباره اعاده کند و بدین منظور به تشدید روابط پادولت رومانی شرقی که در بیزنطه بنیان یافته بود آغاز کرد و دولت فرانسه در دوران این امپراطور به پیشرفتها و نیرومندی های قابل ملاحظه ای نایل گردید و در سایه این شرایط، سیاست توازن قوا نقش بس عمده ای را در روابط سیاسی بین این دو لشکرهای چهارگانه بازی میکرد.

این انکشاف و تحول بزرگ دیپلوماسی، دیگر مجالی نمیداد تا جنگ تنهاتر تغذیه سیاست خارجی دول و وسیله حل مشکلات و تحقیق اهداف سیاسی باشد. دولت روم از آغاز وحدت اسلام در دوران خلفای اسلام در برابر دولت اسلامی ضعیف و ناتوان تر میگردد مخصوصاً پس از آنکه در صفوف مسیحیان رخنه وارد شده و دولت فرانسه در کمال قدرت با امپراطوری بیزانطه ارتباط قائم میکرد، چشم ایشان بیشتر بسوی دولت اسلامی باز میگردد، این چیزها و عوامل دیگر باعث شدند تا دولت روم بمنظور کسب مقام و امت در برابر مخالفین و تا مین جنبه های داخلی، تفاهم و روابط خویش را با همسایه بقیه در صفحه ۵۶

ازین رویدادها باین نتیجه میرسیم که سیاست فتح در دوره عباسی ها به پیمانانه زمان خلفای راشدین و عصر اموی ها دوام نکرد، زیرا دولت احساس میکرد که توسعه و انکشاف قلمرو اسلامی بیش از آنچه میسر شده پیش بینی شده نمیتواند و ازینرو ضرورت حفظ و نگهداری مرزهای موجوده اسلامی بیشتر از دوام فتوحات، محسوس است چنانچه مخالفت ها و جنگهای دولت عباسی با امپراطوری روم بیشتر جنبه دفاعی

دیپلوماسی انکشاف قابل ملاحظه نمود و در تمام شئون دولتی از قبیل مسایل عسکری، تجارتنی، ثقافتی و علمی و فرهنگی و غیره روابط دیپلوماسی آغاز یافت، باین معنی که روابط دولت اسلامی با امپراطوری روم در زمان عباسی ها روابط جنگ و عدم سازش همیشگی نبود، بلکه در بسا اوقات، موقعی که توازن دولتی و یا مصلحت تجارتنی و غیره ایجاب میکرد روابط دوستی و سازش برقرار میکردند.

عبدالرحیم (عینی)

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عبداللّه بن زبیر بن عوام (رض)

بخش دوم

قرآن مجید بوده معلومات وسیع در علوم اسلامی داشت. مادرش اسماء میگوید: وی شخصی است که همواره روزه گرفته شب بیدار خوابی میکند و در قسمت صله رحم توجه زیادی دارد. عمر ابن زبیر میگوید: اگر ابن زبیر در اطای نماز میخواند و سنگ فلاخن در گوشه لباسش میرسید التفاتی نکرده به کبوتر مسجد معروف بود. اگر وی داخل نماز میشد از تمامی چیزها خود را فارغ ساخته متوجه ذات باری تعالی میگردید چنانچه روزی هنگام ادای نماز سنگ بزرگ فلاخن از گوشه مسجد بوی نزدیک شده از میان سینه و دستش عبور کرد، ازین حادثه هیچگونه تغییری بوضع وی رونما نگردید. چشم خود را پنهان و با قرانتش راقطع نکرد. با ابراز چنین اعمال مثل سجایای عالی عربی و مبادی اسلام بوده پیوسته آن بیانگسز فضایل اسلامی است یعنی وی شخصیت واقعی دین و دنیا بوده است. بقیه در صفحه ۵۶

از گفتارش زیر تاثیر نباید وهمچنان او از رائیدم که سخنان ابن زبیر را به رغبت نشنود ابن زبیر (رض) شخصی بود که رابطه دین و دنیا را به نیکو ترین صورت بهم پیوند میکرد، اگر در امور دنیا متوجه مسی شد تصور میگردید که درین رشته تخصص فردی دارد و اگر در امور اخروی آن نظر اندازی می شد همان میرفت که با دنیا هیچگونه رابطه ای ندارد. وی در نظافت بدن و ملباس خود توجه خاصی داشته همواره بقیافه پاک و چهره بشاش به اجتماع عرض وجود می کرد چنانچه ابوالفتح میگوید: من به سر و اندام ابن زبیر آنقدر نظر و مشك ملاحظه کردم که تمام سر ما به من بالغ به آن نمی شد چنانچه عایزه صدیقه عبالله بن عامر و غیره بارها او را در صرله جویی از استعمال بسیار خوشبوئی ها تو صیسه کرده اند. چنانکه ابن عباس میگوید وی حافظ

پرتگال آزادی متصرفات افریقای خود را شناخت

از کاظم آهنگ

بررسی مسایل روز

در آغاز هفته گذشته انٹونیو دی سپینو لا رئیس دولت پرتگال طی بیانیہ راد یو بی وتلویز یو نی خود اعلان نمود کہ برای شناسایی حق آزادی و حاکمیت متصرفات افریقای پرتگال موافقت دارد . وی در بیانیہ خود وعدہ داده کہ برای انتقال قوا و اتخاذ تدابیری جهت تامین آزادی این قلمرو ها اقدامات فوری ر امرعی میدارد .

واقعیت این است کہ موضوع آزاد شدن متصرفات افریقای پرتگال از زمان سقوط رژیم استبدادی پرتگال در ۲۵ اپریل سال جاری عیسوی مورد نظر مردم این سر زمینها ، مبصرین و مقامات پرتگالی بوده است منتہا مقامات مربوطہ پرتگالی بہ شمول سپینو لا بہ این عقیدہ بودند کہ این موضوع از راه مسالمت و بہ شکل تدریجی عملی شود . امامردم متصرفات کہ کافی از حقوق انسانی خود آگاہ هستند و حداقل برای دوازده سال در راه تامین آزادی خود بصورت جدی مبارزہ کرده اند باین پیشنهاد پرتگال کمتر بہا دادند . آنها نہ تنها مبارزات خود را بہ اشکال مسلحانہ آن دوام دادند بلکہ مبارزات سیاسی شانرا نیز درین بارہ پیش بردند . تا آنکہ در نتیجہ مقامات پرتگالی را مجبور ساختند حق آزادی و حاکمیت آنها را برسمیست شناختہ و قوا را در آن سر زمینہا بہ خود مردم انتقال دهند .

باوجود مبارزات پیگیر مردمان متصرفات افریقای نقش و نیت انٹونیو سپینو لا رئیس دولت پرتگال را ہم نمیتوان درین امر نادیدہ گرفت . چنانچہ وی خود مخالف استعمال قوہ درین سر زمینہا بود . وی هنگام حکومت استبدادی پرتگالی بنا بر نظر یاتش راجع بہ حل مسایل متصرفات پرتگال از طریق سیاسی تا از طریق قوت باری از وظیفہ اش برکنار ساختہ شد و ی هنگام احراز قوہ و سرتگون

ساختن رژیم گذشتہ باز ہم بہ تکرار گفت مسایل متصرفات باید از راه سیاسی حل شود . وی حتی هنگام اعلان شناسایی آزادی مردمان این سر زمینہا گفت چون فعالیت های نظامی پرتگال در متصرفات افریقای با تدابیر سیاسی ہمراہ نبود بناء سبب شد تا این ہمہ معضلات و مشکلات را در زمینہ بار آورد .

رئیس دولت پرتگال هنگام اعلان شناسایی حقوق آزادی و حاکمیت مردمان گینی بیساو ، موزمبیق و انگولا گفت ، شناسایی حقوق سیاسی مردمان این سر زمینہا نہ تنها بہ منفعت آنها است بلکہ منافع پرتگال را نیز بار خواهد آورد چہ حکومت پرتگال بجای آنکہ این ہمہ قوای انسانی و مادی خود را صرف جنگ نماید در راه انکشاف و ترقی مردم و خاک خود مصرف میکند .

رو بہر طرف ، شناختن حق آزادی و حاکمیت مردمان موزمبیق ، انگولا و گینی بیساو از طرف تمام حلقہ های صلحدوست جهان و مخصوصاً مردمان این سر زمینہا کہ عملاً از نعمت آزادی محروم بودند و بر علاوه آن از تلخی های شوم تبعیض بہرہ گیری و استثمار رنج می بردند بہ خوشی و قدردانی مقابلہ شدہ است . لوئیس کابرال رئیس شورای دولتی گینی بیساو با اعلان این امر گفت این اعلان نہ تنها از طرف گینی بیساو بہ قدر دانی مقابلہ میشود . بلکہ سایر متصرفات ہم آنرا بہ خوشی استقبال می نمایند . رئیس جیبہ آزادی فریلیمو در موزمبیق ہم از آن ابراز خوشی کرد . نہضت های آزادی انگولا توام با این اعلان برای تشکیل جیبہ مشترکی در آن شامان برداشتند و باین ترتیب مقدمات تامین آزادی متصرفات افریقای پرتگال هموار گردید . آنچه بعد ازین در خود اهمیت و ارزش است همان تطبیق این

آزادی است در سر زمینہای مذکور چہ شرایط اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی و انکشاف سیاسی در هر یکی ازین متصرفات بادیگری فرق دارد و بنا بران برای تطبیق آزادی و تامین حاکمیت ملی آنها طرقی خاصی در حوزہ جغرافیایی هر یک از متصرفات مذکور جستجو شود .

بہ عقیدہ مبصرین سیاسی جهان تامین و تطبیق آزادی در موزمبیق مشکلاتی ندارد چہ در آن سر زمین امور سیاسی و حتی امور اداری تقریباً از یک دست اجرا خواہد شد کہ این همان جیبہ آزادی فریلیمو است کہ در موزمبیق برای احراز آزادی آن قلمرو فعالیت خود رادنبال و اکنون ہم فعالیت خود رادنبال میکند . قابل تذکر است کہ بعد از اعلان شناسایی حق آزادی مردمان متصرفات پرتگال از طرف سپینولا مبارزین نہضت فریلیمو و عساکر پرتگالی اسلحہ را بزمین گذاشتہ و جنگ را ترک گفتند و این خود یکی از نشانه های وحدت نظر نہضت های آزادی خواہی این سر زمین است . وبہ تعقیب اعلان سپینولا رہبران نہضت فریلیمو در تکاپوی مقدمات تطبیق اعلان سپینولا شدند موضوع آزادی گینی بیساو کہ در سواحل غربی افریقا بین سینیگال و گینی بیساو واقع شدہ است ہم آنقدر مشکل نخواہد بود جزعیک موضوع مشکل بخاطری نیست کہ گینی بیساو قبلاً سال گذشتہ آزادی خود را بصورت یک جاتیہ اعلان کردہ است و تا کنون اکثر مسایل مربوط بہ کشور داری در آن سامان تطبیق گردیدہ است و علاوه بر آن گینی بیساو را تا کنون در حدود نود کشور جهان بر سمیت شناختہ اند و حتی تقاضای خود را برای شمول در ملل متحد نیز بہ شورای امنیت تقدیم کردہ است کہ در حقیقت بہ مجرد شناسایی رسمی آزادی این سر زمین از طرف

(بقیہ در ص ۵۹)



هنگامیکه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم از غرفه سمنت غوری در نندار تون دیدن مینمایند

مرغوبیت تولیدات کشور، در نندار تون

از گل احمد زهاب نوری

● آثار هنری هنرمندان کشور، در نندار تون ها، مورد توجه بینندگان قرار می گرفت.

● ۱۲۷ موسسه صنعتی دولتی و شخصی؛ در نندار تون های جشن جمهوریّت حصه گرفته بودند.

توسط بناغلی محمد داؤد رهبر ملی ما، افتتاح گردید، تا آخرین دقایق شب نهم جشن، هجوم مردم، برای دیدن مواد تولیدی موسسات دولتی و شخصی، غیر منتظره و بی سابقه بود.

یک منبع آمریت نندار تون ها به پاسخ سوالی گفت:

- در حدود ۱۲۷ موسسه دولتی و شخصی، اشیای تولیدی مختلف خود را، در نندار تون های جشن فرخنده جمهوریّت به نمایش گذاشته بودند، که شامل پروژه های زراعتی، صنعتی، تخیلی، نساجی، فابریکات و آرت و هنر های زیبا بود. منبع افزود.

- آنچه قابل تذکر است، سهم

نخستین جشن جمهوریّت در کشور، با شکوهی خالصی تجلیل گردید که در گذشته بیسابقه بود.

گرمجوشی، شادمانی و هجوم مردم، در ایام جشن بحدی بود، که راه رفتن در منطقه جشن نیز کمی مشکل شده بود...

در شماره گذشته گزارشی داشتیم از شب های جشن و سرور و شادی مردم و درین شماره طبق وعده، چشم دیدیم مختصری داریم از نندار تون های تولیدات موسسات صنعتی، در نخستین جشن سالگرد جمهوریّت در کشور.

از لحظه ای که نندار تون ها،



رندار تون های جشن چشمگیر بود

**قالین های افغانی، توجه همه
خارجیان را جلب کرده بود
نقشه معدنیات افغانستان، بانمونه
های آن، در رندار تون جالب
و دیدنی بود.**

گرفتن يك تعداد مو سسات تولیدی جدید است، که امسال مواد تولیدی شان، به معرض نمایش گذاشته بودند.

دیزاین و دیکور اشیای هر موسسه، در داخل پاو لیون های

شماره ۲۰

— برای مو سسا تیکه در رندار تون های جشن فر خنده جمهوری حصه گرفته بودند، هرگونه تسهیلات فراهم شده بود و به عقیده ما این نمایشات بهترین زمینه معرفی مواد تولیدی کشور را، برای هموطنان میسر ساخته بود.

وقتی قدم به اولین نمایشگاه رندار تون ها گذاشتم، ساعت در حدود نه شب بود و باد تند، بیرق ملی ما را، در مدخل آن، به اهتزاز در آورده بود.

صدایی که از شدت باد و اهتزاز بیرق بزرگ که در آنجا برافراشته شده بود بر میخاست، تماشاچی را، که پس از دیدن آثار هنری هنرمندان این سر زمین در زیر آن بیرق می رسید، بی اختیار به هیجان درمی آورد.

آله مخابره ای که، اولین قو ما نده انقلاب جمهوری در کشور، توسط رهبر ملی ما بو سیله آن مخابره شد و، نیز درین محل، بر بالای میزی گذاشته شده و دسته های گل که وطندو ستان، بر اطرافش گذاشته بودند از دور جلب توجه میکرد.

تا بلوهای زیبای نقاشی آمریت صنایع مستظرفه وزارت اطلاعات و کلتور، نمونه های کاشی کاری استنادان هرات، آثار جالب و نفیس حکاکی، کندن کاری، هیکل تراشی و نقاشی که برای جوایز مطبوعاتی وزارت اطلاعات و کلتور رسیده بود، باغرقه های مطابح دولتی، رادیو افغانستان و غیره مو سسات مطبوعاتی و کلتوری امسال دیدنی و جالب بود.

بقیه در صفحه ۵۷

من از قصر دارالامان می آید

تعمیر امانیه دارای یکصد و پنجاه اتاق بزرگ و کوچک برای استفاده است

همان وقت تعمیر شد

امان الله خان گذاشته شده و بصورت عموم از سنگ و دیوارها و پایه خستی که با مصالح سمنب و ریگ کار شده - رویکش سنگ قلم کار چهلستون در رویکار قسمت های کنگره ها - پلسترهای گچی ، سقف ها و برنده های چوب دستک ، فرش سنگ مرمر پلستر کاری های تزئیناتی دارای نقش و نگار چوب کاری ، تزئیناتی نظیر آن در شرق کمتر دیده شده است . منبع در پرسش سوال دیگری چنین میگوید .

قصر دارالامان اولین تعمیری در مملکت است که سیستم آب رسانی آن بصورت مدرن و عصری تعمیر گردیده و آب مواد ضرورت آن از چشمه چو نغر که در قلعه قاضی واقع میباشد به قصر



ساختمان قصر دارالامان در سال ۱۳۰۶

که با نفاست ، ظرافت و مهارت قابل ملاحظه کار گردیده که نمایانگر چیره دستی و پختگی هنر معماران ، نجاران و کسبه کاران تعمیراتی آن زمان میباشد پوشش بالای ساختمان مسی بوده و سقفهای تمام تعمیر گچمالی تزئیناتی می باشد که بصورت ماهرانه کار گردیده و تا قبل از حریق هر بیننده را محو زیبای نفاست و ظرافت خود می ساخت منبع ادامه میدهد .

مخصوصاً مقر پار لمان دوره امانیه که در منزل سوم موقعیت دارد کار چوبکاری آن قابل تمجید بوده که با جرأت گفته میتوانم

انتقال داده میشود . پروژه و منبع عمرانی شهر دارالامان دارای هفت شعبه بوده و این شعب وظیفه داشتند که قسمت های مختلف کار ساختمانی را از قبیل داس ها ، شعبه حجاری و نجاری و شعبه عمرانی و غیره امور را پیش ببرند .

منبع در مورد تعیین اتاقها برای اجرای وظایف در آن زمان چنین میگوید .

برج اول قصر که مشرف به سرك عمومی بود دفتر کار شاه تعیین و در اطراف آن دارالتحریر شاهی و وزارت دربار سلطنتی و ژوندون

شکو همنند و با عظمت است . وقتی قدم بداخل تالار میگذراید و وارد راهرو های آن میشوید احساس شناخته ای در شما بیدار میشود ، ... عظمت و شکو همنندی دوران گذشته .

سبك معماری این قصر از یونان باستان و ایتالیای قدیمه نشات کرده و بنام سبك رو من ها یاد میشود .

قصر دارالامان اولین تعمیری در مملکت ما است که در آن سیستم مرکز گرمی تعبیه گردیده و با استفاده از ذغال سنگ در تسخین قصر از آن کار گرفته میشد .

حریق مدهش ، ساختمان منزل سوم این کاخ عظیم را شدیداً صدمه زد و با انهدام و سقوط سقف منزل سوم ، پوشش آن ، استناد پایه ها و برنده های منزل سوم بکلی از بین رفت و ۲۰ میلیون خساره مند گردید .

نصمیم گرفتم تا از نخستین و بنا شکو هترین قصر در سرزمین افغانستان دیدن کنم و گزارش که بتواند خوانندگان عزیز را قانع سازد تهیه نمایم . بدین منظور بنا ریاست تحقیق و مطالعات قضا در تماس شده و از قدامت این کاخ بر داشت های نمودم که این يك قدم بقدم میرویم به قصر و با هم دیدن میکنم .

قصر مذکور در عهد سلطنت اعلیحضرت غازي امان الله خان تهاداب گذاری و قسمت زیادی آن به پایه تکمیل رسید و تپه که این قصر بالای آن بنا یافته در سابق بنام آراتیبه یاد می گردید .

مهندسين و اشخاص فنی و تخنیکي که در مورد تطبیق نقشه این ساختمان اقدام کردند . بناغلی هارتن و ۲۲ تن از مهندسان و انجینران بودند که در سال ۱۳۰۴ به افغانستان وارد شدند . و برای

آیتم و به شما گزارشی میدهد

تمام ارگان های دولتی است که با در نظر داشت شرایط

میرشده است .

که امکانات و احیای مجدد قصر از نظر فنی و تخنیکي و ساختمانی مورد مطالعه قرار گرفت و برای ترمیم مجدد آن تقریباً بیست ملیون افغانی در نظر گرفته شد .

چون قصر دارالامان از نگاه شکل يك بنای قدیمی و تاریخی دارای ستایل و سبک مهندسی باستانی می باشد لازم دیده شد که نمای خارجی قصر عیناً به شکل اولی

ترنیناتی منزل سوم که با طرافت قابل ملاحظه از چوب چار مغز و ارچه کار شده بود سوخت و تلف گردید .

پلستر های دیوارهای منزل سوم اعم از پلستر های داخلی و روی کار به شمول کار های تزئیناتی که بطرز بسیار زیبا و منقش کار گردیده بود ناقص گردید .

درزها و شکستگی هائیکه در اثر

میکردند سپس در دوران صدارت شاعلی محمد داود ، وزارت مالیه و وزارت فواید عامه در قصر جایگزین گردیده و در همین موقع یکسلسله کار های تعمیراتی و ترمیماتی در قصر صورت گرفت و کار باقیمانده آن تکمیل شد .

ریاست قضا در باره حریق مدهشی که این قصر با شکوه را مورد طعمه خود قرار داد میگوید .

سائر طبقه های آن به دیگر دولتی تخصیص داده شده بود . در همین موقع بود که کار ساختمانی شهر کابل بصورت مدرن و عصری تحت نظر گرفته و تعمیر های بزرگ دیگر مانند پل هارتن، تعمیر موجوده قوماندانی قوای مرکز واقع تپه تاج بیک موزیم و همچنان سرك اساسی دارالامان الی شادو شمشیره نیز در



نمای جدید قصر دارالامان که شکل اولی آن ترمیم گردیده است



در وقتی که حریق مدهشی در قصر رخداد

آن احیا گردد .

از آن جائیکه کار ترمیم و احیاء مجدد قصر يك کار ساده نبود دستگاه ساختمانی وزارت فواید عامه که يك تصدی دولتی می باشد موظف ساخته شد که این دستگاه تحت رهنمائی فنی وزارت فواید عامه به کار آغاز کند .

چون اولاً معلوم نبود که در آینده از این عمارت به چه منظور استفاده میگردد . از این لحاظ صرف موضوع اعمار سقف منزل سوم ، پوشش قیچی و نمای بیرونی عمارت به خاطر یکه تا ثیرات جوی بالای آن اثر نگذارد مورد توجه قرار گرفت .

شعله های آتش و شدت حریق در بعضی دیوار های منزل سوم تبارز نموده بود استحکام و مقاومت دیوار ها را متزلزل ساخت .

وسایل تخنیکي قصر که عبارت از تجهیزات و لوازم مرکز گرمی ، آبرسانی تشناب ها ، لین دوانی، تنویر برق و قندیل ها بود در منزل سوم تماماً متلاشی گردیده و از بین رفت ناگفته نه ماند که دفاتر، لوازم و وسایل کار اکثر شعبات وزارت فواید عامه که در منزل سوم قرار داشت طعمه حریق گردید .

منبع میگویند این واقعه استفانك و این حادثه ناگوار که باعث تحمیل خسارات مالی هنگفت گردید دیری نگذشت

در موقعی که قصر در تصرف وزارت فواید عامه قرار داشت در اثر حریق مدهشی که در حوالی بعد از ظهر روز پنجشنبه تاریخی بیست و دو قوس ۱۳۴۷ که بوقوع پیوست .

ساختمان منزل سوم قصر شدیداً صدمه بر داشت و خسارات از ناحیه این حریق قرار ذیل است .

قیچی چوبی و پوشش قصر که قسماً مسی و قسماً کپریلی بود سوخت و منهدم گردید .

سقف منزل سوم که با استفاده از مواد ساختمانی مروج همان وقت اعمار شده بود از بین رفت و سقوط کرد بیشتر از نود فیصد کلکین ها و دروازه ها و امور چوب کاری

همین آوان ساخته شد .

ریاست مطالعات قضا در مورد مصارف کار ساختمانی کاخ امانیه بصورت تخمینی چنین میگوید .

در مورد مصارف دقیق قصر دارالامان صورت حساب دقیق در دست نیست معیناً به گمان اغلب در کار اعمار مجلل این قصر بیشتر از بیست و پنج ملیون افغانی در حالیکه صد فیصد تکمیل نشده بود به مصرف رسیده است .

وی ادامه میدهد .

در زمان سلطنت اعلیحضرت نادر شاه از قصر دارالامان فاکولته طب اعم از صنوف تدریسی و لیلیه آن و بعداً از اتاق های قصر به حیث تحویلخانه و گدام استفاده

(بقیه در صفحه ۵۸)

صفحه ۱۱

دملا درد خهشی دی او خرننگه و ربا



ډاکټر په خپل کتنځي کښي د بدن هغي برخي ته اشنا ره کوي چه ناروغ دملا درد پکي احساسوي .

۲- تر شا پر يو ازي دو اړه زنکونه کاږه او تر ټټر پو ري بي ورسوي او بيا دواړو زنکونو نه يوله بل څخه بيل کړي تر څو دواړو سره سم شي، تر پنځو پو ري و شمير ي او لو مړني حالت ته را وگرزي، دغه عمل پنځه ځل تکرار کړي.

په ورځني ډول ځاي په ځاي کوي. په نو موړي مر حله کښي دخنجس دضر بي په شان يو درد احساس کيږي او ددي مانع گرځي چه سږي خپله ملا نيغه کړي او په ز يا ترو وختو کښي يوه يادوه ساعته وروسته درد زياتيږي. وروسته له هغه چه ناروغ وکو لاي شو خپله ملا نيغ کړي ياو غږيږي، داخل کړو پيدل ور ته گران وي او مجبور دي چه خپله ملا هما غسي نيغه و نيسي. ځکه چه دهر ډول خو خيدو سره په ملا اويا دهغي په شاو خوا غږو کښي سخت درد يو ځاي وي.

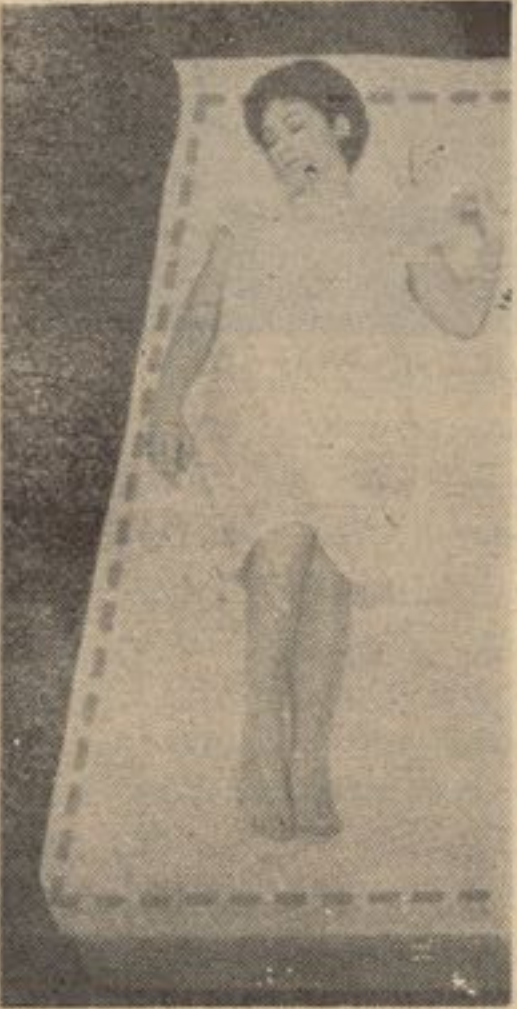
دملا په غاښي کښي دنښودغوښو لنکوالي دښه والي نښه ده اوډاکټر پوهيداي شي چه دخيالي ناروغ سره مخا مخ نه دي. دهغو ناروغانو له پنځو څخه په يوه کښي چه دملا په سخت درد اخته دي، درد په يوه ډاډو پښو کښي څرک و هي چه هغه سيا تيکي درد يا دعوامو په قول سيا تيک بولي، ځکه چه درد دسيا تيک بلي په لاره کښي احساس سيږي. دسيا تيک بله دبدن ډيره او ږده او کلکه بله ده او همدغي په وسيله ژوندون

بوخت دي او حر کت لږدي په سلو کښي څه ناڅه دري تنه دملا په درد اخته دي دملا مز من درد چه خو پښي خو ميا شتي يا کلو نه اوږ ديږي اويا دښه والي او بيزته را گر خيد و- ددو رو سره ملگري وي، له حاد ډوله لومبا گو څخه لږه ده او زيا تره په پنځو کښي ليدل کيږي د «لومبا گو» داستعما لو لو علت چه تقر بيا يوه گونگه کلمه ده، دادی چه زيات علتو نه ددغه درد عامل گرځيد لاي شي اود علت لاس ته راو ستل لسه زېږو نو څخه پر ته امکان نه لري.

ددغي ناروغي ډيره مهمه نښه درد دي، داسي سخت درد چه دملا په منځني ياکينه يا ښي خوا کښي پيدا کيږي. ددغه درد پيدا کو لو دپاره پلمه زياته ده. مثلاً ښي يا کښي خوا ته څرخيدل ياله مخي څخه دکوم شي دپو ر ته کولو دپاره کړو بیدل يا دکوم دروند شي ځای په ځای کول چه دروند والي بي دهغو اجسا مو په نسبت پنځوس ځله زيات وي چه سږي يي

نارينه زياتره په دغه درد اخته کيږي په اوسنيو ټولنو کښي په زياتره خلک دناستي په کارو نو بوخت دي او حر کت لږدي په سلو کښي دري دملا په درد اخته دي.

ورزشي تمرينونه ددغه درد دحملو دبیر ته پيدا کيد و څخه دمخينوي دپاره گټور دي او د ملادشاو خوا اعضا تو د تينگيدو او دهغو د انقباض سبب گوزي



په اکټ باندي دشا له خواغزيدل دملا درد د پـساره تسکين پيښوي ، خو بسر -عکس دغه درد زيا توي .
۴- تر شا پر يو زي اوزنکونو نه راټول کړي په دي ډول چه دپښوتله پرمخکه را شي. په دغه حالت کښي بي له دي چه دلا سو نو څخه مرسته واخيستله شي، دعضلا تو په فشار سره ملا پور ته کيږي او لاسه نوه زنکونه ور سوي.

دملا درد له هري ناروغي نه مخکښي، انسان له کار او ژوند نه ځنډوي او ويل کيږي چه داسي څوک به نه وي چه دخپل ژوند په کلو نو کښي له دغي ناروغي څخه خوندي پاتي شوي وي. ددغي ناروغي بل نوم «لومباگو» دي خو دغه نو هم کوم زيات شي نه ښي او معنی يي هماغه خورده چه دملا غاښي په کږ ليچو يعني هغه تير کښي چه دټټر د کښتني او تشي برخي ترمنځ شته، پيدا کيږي دوه ډوله «لومباگو» شته: حاد او مزمن. په حاده لو مبا گو کښي درد دومره سخت دي چه اخته شوي انسان له وړو کي حر کت څخه ژغوري او له خوب او آرامي څخه بي محرو موي او هر څوک څه ناڅه يو ځل ددغه درد تر يخ خو لد څکلي دي چه له بده مرغه دبیر ته پيدا کيدو تمايل پکښي زيات دي نارينه زياتره په دغه درد اخته کيږي، خو ښځي هم له دغي ناروغي څخه بي برخي نه دي او په اوسنيو ټولنو کښي چه زياتره خلک دناستي په کارو نو

درد بانندی اخته کپرو!

ده چه عصبی پیغا مو نه دحرام ماغزه له لاری پښو ته رسپیری. دغه پله متقابل عمل لری، په دی معنی چه له یوی خوا دماغزه فر مان دپښی غوښو ته رسوی او هغه په خو خید وراولی اوله بلی خوا حسی مړو په وسیله دپښو پو سټکی اوغوښو ته رسپیری، حسی پیغا مو نه لکه تودوخه ساپه، فشار، لسمس او حرکت ماغزه ته رسوی. دسیا تیک پله دهغو عصبی مزوله یوځای کیدوخه جوړپیری چه دحرام ماغزه نه ورو سته پراته دی.

دملا ددرد اوسیا تیک د علت دپو هیدو دباره باید دملا غاښی جوړ بنسټ ته لنه نظر واچو و: ملا غاښی اېسان په بدن کښی دوی مهمی او غټی وظیفی لری: له یوی خوا دملا ساختمانی تیر دی او له بلی خوا یو پو بنبل شوی سو ری منځ ته راوړی چه حرام ماغزه ورڅخه تیرپیری.

ملا غاښی مکعب ډوله او شمیرپی ۳۳ دی چه په منځ کښی یی دارتجاع وړ مخونه شته چه دوه ملا غاښی یوله بل څخه بیلوی. دغه مخو نه له ټینگو مزو څخه جوړ شویدی خو په منځ کښی یی یوه نرمه ماغزه شته. دغه مخو نه تقریبا د فقر دمستی کار سرته رسوی او هغه ضربی چه بدن ته وا رد پیری، جذبوی اود ملا مری ته دزیان رسو لوڅخه مخنیوی کوی سرپیره په دی دملا غاښی ته دغه امکان ور کوی چه تر یوی اندازه پوری هری خوا ته وڅرخی.

دیرش کاله مخکښی دملا درد، رما تیسم اود عضلا تو او ملاغابښی دشواو خوا انسا جوړ سوپ ته نسبت ور کول کیده، خو ورو سته څر گنده شوه چه دغه تشخیص حقیقت نه لری ځکه چه که ددغو عضلاتو یوه برخه پری کړی اودزیان بیژندنی له نظره تر ازمو ینی لاندی ونیسی، درو غو نسجو نو سر هڅیخ تو پیر نه لری. کله چه دغه فرضیه له ماتې سره مخامخ شوه دهغه علت په لټه شول چه ددغه درد پیدا کوونکی دی. او بیا یوه نوی فرضیه پیدا شوه:

برخه دمیز دڅنډی سره و لکپیری. ځکه چه دغه عمل دلچپی دپلسی دتحریک سبب گززی اود ینښنا دجریان په خیر دټولو کانو په خو کو کښی خپریږی.

که چیری سیا تیکی درد په طبی تداو یو سره نه شی، هغه وخت بیا ددهو کی دجراحی نو بست رسپیری چه جراح غو ښی دپلی له شواو خواڅخه جلا کوی او هغه برخه چه په اعصابو بانندی فشار راوړی، را باسی.

دجراحی عملیات تل پو یا لی دی اوناړوغ ورو سته له هغه چه له بیهو شی څخه رووت، احساس کوی چه ټول دردونه یی له منځه تللی دی. دجراحی عملیات ثابتوی چه دسیا تیک علت دملا غا ښی ددیسک ارتوالی دی. مگر زیاتره پو بنسټی بی خوا به پاتی کپیری. لو مری داچه جراح دملا غا ښی دارتوالی په فکر

ناروغ عملیات کوی مگر د هغی ضایعی سره نه مخامخ کپیری چه دناروغی څر گندوونکی وی، خو سره ددی ناروغ له عملیا توڅخه وروسته دښه والی احساس کوی. دوهم داچه ولسی حرکت ددرد سبب کپیری؟ په داسی حال کښی چه دهیخ ډول فشار عامل نه دی او ولی په سلو کښی نوی ناروغان پخپله ښه کپیری؟

حقیقت دادی چه دملا غا ښی ددیسک ارتوالی یوازی ددرد علت نه دی اونور عوامل هم شته چه دانسان دنا رامی سبب کیدای شی.



۳- تر شا پو یو زی زنگنو نه کړوپ کړی تر خو دپښه تله مخکی ته ورسپیری دواړه لاسو نه په دی ډول تر شا کښیږی دی چه ځنگلی پو مخکه ځای ونیسی. په دغه حالت کښی بدن پنځه پنځه ځله ښی او کښی خواته وڅرخوی.

په هر حال دنا روغی دحملی او سختوالی په وختو کښی سپری باید دلرگی دکټ دپا سه وغږپیری. دلرگی کټ ددی مانع گززی چه ملاغابښی کاږه او په ملا بانندی فشار راشی او بر عکسی هغه په نیغه تو گه ثابت ساتی. دسپرین او نوری مسکنی دواگانی، درد تر زیاتسی

اندازی پوری چه دزغملو وړوی، ښکته کوی. دغه راز له تو دوو نکو الکتریکی او غیر الکتر یکی و سایلو څخه په استفاده سره دملا تو ده ساتل تر زیاتسی اندازی پوری درد دتسکین سره مرسته کوی. ددغی تداوی په مرسته ورڅخه په ورځ درد کمپیری اود ناروغانو دوه دریمه برخه په دریو هفتو کښی پوره ښه کپیری، پاتی یوه به دریمه برخه پخپله داسی مساله منځ ته راوړی چه دراز راز تداویو پیشنهاده وړ ته شویدی. او هره تداوی دځان دپاره طر فداران لری. ځینی ډاکتران دطبی کریستونو سپار بنسټ کوی او ځینی بیا به جاذبه عقیده لری ځکه چه دغه عمل په ځای ته د خارج شوی دیسک دبیر ته

راستنییدو سبب گرځی، او بالاخره دبی حس کو و نکو دوا گانو مو ضعی تزریق چه درد تسکینوی. په هر حال دجراحی عملیات نن ورڅخه په هغو ناروغانو بانندی کپیری چه ددرد دایمی حملی عغوی له کاره اچولی او له طبی تداوی څخه یی نتیجه لاس ته نه ده راوړی. دغه عمل ددوه مقصد دپاره سر ته رسپیری. دملا غا ښی ددیسک له منځه وړل یادملا غا ښی دثابتو لو دپاره دیوی ټوټی هډو کی پیوندول.

که نن ورڅخه دملا درد دیوی پراخی ناروغی په شکل را غلی ده له دی امله ده چه دمیز تر شا کښیستل او، مو ترونه او فټری نا مناسب کټونه دملاغابښی دښمنان دی. دلته اصلی علت هغه مز منی ضربی دی چه دومره پټی دی چه سپری هیڅکله نه ورباندی پوهپیری. دناسی وضع اونا متنا سبه غزیدل، دملا غا ښی دو وضع دبدلون سبب شویدی اودغه پښه نه یوازی دملا دو وضع دبدلون سبب شوی بلکه دهغی دجوړ بنسټ دسا تو نکی یعنی عضلاتو داو بنسټون سبب هم شویدی.

کله کله ددغی ناروغی علت «آرتریټ» یا دپښو نو پو سوپ دی دغه پو سوپ یوازی دملا په غا ښی کښی نه بلکه په زیاتو بندو نو کښی

(پاتی په ۶۰ مخکښی)

جینالولو بر جیدا

يك ستاره طنز و خيلي قشنگ سينما های امريكا و اروپا

يك مودل زيبا برای جهان مودساو نهای فيشن اروپائی

ويك رقيب سر سخت سو فيالورن و كلوديا کار دیناله



بعد از جنگ دوم جهانی بسیار کم ستاره ی سینمایی وجود داشت که مانند جینا لولو برجیدا چه در حیات خانوادگی و چه در جهان سینما چهره قشنگ و جذاب ، موهای مقبول با فریز یور عالی ، لباسهای شیک و مدرن داشته و از هر حیث مورد توجه و دلچسپی همه قرار داشته باشد چنانچه در هالیوود ، ریتا هیوارد ، الیزابت تیلور ، مریلن مونرو و در اروپا سوفیا لورن، بریزیت باردو و غیره سرآمد همه بودند اما هیچکدام شان بنیایه جینا نمیرسیدند . با وجود که امروز وی در جمله ستارگان کهنسال بشمار میرود ولی تراوت و لطافت وی همانطور پابر جاست و آنقدر در بین مردم محبوبیت و هوا خواهانی دارد که بدون شك تا مدت درازی شهرت وی مانند حسنش حفظ خواهد ماند .

شبهکاری سینمای جینا بیست سال قبل شروع گردیده و بسرعت روز افزونی يك غوغای هنر نمایی و پیشه گری را در جهان سینما بر پا کرد کمپنی های تولید قلم از هر طرف بسوی وی رش بردند چنانچه بعد از فلم معروف (فانغان تولیپ) شهرت وی دوچند گردیده و خواهانی فوق العادهی در میان مردم پیدا کرده و منحیت يك ستاره جذاب و مشهور جهان سینمای اروپایی معرفی شد .

جینا در مسابقات زیبا یی به نام (زیبای ایتالیا) در سال ۱۹۴۷ جولایی ۱۹۲۷ در شهر سوویا کوی ایتالیا پا بمعرضه وجود گذاشته پدرش مالک فابریکه نساجی بزرگی بود . در آوان طفولیت یگانه فرزند محبوب خانواده خویش بشمار میرفت . در ۱۹۴۳ فابریکه پدرش در اثر آتش جنگ دوم جهانی

جینالولو برجیدا در آنو قتی که هنوز يك ستاره مشهور نبود ۱۹۴۶ رسماً در اکادمی مذکور پذیرفته شدو در عین زمان مودل جذابی برای مودو فیشن بود که توجه بیشتر عکاسان را بخود جلب کرد . جمال قشنگ وی مراکز مود را وادار به عقد قرار داد با وی نمود . عده برآن در خود روم از فوتو های جینا با سم مستعار (جیانکا از بین رفت وفا میلش بمضیق اقتصادی دچار شدند . باین ترتیب جینا مدت چند سالی از عمر خود را وقفه کمک بفامیل خویش کرد . جینا از سیزده سالگی در اکادمی صنایع ظریفه سانتاسیسیلیا بفرا گرفتن موسیقی وارت پر داختر ودر



۱۳ ۱۹۶۹

شرح فوتوها

۱- جینا لولو برجید ادر آتو قتی که هنوز یک ستاره مشهور نبود .
۲- جینا در مسابقات زیبایی بنام (زیبایی ایتالوی) در سال ۱۹۴۷ تو نی مقام سوم را اخذ کرد
۳- جینا لولو بر جیدا ستاره دلکش و مودل زیبایی .

۴- مو لف عکاسی البوم (ایتالیا) شرح فوتو های صحنه دوم به ترتیب سال :

۱۹۵۱ - در فلم (احتیاط رهزن) در نقش اغتشاشی .

دوم ۱۹۵۱ - در فلم عشقی (فان فان تو لیپ) با اشتراک جیرالیپ نیپ سوم ۱۹۵۲ - در فلم (زمانهای پیشین) جینا منحیت قاتله در برابر چهارم ۱۹۵۱ - در فلم موزیکال (زیبایی شبها) در نقش شهزاده مراکش پنجم ۱۹۵۲ - جینا در فلم کسیدی (نان، عشق و هوس)

ششم ۱۹۵۴ - در فلم (قشنگترین زن جهان) در نقش خواننده کاباره . هفتم ۱۹۵۵ - با اشتراک تانی کورتیس در فلم (تراپز) در نقش اگر و بسا ت هشتم ۱۹۵۶ - در فلم (زنکهای لو تردم) رول یک زن شیاد که روزگار باوی موافقت ندارد .

نهم ۱۹۵۹ - (سلیمان و شیبا) در نقش ملکه شیبا که جینا در این فلم شهرت زیادی حاصل کرد .

دهم ۱۹۵۹ - (هیچگاه بیش ازین نبود) با اشتراک فرانک سیناترا در نقش زن متمول هندی در مقابله عساکر امریکایی .

یازده - ۱۹۶۲ در فلم (زیبایی بایو لیت) در نقش زن اپو لیت .
دوازده ۱۹۶۸ (نوامبر زیبا) در نقش خاله که خواهر زاده جوانش عاشقش میشود .

سیزده ۱۹۶۹ - (سلام بر خانم کامبیل) زندگی دختری از ناپل با اطفالیکه از عساکر امریکایی برایش باقیمانده است .

چهارده ۱۹۷۱ - (باز هم همان میلیون دالر را دزدیدی) در نقش زن مکسیکو بی که اولین فلم گوبای جینا میباشد .

پانزده ۱۹۷۱ - فلم (شاه ، ملکه غلام) در نقش زنی ملیو تر .



۸ ۱۹۵۶



۱۱ ۱۹۶۲



۱۴ ۱۹۷۱



۱ ۱۹۵۱



۴ ۱۹۵۲



۷ ۱۹۵۵



۱۰ ۱۹۵۹



۳ ۱۹۵۲



۶ ۱۹۵۴



۹ ۱۹۵۹



۱۲ ۱۹۶۸



۱۵ ۱۹۷۱



۲ ۱۹۵۱



۵ ۱۹۵۳

لو ریس در اکثر های مشهور استغفا ده میگر دند. جینا در همین وقت با داکتر میلکو سکو فیس که اصلا از اهل یوگوسلاوی بود در روم ازدواج کرد .
در ۱۹۴۷ جینا در مسابقات زیبایی زنان مقام دوم را از ناحیه (لاتیوم) و در مسابقات زیبایی (مس ایتالی) مقام سوم را از حیث حسن و اندام صاحب شد . که این شهرت او را بفکر هنر پیشه شدن انداخته راه حقیقی جهان سینما را بروی جینا باز کرده او رابه عالم سینما کشانید .

جینا که تازه بجهان دیگر قدم گذاشته بود در اوایل اکثراً در او- پراهای معروف فلمهای موزیکال و بعداً در فلمهای کمیدی عامیانه و فلمهای شور انگیز میلودردم نقش خود را بازی میکرد . قبل از فلم جالب (فانفان تولیپ) جینا در ۱۹ فلم اشتراک ورزیده بود که آنقدر ارزش فوق العاده را دارا نبود ند ولی از طرف دیگر این فلم ها بر شهرت وی افزوده و زمینه را برای موفقیت های آینده وی فراهم ساخت .

باز گشت وی به ایتالیا از لحاظ اینکه مهارت و استعداد فناپذیر جهان سینما را در اجرای رولهای خود کسب کرده بود استود یوهای اینتا لیانی از تمیبه و انتخاب سناریو در مقابل رول او عاجز ماندند و این سبب شد که جینا دو باره بپاریس بر گردد .

ورود وی بپاریس به تمیبه فلم (زیبایی شبها) که به طرز عربی و پر از صحنه های عشق بود با کوار فلیوپ مبادرت ورزید ، بالاخره در ۱۹۵۳ ریژیسور معروف لویس کورمتسین رول مطابق به مهارت و استعداد جینا در فلم (ناق عشق بلهوس) ترتیب داد جینا در این فلم در نقش دوشیزه دهاتی رول عالی را موفقانه در مقابل عشق سوزان ژندارم ویتو دیو انجام داد این فلم که معلو از صحنه های آفتابی ، عشقی و یک جهان شور و هیله بی بود به شهرت جینا بیشتر افزود و بخاطر ایفای نقش برجسته ای که در این فلم انجام داده بود مدال نقره بی همان سال سینمایی را بدست آورد .

سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۶ بهترین دوره حیات سینمایی جینا محسوب و اما که زیبایی سینماهای اروپا بی

نویسنده :

ر. هنبوری تینیس

ترتیب و ترجمه

حسن ناصری

آخرین چانسی برای



خانه های فامیلی که با اندازه ۳ متر مربع برای آنها اعمار شده از طرف منتون ها قبول نگردیده و صرف برای حفاظت مرغها و خو کهای شان از آن ها استفاده مینمایند .

جزیره سیبیروت در ساحل غربی سوماترا قرار دارد که بزرگترین جزایر منتاویا میباشد .

مسافه این جزیره ۱۳۰ در ۵۰ کیلو متر بوده که دارای تپه های زیاد - با طلاکها - دریاها و جنگلات انبوهی میباشد . این جزیره دارای ۱۶۰۰۰ مسکن گزین میباشد که بعضی از آنها را مبلغین کاتولیک و پرو تستانت وعده دیگری آنها را پولیس و تجاران تشکیل میدهند .



زنان قبیله منتون بقسم عنعنوی از مهره های رنگی بحیثیت زیورات تزئینی استفاده کرده و از مواد ساده محیطی جهت لباس شان استفاده می نمایند .

ساکنین این جزیره نواده های همان مردمان قبلی مالی اند که ساکنین اولی مجمع الجزایر اندو نیز یا در تشکیل داده اند .

چنانچه همین سال از جزایر - سوماترا بطرف غرب ایرین (نیو-گینی اندو نیزیائی) از طریق کالیمنتان (بورنیو)، سولا وپستی

(سیلبس و سیرام (واقع مولو کاس) سفر نمودم و از گروههای مختلف قبیلوی مشاهده به عمل آوردم . طی

تمام این مشاهده اتم تنها ساکنین جزیره منتا ویامرا بخاطر بومی های امریکای لاتین انداخت زیرا این قبیله نیز مانند بومی های امریکای لاتین به مشکلات مشابهی مواجه اند .

گروههای مبلغین هم رقیب جهت تسخیر ارواح این گروه با همدیگر رقابت دارند و در سابق پولیس -

مسلمانان نیز آنها را از نگهداری خوک تعقیب مراسم عنعنوی و قبیلوی استعمال تزئین آلات، خال کوبی -

نگهداری موهای بلند و زندگی در گروههای بزرگ اجتماعی مانعست مینمود . اکنون کمپنی های بزرگ

جوب بری قسمت اعظم جزیره را تسخیر و تراکتور های ثقیلی را جهت قطع و جمع آوری درختان وارد کرده اند . با اظهار تاسف بایسد

گفت که کارگران جوب امراض ناسازگار بیگانه اجتماعی را با خود آورده و درین جزیره شایع نموده اند . هم -

چنین سعی بعمل آمده است تا آنها را درقریه های جدید ساحلی دوباره مسکن گزین نموده و زندگی قبیلوی آنها را درهم و برهم و فساد نژادی و اجتماعی را به تدریج بین آنها رواج بدهند .

قلمرو پوما : خانه های بزرگ پوما (قبیلوی) که بالای چوبهای بزرگ قرار دارد بصورت خیلی قشنگ از چوب و برگهای آن اعمار گردیده است این خانه ها از سه جانب دارای برنده های وسیعی بوده که در اثنای روز زنان و مردان روی آن نشسته کار میکنند و در موقع شب مردان

روی آنها استراحت مینمایند . هر خانواده دارای اتاق بزرگی در عقب برنده خود میباشد که سطح آن چوبی بوده و جهت رقص و دیگر مراسم شان از آن استفاده میگردد . این قبیله برای روشنی در شب و طبخ غذا صرف از آتش استفاده مینمایند . چوبهای عمودی و دیوارهای خانه آنها پوشیده

با پوست حیوانات از قبیل تمساح میمون دراز دست ، لکک، آهو و دیگر حیوانات میباشد . سقف خانه های شان مشا به غارجانوران بوده که اشیای متنوعی از قبیل اسکلیت هاجمجه ها، خوکها، میمونها، شاخ های گوزن و استخوانها ، دهل ها - آلات موسیقی ، بته های طبی و غذای خشک اویزان است . همچنان در خانه های این قبیله زنگهای بزرگ برنگ سیاه که نمایندگی ثروت و سعادت را نموده و از جزیره سوماترا خریداری میشود بمشا هده میرسد منتون ها هنوز به کار های فلزی آشنائی ندارند .

درین مورد مقالات متعدد در روز نامه های اندونیز یا راجع به عقب مانی مردم جزیره سیبیروت با تصا - ویریکه چگونگی وزندگی عقب مانده آنها رانشان و توضیح مینماید نشر وبه چاپ رسانیده اند در نتیجه که کمکهای مالی برای آنها آمده



این دریا هاغنی از ماهی بوده ولی این قبیله نیاز به اصلاح تکنیک های ماهی گیری و طریق استفاده از صنایع طبیعی دارند .



در موقع تحقیقات و صادرات چوب
های پریده کمپنی های چوب درختان
کوچک و تنها لهای آنها را از بیسن
می برند .

ای منتوین های زیبا



هلمت بوچالز که مدت هشت سال رادرین جزیره سپری نموده است
امید میرود تا این قبیله رادر قسمت اصلاح زراعت و تکنیکهای ماهی گیری
کمک و رهنمائی نماید .



گردیده تا صورت اعمار خانه های جدید را برای آنها بیاموزند. نمونه خانه های مدرن را که نظریه نیاز منطقه اعمار گردیده بود مشاهده نمودم ولی هیچکدام از فامیلهای مزبور آماده سکونت در خانه های جدید نگردیده بودند. این قبیله با لحن مواد پانه اظهار مینمودند که آنها خانه های مرغها و خوکهایشان را بصورت خیلی هماغفید ساخته اند در حالیکه خانه های جدید مناسب حال آنها ساخته نشده است ولی نا گفته نگذاریم که راه زندگی منتوین ها در اثر مداخله خارجی تغییر کردنی است ولی درین زمینه آنها جهت اقتباس و توافق خویش در شرایط جدید به کمک و رهنمائی نیاز مندانه مردمان این قبیله منتها درجه زیبا اند آنها دارای چشمهای روشن و کنجکاوی، جلد گندمی متمایل به زرد کمرنگ و دارای تبسم شیرین اند. مردان، زنان و اطفال شان گلها را بر سرشان نصب مینمایند در اطراف سر پیشانی و گردن شان دانه های موره های رنگی را بقسم امیسل استعمال نموده و اکثر زنان شان به دیزا نهی مختلفی خود را خال کوبی مینمایند. مردان اکثرا از پوستهای دباغی شده بقسم لنگ استفاده کرده و آنرا به کتان ترجیح مینهند. زنان این قبیله بطور معمول از پارچه های ساده در اطراف کمرشان استعمال مینمایند ولی در نواحی ساحلی جائیکه مبلغین مکاتب تاسیس نموده اند تمام طبقه نسوان آنها حتی دخترهای به سین ۱۰ و ۹ زیر جامعه های سفید استعمال مینمایند که ایسن تقلید در حقیقت بحال آنها مناسب معلوم میشود.

عمومی:

حیوانات سیببیروت توجه زیادی را بخود جلب نموده است چندین نوع از حیوانات پستاندار بشمول انواع



باوجود مداخله و تاثیرات بیگانگان این قبیله هنوز برای زنده نگه داشتن مراسم عنعنوی شان مبارزه مینمایند این یکتن منتوین رامشا هده مینما-
ئید که قبیل از اکستن خوک با آن سخن زده و جهت اقناع و تسکین ارواح نیاکان شان که باعث آزار آنها شده معذرت میخواستند.

ح
و
نه
ده
بیت
ماخ
ما
ای
در
ک
و
ترا
سد
ری
وز
سب
با
ده
سر
که
ده



کوک دگلاس و پسرش

کوک دگلاس هنر پیشه موفق و بر جسته سینمای غرب، از جمله هنر مندانی است که سخت علاقمند پسرش بوده و تلاش زیاد می کند تا پسرش را خوب تر بیت کرده و بعد او را وارد سینما کند. کوک دگلاس درین مورد گفته که: «من فکرمی کنم برای اینکه نامم برای همیشه جاویدان باشد. پسرم را هنر مند خوبی تربیه کرده و او را به سینما رهنمائی کنم».

هنر مند موفق سینما درین اوخر مصروف هنر پیشه ساختن فرزندش

است و امیدواری های هم در زمینه بوجود آمده که ممکن است پسر کوک دگلاس هنر پیشه ای خوبی شود.

مسابقه پرنس سوزن اروپا

چندی پیش در المان فدرال برای بیستمین بار مسابقه «پرنسس سوزن» اروپا برگزار گردید و ۸۴۵۵ دو زندگان از هفت کشور اروپائی، باسوزن، قیچی و نخ، در آن شرکت نموده بودند. تاج افتخار این مسابقه نصیب خانمی از هلند به اسم ماریان گردید. که یک لباس مهمانی زیبا از ژرسی تری و رادوخته بود. مقام دوم را بر یکیت کنور المانی بایک لباس شلواری سبز رنگ بدست آورد.



ژوندون

هیپی ها چه میکنند



گروه هیپی ها چه در امریکا و چه در اروپا برای تکامل و پرورش راه شان از شیوه های مختلفی استفاده می کنند. این دسته رسم و رواج های عجیبی دارند. مثلاً یکی از شیوه ها اینست که در اوقات معین همگی زیر یک سقف گرد آمده مرد مقابل مرد و زن هم مقابل هم مدیگر نشستند به ذکر اورادی می پردازند. جالب اینجاست که اگر کسی درین وقت صدای بکشد و مزاحمتی ایجاد کند، وی را برای شش هفته از حلقه شان خارج می کنند و به عقیده شان این جزای سنگین است که به چنین کسانی داده می شود.

پیکاسو و اورن

پیکاسو در هنگام جوانی که نقاشی کو بیسم راتازه ابداع کرده بود، یکی از آثار خود را نزد اورن مجسمه ساز معروف فرانسوی برد تا نظر او را درباره این مکتب جدید بداند و ضمناً گفت:

«رفیق عزیز! باید عرض کنم که تاحال من این تابلو را امضاء نکرده ام و خواستم قبل از امضاء نظر شما را درباره آن بدانم. اورن تابلو بدست گرفت و به آن خیره شد. سپس چند بار آنرا پائین و بالا کرد و بالاخره گفت:

«ولی بعقیده من بهتر است قبل ازهرکاری تابلوی تانرا امضاء کنید. تا حداقل فهمیده شود که بالای آن کدامست و پائین آن کدام».

کوتاه و دلچسپ خواندنی

از خواننده‌ها

چنانکه میدانید، بعضی از نویسندگان عادت دارند که اثر تازه خود را بیک نفر تقدیم می‌کنند. اخیراً یکی از نویسندگان فرا نسی در اولین صفحه کتاب خود نوشته است: «اثر نا چیز خود را تقدیم می‌کنم به کسی که هرگز نتوانسته ام قرض او را کاملاً بپزدانم، و تا آخر عمر قرضدار خواهم بود: ما مور مالیات بر عایدات.»

الماس تراشهای مبتکر

چندی پیش تعدادی از طراحان جوان جواهر در ارو پای غرب، در مسابقه «الماس امروزی» شرکت کردند، تا شیوه‌های تازه تری برای زیباتر ساختن واصیلت‌تر جلوه دادن الماس عرضه نمایند. هیئت داوری که در فرانکفورت تشکیل شده بود، دقت بسیار مرعی داشت، و جایزه اول نصیب «نور پرت و لترز» برای یک سنجاق سینه الماس با سیم‌های زرین گردید. یک انگشتر و سنجاق سینه ساخت یک جواهر ساز «دمولسدی» بعلافت‌بتکار خاص در نشان دادن الماس بر روی یک شیشه سیاه، برنده جایزه دوم شد.

پشیرفت در ساحه زراعت

در پیکار بشر برای ایجاد امکانات جدید زراعتی، توفیق تازه‌ای نصیب محققان آلمانی گردیده است که با استفاده از مخلوطی از بندو مواد ذخیره کننده آب، مانند کود و غیره می‌توانند بالای صخره‌های سنگی اشیائی را بکارند. دانشمندان برای این منظور در حوالی منطقه آزمایش دینبورگ برای بار اول به‌طور امتحانی نظر شانرا به ساحه عمل در آوردند که نتیجه مطلوب داده است.

یک اختراع تازه

درین اواخر بمنظور زیاد ساختن قدرت دید اشخاص نابینا موسسه تحقیقی علمی جر سلیم یک ماشین بسیار تعجب آور نوری الکتریکی را که بشکل بسیار ساده می‌تواند کلمات چاپی را بصورت بریلی در آورد.

(حالتی است که افق دید خطوط را توسعه می‌بخشد) ساخته است این وسیله که بنام «ترا نسیکون» یاد میشود در یک میز کوچک که دارای دریچه‌ای آئینه دار است می‌بندند و بعد بالای آن کتابی را یا صفحه‌ای جداگانه‌ای چاپ شده‌ای را که ۷ اینچ عرض و ۹ اینچ طول داشته باشد، قرار میدهند در قسمت پائین یک آله متحرک قرار دارد که هر خط چاپ شده را فوراً خوانده و آنها را بصورت رموز الکتریکی در می‌آورد. این رموز به نوبه خود در سرعت فعالیت بریلی کمک می‌کند.

این وسیله توسط اشخاص نابینا مورد عمل قرار میگیرد. و می‌شود توسط آن شش نوع صفحه مختلف را که به لسان انگلیسی بر شده باشد، بخوانند. قیمت این وسیله که خیلی مجهز و با زحمت زیاد بمیان آمده در حدود ۱۰۰۰۰۰ دلار امریکائی تعیین گردیده است.

شش ماه روی سیم

خوبست بدانید که مردی به اسم هانری رو چاتن اهل فرانسه از جمله اکرو با تیست‌های معروف جهان است، که چندی پیش با سپری نمودن مدت شش ماه یک روز بر روی رشته سیمی به ارتفاع ده متر از زمین ریکا ردجدیدی در میان اکرو با تیست‌های جهان قایم کرده است. به اساس اظهار خودش درین شش ماه هیچگونه احساس ناراحتی نمیکرد منتها در ماه اخیر از ناحیه سردی هوا کمی در تکلیف بوده است و قتی اواز این ارتفاع پائین آمد. مورد معاینه دکتوران قرار گرفت و در نتیجه معلوم گردید که اصلاً هیچگونه درد و تکلیفی ندارد.

صحبت طوطی از راه تیلیفون

شخصی که از سفر آفریقا بر میگشت، طوطی زیبا و پر حرفی را با خود آورده بود. چند وقتی را با خوشی و آرامی سپری کرد یک روز بل محصول تیلیفون او را آوردند، وقتی متوجه ستون اضافه مخا بره آن شد، در یافت که سربله آسمان زده است، چند دقیقه‌ای به صورت آن عدد و حشت آورخیره شد و بعد سرش را تکان داده گفت:

— باز هم محصول تیلیفون را بالا برده اند. طوطی از گوشه اطاق فریاد زد:

— نه، محصول تیلیفون را بالا نبرده‌اند، فقط من چند باری با اقوام که در کنگو سکونت دارند، تیلیفونی صحبت کردم.

اعلانی در روزنامه

در یکی از روزنامه‌های معتبر اعلانی بشرح زیر بچاپ رسیده بود: «یک موسسه تجارتي آبرو مند به یک دختر جوان سکر تر که در کار خود مهارت زیاد داشته باشد، ضرورت دارد. معاش خیلی کم داده میشود، اما پنج نفر از مدیران موسسه مجرد هستند.»



روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

آقای «ص» اول دزدکی نکا سی به بیرون می اندازد، بعد بازویم را میگیرد و با التماس میگوید: خواهش میکنم هیچ حرفی نزن!

آنوقت از پله هایی که شب بالا آمده ایم پائین میرویم و آقای «ص» مثل اینکه فراموش کرده است حرفی نزند تند و آهسته زمزمه می کند:

چه حادثه عجیبی... هیچ انتظاری نداشتم خانم باین زودی بر گردد. آنهم اول صبح.

من تو جهی به حرفهای او ندارم، آرزویم این است قبل از اینکه دیده شوم، قبل از اینکه حادثه بوجود بیاید، آن خانه لعنتی را ترک بگویم و از آن بیرون بروم. سر تا پایم می لرزد، از ترس ملرزد که اگر کسی مرا آنجا در خانه آقای «ص» آنهم در آنوقت روز ببیند چه غوغایی بپا خواهد شد و سرنوشت من به کجا خواهد کشید؟

من از وحشت می لرزم و آقای «ص» هنوز زمزمه میکند:

... برای یک هفته رفته بودند ییلاق، هنوز چهار روز نگذشته که برگشتند... نمیدانم چرا؟

لیلا من از تو معذرت میخواهم. هیچ انتظار نداشتم این حادثه اتفاق بیفتد و آنها...

دیگر از پله ها پائین آمده ایم و قدم روی حویلی گذارده ایم. آهسته میگویم:

... بس است. من از شما توضیح نمیخواهم. خواهش میکنم هر چه زود مرا از این خانه بیرون کنید. مثل انسان راه گم کرده بی باعجله و نامفهوم میگوید:

... بلی بلی... تو باید از این خانه بیرون بروی زخم از یک جلا د بیرحم تراست، اگر بفهمد...

حرفش را قطع میکند، بازویم را با شدت می کشد و میگوید:

از این طرف... حویلی یک دروازه دیگر هم دارد که پشت ساختمان واقع شده است خیراشکر که من یک کلیدش را همیشه با خودم دارم. امید وارم کسی پشت ساختمان نباشد. بعد جوابش را خودش میدهد:

نه گمان نمیکنم کسی آنجا باشد آن دروازه ماه ها است که باز نشده است. هر دو به پشت ساختمان نزدیک می شویم، وقتی از زیر پنجره ها میگذریم بقدری خم می شویم که همان در وارد سالون شده ایسم.

خیلی خوب... خیلی خوب! من باید لباسم را عوض کنم یانه؟ از پائین دیگر صدای شنیده نمیشود. آقای «ص» با سرعت دراز می بندد و بطرف من که همچنان روی تخت خواب افتاده ام می آید و میگوید:

لیلا! تو هنوز روی تخت افتاده ای؟! خواهش میکنم زود تر لباست را بپوش. آنوقت بی توجه با دست گوشه لحاف را میگیرد و عقب میزند و هنگامی که چشمش به بدن برهنه من می افتد، خجالت زده رویش را بر میگرداند و میگوید:

... معذرت میخواهم. قصدم این نبود.

بعد رویش را بر میگرداند و بطرف ارسی میرود و چشم به حویلی پرتاگل و سبزه خودش میدوزد. ترس و نا آرامی از سر تا پایش میریزد و این ترس مرا نیز با وحشت دیوانه کننده دچار ساخته است. باعجله از تخت خواب پائین می آیم و باعجله لباسم را میپوشم، چنان ترسیده ام که خیال میکنم همین اکنون مرا بنای دار میبرند و بایک تکه تناب حلقه شده نفس را در گلویم گره میزنند.

با صدای لرزانی مثل اینکه از ته چاه عمیق بیرون بیاید، میگویم: - لباسهایم را پوشیدم!

آقای «ص» شتاب زده از پنجره دور میشود، خودش را بمن می رساند و میگوید:

خیلی خوب شد. بیا! بازویم را میگیرد و مرا بطرف همان دری می کشاند که شب از همان در وارد سالون شده ایسم.

احساس میکنم کسی تکان میدهد، مژه هایم را که از هم می کشایم، میبینم آفتاب از پنجره بداخل اتاق دویده است و بعد نگاهم در صورت مردی میماند که روبرویم تا کمرخم شده است و آهسته میگوید:

لیلا!... لیلا! عجله کن... مثل اینکه ترس دارد صدایش از چهار دیواری اتاق بیرون برود و به گوش کس دیگری برسد.

لحظه باییگانگی در صورت مرد خیره می شوم و یکمرتبه همه چیز بیادم می آید، الماری، میز آرایش، تخت خواب دو نفره و بالاخره آقای «ص» که اکنون بالای سرم ایستاده است و از من میخواهد عجله کنم.

میروسم: - عجله برای چه؟ آقای «ص» رنگش پریده است و بالحنی که به زاری بیشتر شبیه است میگوید:

... خواهش میکنم، حالا وقت سوال کردن نیست.

صدای گریه طفلی از پائین شنیده میشود و متعاقب آن صدای زنی که میگوید: (فریده! فریده! به بدرت بگو چرانی آبی!)

آقای «ص» وحشت زده بطرف در میرود آنرا نیمه باز می کند و از همانجا با صدای بلند میگوید:

... آمدم دخترم، آمدم! مبادرت چرا عجله دارد؟ صدای زن از پائین دوباره اوج میگیرد:

... عجله؟! نیم ساعت است که مانتظرت هستم (زیبا) میگوید تا برادر نیاید من جای نمیخورم... آقای «ص» میگوید:

من نیم برهنه در برابر آیینه ایستاده ام و قسمت بیشتر بدنم، بی هیچ پوششی در برابر دیدگان آقای «ص» قرار گرفته است. او یکقدم بعقب بر میدارد و با کوشش فراوان سعی می کند مژه هایش را از هم بازنگه دارد. آنوقت کف هر دودستش را بهم میگوید، حیرت زده و با تحسین میگوید:

لیلا! تو واقعا... واقعا جسم زنده مجسمه و ینوس یا ستانی هستی... یا شاید هم روح تودر آن پیکر تراشیده شده حلول کرده است... با انگشتش سعی می کند در فضا خطوطی از مجسمه و ینوس رسم کند، بعد از اینکار خوشش نمی آید و میگوید:

... نه... تو از ینوس هم بالاتری... تو چیز دیگری هستی، یعنی چیز دیگری داری، نفس گرم زندگی را داری. این چیزی است که پیکره و ینوس ندارد.

خودش از حرفهای خودش خسته میشود، دستش را چندبار در هوا تکان میدهد و میگوید:

... تو؟! و ینوس؟! اینها چه ربطی بهم دارند؟ من باید دیوانه باشم که این حرف ها را میزنم. مرا ببخش لیلا! ببخش که تنها پت گذاردم آنوقت خودش را بمن می رساند و دیوانه وار به آغوشم می کشد و با کج و راست شدن خنده آوری بسوی تخت خوابم می کشاند و به لیه تخت که میروسم هر دو تعادل خود را از دست میدهم و هر دو روی آن می غلتیم.

کسی نتواند از درون مارا ببیند. و ذوی زده میگوید: احساس میکنم آزاد شده ام ، احساس میکنم از چار دیواری زندان قدم به بیرون گذارد هام. سیمایش خوانده نمیشود ، دیگر از ترس و وحشت نمی لوزد در ست موقعی که میخواهد در رابندد ، ناگهان یادم میآید و میگویم: آقا ی «ص» دستکولم ، دستکولم دستکولم - صبر کن!

بعد خودش جلو میرود و با احتیاط پشت ساختمان را از نظر میگذراند و هیچ کس نیست. عجله کن لیلای بدوا! آقا ی «ص» جلو تر از من است و من دنبال او میدوم. وقتی آقا ی «ص» دروازه را باز میکند و من قدم به خیابان کم عرضی میگذارم ، دیگر آن ترس و نا راحتی در

رافراموش کرده ام. ناتمام



روانشناسی برای همه

همه حوادث و پیش آمد ها و امور جهانی را از پس پرده ای تیره و غبار آلود دیده نمیتوانیم. درست است که ماهمه فرشتگانیم ولی هیچ وجودی خالی از نقاط ضعیف و عیوب ذات البینی نمیشود. شما که اکنون فر دی از افراد اجتماع آید با اشتراک درین آزمایش روانشناختی، میتوانید مقیاسی از خاصیت و کتر خود را بدست آرید. طبیعیت است که هیچکس نمیتواند به آسانی بچنین سوالی که گر چه کوتاه و ساده طرح گردیده است جواب بدهد اما سوالاتی که در اینجا طرح شده است این مشکل را بشما آسان خواهد ساخت.

۱۲ سوال زیر را با دقت تمام بخوانید و پس از اندک تأمل صادقانه در مقابل هر یک از کلمه (بلی) یا (نه) عددی را طبق اعداد داده شده قرار دهید در پایان هم میزان اعداد مراجعه کنید در اینصورت باید بدانید که چنین آینه بی و جود دارد و شما می توانید باطن و زوایای روح و قلب خود را در آن تماشا کنید و این آینه جالب روانشناختی است که بکمک آن هر کس میتواند خود را بشناسد و با پی بردن بنقاط ضعف خویش درصد رفع آنها بر آید.

برای آقایون

فرض میکنم که شما همیشه خود را در اجتماع حق بجانب میدانید و در امور زندگی با ذهن آگاه و دیدگان باز قدم می بردارید تا بعد از پشیمانی رخ ندهد، اما این امکان ندارد که شک و وحشتی در قلب خود نداشته باشید این بذات خود پیچیدگیهای پیچیده را در زندگی اجتماعی بار می آورد و شما ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ بار در غفلت و بخشش استید؟ پس بهتر است بعد از جواب به سوالات زیر ببینید که روانشناس ما راجع به شما چه عقیده دارد.

- سوالات
- ۱- آیا در گرفتن تصمیم مرد میمانید و یا اینکه برای اقدام آن از تأمل کار میگیرید؟
بلی نه
 - ۲- در زندگی دوستی دارید که بیشتر اوقات خویش را با او سپری میکنید و نسبت بهمه او بقلب شما نزدیکتر است. آیا میتوانید تمام رفتنی ها و راز های نهانی خود را با او بگویند؟
صفر
 - ۳- آیا احساس می کنید که در مورد هر دم بی اعتماد استید؟
بلی نه
 - ۴- آیا در حیات اجتماعی شما چنان کسی وجود دارد که قلبا از دیدار او متنفر و نفی خواهید اورا ببینید؟
بلی نه
 - ۵- آیا نزد خویش رازی دارید و نمیخواهید که هیچکس از آن آگاه شود؟
بلی نه
 - ۶- آیا آرزو دارید که دایما فراغت داشته و از روزهای آفتابی استفاده کنید؟
بلی نه
 - ۷- آیا چنین عقیده دارید که سیر عملی و توریستی از بهترین نوع استراحت هاست؟
صفر
 - ۸- آیا لطفه و بدله گویی را خوش دارید؟
بلی نه
 - ۹- فرضا شما در اداره ای اجرای وظیفه میکنید، آیا آمریکا صلاحیت و اعتبار زیادی بشما به حد نزد دیگران بخود میباید؟
صفر
 - ۱۰- آیا صرف جهت اینکه بخندید به سینما بروید؟
بلی نه
 - ۱۱- در سرویس مملو از رانگین، آیا بغوش خود بعضی اوقات جای را ب دیگران واگذار میشوید؟
صفر
 - ۱۲- آیا با پیروی از یک لست غذایی صحیح و درست غذایی خود ترکیب میدید؟
بلی نه

برای خانمها

آیا باین فکر میباشید که همه بسای آزرده شما که بر بسته اند؛ همه خانمها بسیار آرزومند صحبت با همدیگر بوده و همه باین عقیده اند که هرگز صحبت شان با همونو عا نشان جنبه غیبت ندارد و دایما خود را حق بجا نمیدانند اما ۱۰۰؟ با جواب دادن صادقانه به ۱۲ سوال زیر آینه ای معجزه آسای در برابر شما قرار میگیرد اگر نتیجه مفایر و یازبان آور اصابت کرد آزرده نشوید زیرا ممکن است بعضی اوقات علمای روانشناسی نیز اشتباهی را مرتکب شوند.

- سوالات
- ۱- آیا وقوع یک حادثه و یا واقعه ای را که حاکی از پیش آمد بدی باشد قبلا حس خواهی کرد؟
بلی نه
 - ۲- در طبابت امروزی و حیات خانوادگی آیا ادویه یونانی را نسبت به تابلیت و بیچکاری ترجیح میدید؟
بلی نه
 - ۳- بعضی اوقات چنان واقع خواهد شد که از زندگی راضی و خشنود نباشید؟
بلی نه
 - ۴- آیا شما چنین عقیده دارید که زنان نیز مانند مردان خدمت زیر پرچم را بگذرانند؟
بلی نه
 - ۵- آیا قبل از آنکه بخواب بروید ساعتی را بمطالعه بپردازید؟
بلی نه
 - ۶- همسایه هایکه چار جانب منزل شما را احاطه کرده اند آیا آنها را میشناسید؟
بلی نه

- ۷- هر وقت بخواهید دست بکاری بزنید همیشه جنبه غم انگیز و پراز ناگامی آنرا در نظر میگیرید؟
بلی نه
- ۸- آیا از ترس چاقی از لذت ترین غذایه چشم پوشی میکنید؟
بلی نه
- ۹- آیا رفیق ای محبوب و نزدیک بقلب خویش دارید؟
بلی نه
- ۱۰- آیا شما بخوبی میدانید که کلمه (ترغیب) چه معنی دارد؟
بلی نه
- ۱۱- آیا بوییه روزنامه و یا نشرات را مطالعه و از نظر می گذرانید؟
بلی نه
- ۱۲- آیا کف شناسی را خوش دارید؟
بلی نه

جوابات

اگر مجموع نمرات جوابات شما به هر ده تصاف کرد، کتر شما متوسط و واقعا مردم شناس خود میباشید. عقیده شما بر اینست که هیچ فردی عاری از اشتباه نبوده و لو که فوق العاده محتاط هم باشد از اینرو میتوانید اشتباه بزرگی را مورد لغو خویش قرار دهید.

اگر تعداد نمرات شما بین ۸۸ و ۲۲ ختم شد، دلیل به محتاط کاری و کنجکاری شما میکند. شما دایما کوشش دارید که برای عفو و بخشش کسی اصل و موع را بخود معلوم کنید. اینجا است که یک مقدار از وقت خود را جهت اجرای این کار صرف و مطلب را بدست آرید. طبیعیت است که عصبانیت شما را تصدیق میکنند.

اگر مجموع نمرات شما با لاتر از بیست و دو بر آمد دلیل بر تند مزاجی شما میکند. در امور خویش دایما جدی و زمانی کسی را مورد عفو خویش قرار میدید که مرتکب را حتما به اشتباهش ملتفت سازید. در نزد شما کلمه (گذشت) خیلی مهم و پر ارزش است زندگی را بخود خیلی مقید ساخته اید.

جوابات

حالا اگر تعداد نمرات به بیست و سه برسد شما هلزونی میباشید در صدف یعنی پوشیده و مجزا از جهان در حیات اجتماعی کمتر با دیگران مناسبات داشته خوش دارید که دیگران حرف بزنند و شما گوش بگفتار شان بدهید. این رویه بشما موقع بیشتری را فراهم میسازد تا از غیبت اجتناب ورزید شما محتاط کار خوبی بوده و روحیه آرامی دارید؟

اگر تعداد نمرات شما بین بیست و چهار تا بیست و هشت رسید شما بموضوعات دلچسپ اجتماعی علاقه مندی زیادی از خود نشان میدید. خوش دارید که همیشه حرف بزنید و دیگران بدان گوش دهند بشنیدن شما ما موضوعات اجتماعی و وابسته ب دیگران علاقه زیادی دارید. حفظ راز در نزد شما خیلی دشوار است با وجود آکید زیاد باز هم آنرا فاش می سازید.

تعداد نمرات تیکه از بیست و نه الی سی و شش باشد. روی.... دقت. از اندازه زیاد شد. گوش کنید تا درد آینده ازین نوع غیبت های بی مورد اجتناب ورزید زیرا هنوز هم شناس بدنبال شماست. احتیاط کنید زیرا روزی کسی پیدا خواهد شد و شما را خوب خواهد جوید آنگاه پشیمانی سودی ندارد.

بالتر از سی و هفت نمره حقیقت است. یکی از علاقه مندان خاص گفت و شنو میباشید و علاقه شدیدی به شنیدن موضوعات اجتماعی دیگران دارید علاوه بر اینکه مشتاق حرف زدن استید همواره تصور میکنید که گفتار شما را دیگران خوب درک کرده و از اینرو به تکرار آن مبادرت میورزید و عقیده شما بر اینست که این همه گفت و شنو ها صرف جنبه مذاکراتی و صحبت را داشته هرگز غیبت شمرده نمیشود. بر شما لازمست تا از همین حال در صدد رفع آن بر آید.

دهان مندان خار سنان

جینالو لوبو بریجیدا ۴۳ ساله ستاره فیلمهای ایتالوی که شهرت جهانی دارد

جینالو لوبو بریجیدا : ۴۳ ساله ستاره فیلمهای ایتالوی که شهرت جهانی دارد درین تازه کمی ها در شهر لندن در محضر عام ظاهر شد و بالاپوشی از پوست پلنگ به تن داشت . از دیدن بالاپوش جینا محافظین حیوانات وحشی فوراً اظهار نظر کردند که برای ساختن آن بالا پوش ۱۰ پلنگ کشته شده و پوست آنها بکار رفته دست ولی جینا در مقابل ادعای آنها گفت که : بالا پوشش صرف از سه دانه پوست پلنگ ساخته شده . خیاطی

که آن بالا پوش را ساخته می گوید که پوستهای پلنگ را از یک لیلان پوست در لندن خرید . خوشبختانه مسوولین جلوی گیری از شکار حیوانات وحشی هنوز خبر ندارند که جینا ۵۶ دانه بالا پوش از پوست سگ آبی ۵ بالا پوش از دله خفک ۱۰ بالا پوش از پوست روباه و ۱۲ بالا پوش از پوست شادی شامپا نزه دارد .

با شنیدن این خنز آدم می بیند که جینا تقریباً یک باغ وحش مکمل در منزل خود دارد .



انا مارگرت

انا مارگرت ستاره خوشترکیب و زیبا اندام سوئیدی الا اصل امریکا بی که ۳۲ سال از عمرش می گذرد ، در عین هنر پیشه گی سینما بصفت خواننده خوش آواز نیز در قلبها راه دارد . مارگرت از کسالت حادثه سقوط از ارتفاع ۷ متری کاملاً صحت یاب شده ، اکنون باشوهرش را جرمیت که هنر مند رادیو تلویزیون است مجدداً تصمیم گرفته اند با هم زندگی کنند .

سه ماه تمام سر و کار آندو محکمه رفتن بود و هر دوی شان از قاضی محکمه خواستار طلاق گرفتن بودند . اما نتیجه این شد که : آنها باز هم در کنار یکدیگر به زندگی ادامه بدهند . اما مارگرت بآثر اختلال حواس ناشی از حادثه سقوط و شکستگی استخوان از چندین جا و زخمها صحت یافته و متخصصان جراحی پلاستیک زیبای اشرا بطور کامل اعاده کرده اند ، تازه به کار فیلمبرداری باپول نیومن ستاره مشهور سینمای جهان بنام (تر یولینگ) آغاز کرده است .



گیلا فون وایتر ها ورن

هنر پیشه ۲۹ ساله و آتشیین مزاج آلمانی ، اهل مونسمن که مردم به او (فرشته گک) نام داده اند ، با طفل دو ساله اش بنام (لونی ماله) درپاریس اقامت اختیار کرده است . درین اوا خر دریک فیلم از خانواده های آلمانی (زیر عنوان به صفت ماده اعتصاب می کنم ، در نقش هیروئین در فیلم ظاهر می شود ، وقتی گیلا به آلمان می آید ، پدر مانوئیل که اسمش لونی ماله است از پسر شان در پاریس مراقبت میکند بازی گیلا خین اقامت در آلمان اظهار کرد : بسیار متاسفم که مدت اقامتم در آلمان بسیار کوتاه بود . اما چه چاره دارم ، زیرا زندگی خصوصی من محض در فرانسه میسر است و پس به من نمی خواهم بخاطر شهرت از آن چشم ببوشم و پاریس را ترک بگویم .

فرانک سینا ترا ۵۳ ساله

فرانک سینا ترا ، ۵۳ ساله که صدای امریکا به او لقب داد اند به احتمال قوی در آینده یک میلیون دالر دیگر وزن خواهد گرفت . بدین معنا که در ماه می ۱۹۷۱ مجله امریکا ئی (مید نایت) خبری انتشار داده بود مبنی بر اینکه فرانکی به سرطان حنجره مبتلا شده است . و باید تا نهایت یک سال دیگر در یک شفا خانه بستر شده به انتظار مرگ بنشیند و شنیدن این خبر برای خود فرانک سینا ترا هم قابل تحمل نبود . بنا بر این علیه مجله (مید نایت) اقامه دعوا کرد و مدیر مجله را متهم به پخش خبر دروغی ناخوشی حنجره و یک سلسله اطلاعات نا روای دیگر در مورد خود ساخت .

سینا ترا پنج میلیون دالر غرامت خواسته تا جبران اخبار دروغی و ادعای خصمانه که مدیر مجله علیه او بعمل آورده شده باشد .

پرنس فلیپ ۵۰ ساله شوهر ملکه الیزابت انگلستان ضمن یک دعوت شبانه در لندن چکی بمبلغ ۵۰۰۰۰ مارک آلمانی اعانه برای امور خیریه در یافت داشت . فلیپ پس از گرفتن چک لبخندی زره اضافه نمود : حالا که چکی به این مبلغ گزاف در جیب دارم می توانم با هر کسی شام بخورم .

قربانی پول

خداحافظی میکنم
دوستت میت

حتی میت درین مکتوب آدرس خود را نداده بود وقتی ماریا شروع بخواندن نمود رنگ گونه هایش پریده و وقتی مکتوب را خواند شروع بگریه نمود برای مدت زیادی گریست روز های بعد کاپیتان میدید که از پس گریه چشم های ماریا سرخ شده است .
ماریا با خود گفت که میت مرا تنها د خسر پولدار خطاب میکند برای او هزار و پنجاه روپل هیچ چیزی نیست .
ماریا نمیدانست که خانم مورد نظر میت باید چقدر پول داشته باشد و از مکتوب میت ماریا چنین دریافت که او چیزهایی را که برایش نوشته باور نکرده است .

مکتوب میت به ماریا خیلی سوسری و سرد و استهزا آمیز معلوم شد . اشک بچشمان ماریا حلقه زد . باین همه بتدریج ماریا از متن مکتوب برای خود آرامش حاصل نمود روی اینکه میت قول داده که به عهد خود وفا بیاورد تا وقت که او وعده نموده کند و نایا اینکه وی زمستان نمی آید وی یگانه کسی بود که از این خبر واقف بود .

ماریا بعد از شش هفته به میت دو باره نوشت و علت دیرنو شدن مکتوب را مشغولیت های خود و فروش جای داد عمه مرحومش و انمود کرد . در مکتوب ذکر نمود که پول میرانسی او اکنون به پنج هزار روپل میرسد و بر علاوه این عمه اش اثاثیه خانه ، لباس ، جواهرات ، و دیگر چیزهایی نیز گذاشته است و او تصمیم دارد بزودترین فرصت به فنلند مسافرت نموده و اموال میرانسی خود را تسلیم شود بفکر ماریا منظور کرد که آیا هنوز هم میت را و پولدار خطاب خواهد کرد ؟ اگر او قبولش و فادار و دروغگو نباشد باید اکنون بداند که باین پول چه کند .

قلب ماریا با عشق و محبت میسوزد و ماریا وفادارش به انتظار میت در بهار روز شماری میکند ، ماریا مجبور شد که برای گرفتن آدرس جدید میت دوباره بخانه پدرش برود .

در اوایل ماه جنوری ماریا از راه طالبین به فنلند رفت . او برای مدت پنج هفته در آنجا بود تا مسایل میراث خویش را که یک تکلیف بزرگ بود فیصله کند .
کاپیتان خدمه دیگری بنام لینا استخدام

نمود اگر چه وقت قرار داد کار ماریا به پایان نرسید ، بود ولی ویرا اجازه داد که به مسافرت برود او نمی خواست خانم پولداری را بخدمت خویش از این بیشتر نگه بدارد گرچه محبت و دوستی اندرسن نسبت به ماریا از حد گذشته بود چنانچه به ماریا پیش نهاد نموده بود که پس از مراجعت از فنلند بعوض بودو با ش در کدام خانه محقر تا آمدن نامزدش در خانه او زندگی کند بهتر خواهد بود ، بدین منظور یکی از اتاقهای خویش را آنجا ترتیب داد .
ماریا این لطف کاپیتان اندرسن را قبول نمود و تصمیم گرفت تا آنجا که یگانه جای رهایش برای دختر بر پدر و مادر بود بسر برد چه او میتوانست از آنجا بوجه بهتر سر رشته عروسی خویش را بگیرد .

در وقت مراجعت از سفر ماریا یک مقدار زیاد بکس ها با خود آورد که همه آنها از لباس های نو بر بود .

سفر تغیر فاحشی در ماریا آورده بسود رنگش زرد و گونه هایش لاغر شده بود ولی این تغیر ویرا از دختران دیگر دوستایی فرق داده بود و این تغیر به اثر لباس های نوی که با خود آورده بود پیمان آمده بود لباس جدیدی که بتن داشت او را از جمله دختر های شهر ی نشان میداد .

صحت کاپیتان اندرسن در وقت غیابت ماریا روبه خرابی گذاشته بسود رنگ رویش بیشتر زرد و چین های صورتش بیشتر گردیده بود دستاوش بیشتر میلرزید و اغمازش خیلی خراب گردیده تا اندازه که از یک چو کی بر میخاست و به چوکی دیگر مینشست و از یک اتاق به اتاق دیگر میرفت و با خدمه همیشه در چنگ بود وقتی ماریا داخل خانه شد رنگ و روی اندرسن مانند آفتاب روشن شد در حالیکه گمان میکرد و زنی از روی سینه اش دور شده باشد فریاد زد .

پناه بخداوند !
دستان ماریا را لشرد و صورتش را بدقت معاینه نمود و در حالیکه احساس مینمود قلبش از احساس گنگی می طپید از وی پرسید :
هر چیز رو براه است ؟

ماریا جوابی نداد ولی در عوض تنها لب خویش را با دندان گزید و رویش را بفری گردانید به یک دانه اشک مانند قطره نقره رخسارش بروی دامن پشمی اش چکید .
طفلک من میدانم که تو گریه میکنی .
او کوشش نمود که دست ماریا را بگیرد

ولی ماریا او را از خود دور نمود و به اطاق دیگر رفت اطاقی که مرد روف برایش درست نموده بود بعد از کمی وقت اندرسن دروازه ماریا را تکتک نمود و ماریا بدون اینکه دروازه را باز کند از وی پرسد که چی میخواهد . اندرسن جواب داد :

یک مکتوب از میت پرایت دارم دو هفته قبل این مکتوب رسیده است .

دروازه دفعتا باز شد و دست سفید ماریا مکتوب را گرفت اندرسن به اطاق اش رفت و ماریا شروع بخواندن نامه میت نمود .

میت بطور خلاصه نوشته بود که در صورت باز شدن کلف فنلند از بیخ در بهار خانه میاید و امید نموده بود که بخت با ماریا یاری کند و احتراماتش را به همه اقارب میفرستاد ماریا از اینکه میت در بهار آینده میاید از خوشی در لباس نمی گنجد و با خود گفت :

چند دقیقه بعد در حالیکه چشم های ماریا از خوشی میدرخشید نزد کاپیتان رفت و قتی اندرسن ماریا را دید از جایش پرید و گفت :

من انتظار ت را داشتم در پهلویم بنشین و به آرامی چیزی را که من میگویم گوش کن من میخواهم این بار سنگین را که تا حال تحمل نموده ام از شانه هایت دور کنم و امکان تحمل بردن این بار در دامن نهانده .

ماریا در کنار کلکین نشسته و سرش را بچوکت کلکین تکیه داد و به آرامی پرسید :

چی باری ؟
روی بمن بگو که او کجاست ؟
ماریا به آهستگی در حالیکه بطرف کلکین میدید گفت :

غم او را نخور .
خیلی خوب من از تو کدام سوالی نمیکنم فقط براین بگو که او در خط خود برایت چی نوشته است ؟
او نوشته که در بهار این جا میاید .

آیا او میاید ؟
اندرسن یکی دوبار دستش را بفرق سرش کشید و از اینطرف به آنطرف اطاق رفت و با آهی در چوکی پهلوی ماریا در کنار کلکین نشست برای لحظه بصورت ماریا بگریست و صورتش شکل دیگری بخود گرفت اندرسن با شرمندگی آهستگی گفت :

ماریا تو عزیزترین کس من هستی ، تا وقتی که دور نرفته بودی من اینرا نمیدانستم نمی توانم اظهار کنم که از دوریت چقدر رنج دیده ام و من خیلی پشتندت شده بودم ، چیز هایترا که من بتو اقرار میکنم بیشتر از این است آیا میدانی ماریا که من چی میگویم ؟
در حالیکه اندرسن از یکطرف بطرف ماریا میدید ادامه داد :

تا عیادت از عشق است لطفا بالایم قهر نشو و هم از این سخن مرا مسخره مکن از من مرنج و بگذار که تمام مطالب خویش را بتو بگویم !

من ترا دوست دارم من نمی دانم ایسن دوست داشتن کی شروع شده ولی من ترا با تمام وجودم دوست داشتم و دارم و بیش از هر وقت من ترا دوست میدارم . به اندازه نزد من عزیز هستی که من نمی توانم از تو دور باشم .

در حالیکه سفیدی روی ماریا را میپوشانید پرسید :

سفصدت چیست ؟

فقط همینقدر که تو از من هستی و من میخواهم ترا بکسی دیگر بدهم و اگر مرا بشو هری قبول کنی جزء روح من میشوی از خطری که به سلامت متوجه بود مشوش بودم بخداوند خیلی دعا و زاری برای نجات نموده ام من ترا مانند خانم چی در خواب و بایبیداری میبشو و تو باید در انتظار مردم ام چنین نسا یا ن شوی .
ماریا خاموش بود و هیچ توقعی نداشت که

ساکر من قبول نکنم چه واقع میشود ؟
نرس گفت :
کاپیتان چنین منظوری داشته باشد . آیا او مزاح میکند و یا اینکه دیوده شده است و یا اندرسن دوباره بچوکی اش نشست و سرش را نزدیک سینه ماریا آورد و به آهستگی ضعیفی و زاری مانند یک طفل گفت :

تو باید چیزی را که من میگویم بایسد همانطور کنی زیرا من از تو خواهش میکنم و تو از خاطر اینکه دوستت دارم بامن خوش خواهی بود همه چیز که کار داشته باشی تهبه خواه شد زیرا من پولدار هستم بزودترین فرصت تو از شرمن خلاص خواهی شد و بعد با مردی که دوستش داری میتوانی عروسی کنی . میدانی که من مریض هستم و از من چیزی نماند است تمام ثروتی که از من باقی میماند از تو خواهد شد بان همه پول ثروت دولت مند خواهی شد این دولت را بزودترین فرصت بدست خواهی آورد .

کاپیتان دقیقه توقف نمود و انتظار داشت که ماریا جوابش را بدهد چون ماریا خاموش ماند وی باتأثر ادامه داد :

من مریض هستم و نباید دیروز بدهم به نام و من وعده میدهم که زودتر بمریم بعد تو یک بیوه معتبر زیبا و آزاد خواهی بود .

ماریا مثل اینکه از خواب بیدار شود سرش را شور داد اول به آهستگی و متفکرانه و بعد با شدت گفت :

نه .
نه ؟
نه ؟

اندرسن پس دوباره بچوکی اش تکیه داد مثل اینکه خیلی خسته است چشمانش را بست ابتدا رنگ صورتش تغییر خورد و خیلی خشمگین و صورتش خیلی بدقواره گردید به اندازه که ماریا رویش را بطرفی دیگر دور داد و یک آواز پکلی متغیر گفت :

طفلک تو فراموش کرده که من ضرورت ندارم از تو بپرسم من همانطوریکه میر پا نم میتوانم خیلی سنگدل و بیرحم هم باشم و فراموش نکن ماریا که هنوز هم من یو لترا با خود دارم .

بافرید ماریا از جایش پرید و گفت :

یک خنده زهر آکین به لبان اندرسن پخش گردید و به آهستگی گفت :

من تا باید میتوانم آنپول هایترا با خودت بکنم . تو اینطور فکر نمی کنی ؟
ماریا چیزی نکفت ولی با چشم های پر از ترس بطرف کاپیتان نگریست .

کاپیتان بروی ادامه داد :

تو بعد میتوانم بعضی حقایق را به میت هم بگویم .
ماریا رایک حالت بیحالی دست داد ولی بزودی بیحالی اش رفع شد و فکر کرد او مرا دوست دارد چیزی را از دست نخواهم داد و چیزی را که من خواسته باشم از وی حاصل کرده میتوانم . یک عاشق در مقابل خواسته معشوق چندان مقاومت و خصوصاً که او را تهدید کنی که ترکش میکنی از خود نشان نمیدهد ماریا هیچ غم مخور او تسلیم تو میشود .

ماریا گفت :
من هیچوقت چیزی که تو خواسته باشی بان عمل نمیکنم و من هیچوقت باور نمیگردم که تو این چنین دروغگو و بدطینت باشی و من یک چیز دیگر هم برایت میگویم : من هیچگاه از تصمیم نمی گردم و فرق نمی کند از بیزر حیثی تو شرم چیزی بیاید از این ساعت به بعد من با تو سروکار نمی دارم و من این خانه را بزودترین فرصت که یک جای بود و باشی پیدا کنم ترک میکنم .

ماریا با قهر و غضبی که قلبش را بچوش آورده بود سخن زد و از آن اطاق بعجله خارج شد کاپیتان اطراف اطاق را دید جسم اش بیشتر سست شد و او خیلی بیروخیلی نا توان معلوم میشد .

زوندون

پتروس و وحشت انداخته بود لیتا بدون آنکه
از ذهن دروازه باونزدیک شود گفت:
سختایا با دارم راجی میشود ؟
به اهدنگی و ترس کاپیتان مریض دور خورد
که لیتا بیستد و او گوشش داشت که آرامش خود
و اباز باید و لرزه ای اندام خود را بشنود کند
تووشش نمود که به پایستد ولی خیلی ضعیف
بود لیتا به گیش شتافت کاپیتان به لیتا
گفت :
سراجیزی نشده ولی کمک کن که به بستر
خویش بروم .

های مذهبی را بخواند و از ذکر مرگ در آوازه های
اش خود داری کند .
یک شب تاریک بارانی آواز چینی از اطاق
کاپیتان شنیده شد طوری که گمان میرفت
کسی بواسطه آسائلی مسود حمله فرار
گرفته باشد لیتا از افاتش به اطاق پادارش
دوید و دید که اندرسن بازیر جامه اش در میان
اطاق زانو زده صورتش زرد و چشمانش گهرنگ
از ترس و وحشت بی پایان پر اضطراب بود
و او را باهلیزید سرش را بدستش آن
محکم گرفته بود در روشنی کهرنگ چراغ به
اندازه اوترس آورد که حتی لیتای دلبر را

میت کرد . ماریا میدانست بعد از میت با پول
چندی دست لباس های نو خرید و این یگانه
قیمتی بود که ماریا بالای پول گذاشته بود .
به همان اندازه که به پارتزدیک میشد هر ض
کاپیتان هم شدت میافت و قدرت جسمانی اش
کم شده میرفت در اوایل ماه می او به اندازه
ضعیف شده بود که نمیتوانست از بسترسش
برخیزد . شاید کم شدن قدرت جسمانی اش نه
تنها از مریضی بود بلکه او روحا تکلیفی هم
داشت زیرا اکثر دشمنان میشد که او دعا میخواند
و از ماریا همیشه خواهش می نمود که بخواند
و برا بخواند و از او خواهش نموده بود که دعا

آنها درباره دوستی یکدم موافقه ای
نرسیدند و هم هیچکدام شان به فیصله نرسیدند
که چی باید کرد تا اختلاف نظر شان را از بین
برند . به اثر درخواست کاپیتان ماریا بمنزل
کاپیتان رفیقان و نظر بدرخواست ماریا مسا
مسولیت های ماریا بخودش واگذار کردید .
ماریا میدانست که آیا کاپیتان در فکر ازدواج
هنوز هم باوست یا خیر؟ کاپیتان به پول ضرورت
نداشت ولی نمیتوانست ماریا را و دار سازد
که با ازدواج کند و دلیل این مجبوریت افشای
و از ماریا به میت بود پول به ماریا کدام اهمیتی
نداشت و او میخواست پول سبب بیدست آوردن

بقیه در صفحه ۵۸



نبرد یک شکاری

وحشی و درنده اند دست و پنجه نرم میکنند و آرزو دارد که از نبرد خود با خرس ها یک فیلم قیمتی تهیه نماید، او با وسایل ساده شکار و کامره عکاسی به شکار خرس ها در همالیا می پردازد هفته ها راه پیمودن خود را به ارتفاع پنج هزار متری رسانید سختی و خودش معتقد است که از مغان این سفر خطرناک بهترین فلم خواهد برد.

او میگوید جریان یک ماه اقامت در دل سخره های همالیا توانستم که سی خرس را هدف قرار بدهم اما من نمی خواستم که خرس ها بکلی هلاک گردند بلکه آرزویم این بود که موفق گردم آنها را زنده بگیرم و بباغ وحش بیاورم با تفنگ شکاری خرس ها را از فاصله بیست متری هدف قرار میدادم و هدف عضلات خرس ها بود تا هلاک نگردند و قتیکه فریم بجان خرس اصابت میکرد اکثرا که شدیداً مجروح نمیکردیدند به بسیار تندی و سرعت فرار میکردند و من هم مسیر شانرا تعقیب میکردم و قتیکه خرس زخمی خسته می شد در بین جنگل ها که انسان قادر به دیدن آن نگردد دراز می کشد اما من می فهمیدم که جای خرس ها زخمی در کجا میباشد و قتیکه این مفکوره برای من پیدا شد که باید خرس ها را زنده بگیرم و با خود بیاورم باید همکاران عضلات آهنین نیز داشته باشم لذا چند تن از همکاران قوی پنجه پیدا کردیم و یک قفس آهنی درست نمودیم و قفس خالی به اندازه سنگین بود که چهار نفر به دشواری موفق به حمل نمودن آن به روی کوهپای همالیا گردیدند ویرنر میگوید بیش از ده سال است که من به شکار حیوانات درنده و غارتگری پردازم اما این سفر از همه خطرناک تر بود زیرا گرفتن خرس هایی بصورت زنده بصورت زنده خرس های شکاری رنگ از نوع خرس های خطرناک محسوب میگردد این حقیقت در جریان شکار و قتیکه

با یک چوپان همان حوزه رو برو گردیدم برایم معلوم گردید او می گوید خرس های نضواری رنگ به گله ها من حمله میاورند و از این ناحیه ضرر زیادی را متوجه من میگرداند او برایم قصه کرده که یک دفعه خرس به گله من حمله زد گردید تا آخرین قدر تیکه داشتم فریاد کشیدم تا شاید از صدای من از غار تگری خود دست بردارد ولی خلاف انتظار او بر خودم حمله نمود و بروی سینه من نشست با پنجه های خودی خواست مرا پاره پاره کند اما من که چاره جز دست و پا زدن نداشتم نیز از دست او محکم می گرفتم نبرد من با خرس خطرناک و مخوف بود و قتیکه پنجه هایی او پرده های چشم مرا پاره کرد دنیا در نظرم تاریک معلوم گردید و بعداً جراحات شدیدی به سینه و گردن من نیز وارد نمود.

که آثار آن تا هنوز باقی است و از همان وقت به بعد یک چشم من کور شد در آن قتیکه خرس ها بمن حمله آوردند نه تنها خود را متضرر ساختند بلکه بزها و گوسفندان مرا نیز غارت نمودند اما از قتیکه صدای فیر تفنگ تو دربین دره های پیچیده نه تنها خرس از نبرد با انسان عقب نشینی اختیار کرده اند بلکه اصولاً مزاحمت برای شبانان نیز خلق نمیکند.

در حالیکه یک دفعه در اثر یک حمله ۱۴۰ گوسفند و بز را از گله من ربودند.

اگر چه در همان وقت پنج دانه خرس را من کشتم. ویرنر و قتیکه قصه از شبان شنید بهترین موقعیت برای شکار خرس های نضواری رنگ پیدا کرد باید یک هفته در همان جا باقی ماندم در حالیکه بزها و گوسفند ها در بین علفچرها بچرا مشغول بودند گله های غارتگر خرس ها نیز نمایان گردید ولی به شبان تو صیه نمودم که حواس اش پریشان و پرت نگردد

ویرنر میگوید و قتیکه با چوچه های خرس بر خورد می نمودم آنها که قدرت مقاومت را در مقابل من نداشتند بایک صدای مخصوص از مادر خود کمک می خواستند. او میگوید که خرس های نضواری رنگ بمراتب از خرس های سیاخترناک میباشند خرس های نضواری در بلندترین قله کوهها زندگی می نمایند و دو صد کیلو وزن دارند اگر بر شکاری و چوپان راه یافت بیک چشم برهم زدن به چشم می رسانند و من علاقه داشتم که از این نوع خرس فلم برداری کنم لذا در جریان شکار هم تفنگ و هم کامره را فعال میگردانیدم.



بیش از بیست میلیون انسان میدیدند که ویرنر فیندس شکاری بر ماجرا چگونه از قلب دره ها برای پرده سینما و تلویزیون هیجان می آفریند و با حیوانات تیکه

ازدوستان

چناغ شکسته

دیشب بت من مگر می آغوش کی بودی
 همبستر کی سرو قبا پوش کی بودی
 من دست بیای فلک ا ندا خته بودم
 اما تو یگو دست بر دوش کی بودی
 پیوسته دلم می تید از آتش عشقات
 ای شعله برافروز تو مد هوش کی بودی
 دربنگده عشق تو دادم دل و دیندا
 یغما گمرايمان کی وهوش کی بودی
 سینای من و باده پرشور منی تو
 ای درد بجا مانده من نوش کی بودی
 شکسته چناغ من و در یاد - منی تو
 یاد ار که گاهی تو فرا موش کی بودی
 بسمل شده تیر نگاه نو ز یادند
 آهسته یمن کو که سیه پوش کی بودی
 ای نام تو آویزه گوش دل عشاق
 چون پند حکیمانه تودر گوش کی بودی

از سعید الله افغانزاده

فرستنده ملک تاج



سگ : بازهم سرت را خوب نشستی!

جشن سعادت



صبحم خورشید جمهوری ز مشرق سرکشید
 برده های ظلمت شب های نومیدی درید
 از قدمت ای رژیم دلپسند شیخ و شهاب
 خون آزادی کنون در پیکر ملت دوید
 مر حبا صد مر حبا ای قهرمان مرد وطن
 تهنیت باد ا بان فرزانه فرزندان وطن
 آنکه این جشن سعادت را به نقد جان خرید
 مرحبا بر همت والای اردوی جوان

دست استبداد و جور و ظلم را ز خاک ما
 خنجر عزمین و تیغ سر یا زی بر یسد
 از قدم نظم جهم وری و نسق دل پذیر
 ملک ما شد بر فرار و ملت ما شد شهید
 میخروشد همچونسی دل اندورون سینه ام
 تا که در باغ امیدش باد پیروزی و زید
 دوره مردم فریبی و خیانت گهنشد
 بعد از این خائنین بکنج یاس می باید خزید
 بعد ازین هر خود سری را در مقابل گیرست
 دوره مطلق عنانی از وطن شد تا پدید
 جای آن دارد که در پای تو جان قربان کنم
 خویش را در حفظ نام تا میت سا زم شهید
 با سر بر دربر ما آمدی جمهوری
 پیش ازین از دیده ما اشک حسرت می چکید
 از تاثیر آوای دل انسرده گان
 آفتا ب بخت مادر نیمه شب ها سر کشید
 ای وطن ای ما من اجداد و هم اجداد ما
 رنج و محنت از وجودت تا ابد با ما بعید
 بیک جمهوری که دارد نامه عشرت بکف
 صبحگاهان میدهد مارا ز پیروز مندی نوید
 ای وطن دیگر بریشان حال وابسترنستی
 چون ز مات درگف داؤد حق گستر رسید

از: غلام علی رجاء

صبح امید

از : غلام علی (رجاء)
 گریه طفلان مایوس در فضای بیکران
 در دل شب های تار ، اندرون خانه
 تاریک و تار
 لرز لرزان در فضا پیچیده بود
 بیوه بر آب و نان و طفلکان
 گریه میکرد ، غصه می خورد هر
 زمان
 جرخ بازیگر چنان مستانه مست
 شاخه های عمر شان را می شکست
 هیچر جمی در دلش پیدا نبود
 آنک های طفلکان و بیوه زن ،

عاقبت دریا شد و طوفان شد
 راه بیمود در دل شب های تار
 نعره زدی بالای روح مردمان
 زود باشید ، خواب تاکی ای و طمن
 داران ما
 درینای خدمت قوم و وطن
 زندگی راسر زانو رونق دهیم
 ظلمت شب را نگو ن صبح امید ایجاد
 کنیم
 تا شود این کشور مامر گز نا موشان
 درینای نام جهم و ری بدینا سر
 بلند
 دور از چشمان حاسد بر کنار از صد
 مزنند.

دامین افغانپور لیکنه

دجمهوری انقلاب په ویاړ

«بیری» همدا چه سترگی لهخوبه راپرا -
نیستلی نوله کونې نه ووت چه اودس وکړی
دکونې لهکونې نهی کونې راواخیسته او
روان شو... خو شیبی وروسته پداسی حال
کی چه ترشونو لاندی یی سور تونه ویسل
کوشی ته بیانوت اوپه یوه زاړه اوخیر ن
دوستمال باندي یی خپل مخ وچ کړ. لهپیری
نهنی شاخکی شاخکی اوبه خچیدلی.....
لونځ نیوکې - اویا ترخنده تاست وو او
دعانی یی کولی.

ناخاپه یی پامشو چه زوی نی وشړک او
دزوی دملگری ترپور شینکی وخته پاشید لی
اوپه کوته کی نشته لهخانه سره یی فسر
وکړ.

شپایی هغوی اوداسه ته تللی وی.
اویا نی خان په دعا وادوو دونومشغول
لې. شیبی یی ددوستی څل لپاره دعاوکره
اوبیانی په خان اوهره خوا کوف کړه اودچای
نماز ختنه یی واپوله اوچه لهخایه پاشیده
نو دوره کړپ شو اوشرک را ننوت. شاته یی
شینکی و له هغوی سره یی سترگی مشی وکړه
دشرک په لاس کی توده دوری وه اوپه پوری
پوری کی نی پوره نغاپلی وه. همدا چه دوری
یی خوندي کړه نویی پلار ورته وویل:

چه دهنی عریضی شه پته ولگوو؟ خوهمداچه
خرک اوشینکی عریضی نوم وارید اود سو
چادی سودانی حالت ته یی پام شو یویل ته
نی سره وکتل اوشیبی پس دواړه کتکت په
خندا شول..... اویا نی خندا ووزور
واخیست. دپودا سترگی دآریانی او غوسی
له زوره گردی گردی شوی وی - اودمرگو
په شان نی دهنوی خواته غړولی.... اوچه
هغوی د بیری داوضمه ولیدله بیامم په خندا
شول داسی چی خرک خان کړوب کسری
واوخیله گنده نی تینگه نیولی وه.
آخر دپودا حوصله تنگه شوه - خپل زوی
ته یی په غوسی سره وویل:

سخه دی... خوبه دی نه وی تللی چه
داسی خاندی خیریت خودی.
خرک په موسکا سره شواب ورکړ.
- ستا پهخبری خندا راغله. اخر تهچاته
عریضه کوی... باچسی رنگه شوی او ته
لادعریضو خوب وینی....
بیری تیره تیره خپل زوی ته وکتل..
- زوی دی لسوی شه.... ته له دی
گنده خبرو څخه نه اوری... لپی بلاوی را
پیشی دی چه بیاداسی خیری هم کوی.
خو ایشینکی یی په خبره کی ودانگل:
اگا زه ټوکی نه کوم.... دا خبره رښتیا
شوه.....

پودا شینکی ته وکتل اوبیانی په گیله ورته
ووویل:
- زمونږ په زمانه گنسی مود له سپین زیرو
سره ټوکی نه کولی.....

داکیسه چه سرله همدی گنی څخه یسی خپریدلی پیل کیزی، دژاړه نظم دتنگیدو او
دپوه نوی دوران دچوپیدو نیم روون تصویردی، هغهولس ته چه له وختیروستانه مینی سره وړاندی
کیزی چه نن سبا یی دویاړ او افتخار پرتیمینه جنبه رسمیزی او ریری، او بیا هم هغه
ولس ته وړاندی کیزی چه دانقلاب مشر اوسر غندولی یی دژوند او بوی نوو نورو
افقونو ته لارښوونه کوی، او بالاخر دجمهوری انقلاب مشر ته وړاندی کیزی، هغه چاته چه
دهیلو سپین گلانی زمونږ دولس په زړه کی وکړل.

الف ، الف

یادونه: پدی کیسی کی ټولی صحنی اونومونو دلیکوال دخیال محصول دی.

شینکی په جدی اوله غلر غوښتنی څخه
په دکه لپچه ورته وویل:
- اگا زمتوکی نکوم... داخبره رښتیا
کوم.... پدی پوه نشوی چه سپین بیگا
چیری ورک و... سپین دوی باچسی رنگه
کړیده.... ترهمدی اوسه پوری تانگو نه
اوعسکری موخرونه په ښار کی گرضی....
یوواژ ښار ته ووښه چه درمعلومه شی....
خو پودا بیا وویل:

- هلکو زه قاضی ولسوال والی مالی کم
شورولی یی چه تاسومی هم پدی شنه سپار
کی خوروی....
او خرک دوی دی ته اړ ووتل چه هغه ته
قسونه وخوروی...
خودا خبره هغه ته دعنی ورو... آخر
باچسی څنگه رنګیدلی شوه؟... با چسی
چارنگولی شوه؟ آخر دیوه خان اوملک گلانه
غله نشی ور ولیدلی اویا پانی باچسی مسانه
تهورنوتل اود باچسی رنگول!!
بیری په نظر داد لیونتوب خبری وی....
خویوه شیبی وروسته خرک ورته وویل:

شبه دهچه ته یی نعمتی وروسته ترسپاناری
په ولاړشو اوستا عریضه به یوسو...
انشالله چه داسی امرونه به درکړی چه
پخپله خواریان ورته پاته شی.
اولیمه گری وروسته هغوی په واپ باندي
روان و... ښارپه یوه عجیب شور او هیجان
کی دوو... دښار لښونه ډیر جتک الوتل
ښخی اوتارینه واره اوژاړه ځوانان او بیغلی
سپایان ټول اوتول داحساساتو او خوښی په
غور څنگونو کی وو خلك بودل له اور و
نه پورته کیدل او ځانونه یی زغره والوتانگو
نوته چه دگلانو په گیلو سینگار شوی وو او
پرڅولو باندي یی دگلانو امیلونه شړول شوی
ژرسول....

- خلکو چیغی وهلی دسپاهیانو په دورو
شوی شیری موسکی وی... لندگی ټوکیو ته
نی په لاسونو کی وو... بریالیو سپایانو
په ډیره خوښی او پراخه حوصله له خلکو سره
رونه کړه... دهغوی په څیرو کس د
ویاړو سر لوری نشی له ورايه شرگندی وی.
بیری دیوه سپایی له خواته تیر شو په
اوزه یی وپیاوه اوبه ډیره ویره خسو

سپایی ورته وخنډل اوپه خندا کی نی دعینی
یوه څپه په مستی راغله...
او بیری دهیجان او خوښی له زوره ورته
ووویل:
- شایس بچو.
له خرک او شینکی څخه نی قصدا شان
بیل کړ او ورو ورو دشوربکت دخلکو دکنه
گولی اوزغره والو تانگونو له مستی نه ځای
لری کی اوپه واپ باندي وخو څپید دوا
دواړه خواوو ته کتاری ونی ښکار یولی...
دهیجان له زوره یی دزنگونه سره لکیدل...
یو وارنی دهنی مانی خواته شان ولیدل
چه شه موده مخکینی یی عریضه ورکړی وه
خوڅه پته یی نه وه لکیدلی... دمانی مخی
ته سپایان گرځیدل په لاسونو کی یی لوی
اولندگی ټوکیونه لیدل کیدل... اود عسکری
پوتانو کړپ یی خوت.... دهغه نظر
درو لومړی دمانی په سیمی اوارت ورباندي
ورغړید.

ورپوری و بیایی دوره دواړو څنگوته -
سترگی په ډویر ییو جگوبر جونوو لگیدی او
دډیریو دیوالو له زورته یی لورته نظر و
ښوید. مخامخ یی وکتل.
دساعت برج لاهما غسی په خپل ولسار
او درتښت سره په پښو ولاړ. هغه ته دا
برج اوداساعت دواړه آشنا وو ځکه چه یوه
مباشت یی هلته پیوه کړی وه چه دخپل زوی
دخون دژوندی کولو لپاره عریضه ورکړی.
آخردلته باچسی وه دهغه په نظر ټول عدالت
اوزره سواند دهنی دیریو دیوالو په منځ
کی ایسار شوی و اوره باید عدالت په خپلو
کړاوونو اورنځونو باندي پوه کړی وی.
دگری ستنی په یوی بچی ولاړی وی.
شاو خواته یی سپایان گرځیدل دپرانگانو
په شان جامی یی په ځانونو کی وی. بیری
اریان وچه داخه وړکالی دی پودا لاهمدی
سوچ کی ډوب وچه ناخاپه په غوره هار شو.
یوه سپایی په بیره ورمنده کړه اوله متسی
نهنی ونی اوخوا خوری سره یی ورته وویل:
- اگا دلته څه کوی خان بچ کړه تانک نه
وینی؟
اوتانک راژدی شو. دری تنه منصبداران
نی په گلایاندي ولاړوو ناخاپه دتانک له کلانه

په بیری باندي غږشو :

- اگاستری مشی!
اوچه بیری پاس وکتل نویی سپین ولید
چه سپایانو په شان یی دپرانگانو کالیسی
انوسنی دی... او چیغه یی کړه:
- سپینه... سپینه...
خوتانک ژرتیر شو اودسیمی وړه له
منځ نه هاخواپوری وت پودا ولیدل چه سپین
لاس ورته خوځاوه او ویل به یی:
- سزه کونی ته درزم... اوس دخدای پامان
بیری په ډیره خوښی سره وروویل:
- په مخه دی شه الله مومل شه...
اوپه زور چرت کی روان شو.

سپین یی داخو میاشتی کیده چه نه ولیدلی
.... دهغه اوس نویخی پاور راغلی وچه
هلکانو دروغ ندی ویلی اوباچسی په رښتیا
همرتکه شوی ده... که داسی نه وی نو
سپین به په تانک باندي سپور اودی مانی ته نه
ورننوت.

آخر هغه پخوا پدی ځایو کی چانه
پریښود... او زړه یی دهیجان له زوره
دویکی وهلی ورو ورو روان شو... او همدا
سی یی چرتونه وهل آخر سپین خوماته
داسی سرشوڅه نه ښکاریده.
اویا یی دژمی هغه شپه وریاده شوه چه
له سپین سره ناست و څرک هم و اوده دخپل
ژوند اوخپل زوی دهنی دوبرجن داستان
ورته وایه... اودحکومت په دایرو کیسی
یی دتاستو لیوانو کیسی ورته را اخیستی
وی او سپین یی کیسه په ډیر څیر سره اوریدله
اوپدی خاطر وکی ډوب شو بیری من هغه
ورځ له ټولو جزئیاتو سره پیاده.

- سربیدی نهوی چاودلی چه بیری په خپل
شلیدلی او زاړه کت کی وپښورید.
دکت مونجونه چه ډیر وراسته شوی
وو. په کړچ او کړوچ سره وشکرویدل بیری
خو واره خپله خو له چپوله اولمپونه یی
وچپدل ورو یی خپلی چو خوښی سترگی
وموښلی اوپه داسی حال کیسی چه سترگی
یی بریښیدلی دتوری او دود غزلی کو ته له
دوریخی نهنی سپورکتل ورویی ترشوند و
لاندی وویل.

- بسم الله... خدایه خیر کړی.
اوبیانی په یوه توب سره پښی واپو لی
کړی اوپه یوه خوا یی له کت نه کښته واچولی
دپښو په څوکو یی یوه شیبی خپلی خپلی
ولټولی اوبیانی خپلی غتی او چاودی چاودی
پښی پکښی ومندلی.
په پښو ودید خپله زړه پرستنه لسی
شای کړه او شوخایه پیوند شوی چادر لسی
یی ونه واپوه...
همدا چه کویچی دوریخی ته ودید نو
نی ورو دخپل واسکت جیب ته لاس کړ
دگوتو په څوکه یی خپل اوږد اوکڅوږ

خبازه ووتله

وخته په دار باندی خړول شوی وو.
بیری غو واره خپل سن دحسرت اوافسوس
په دود ویشو راوه او میر گلله آکانه یسی
وویل.
بڼه .. ولاړ شو دخدای پامان ...
ایله چه ورسیرم دا ادی نزییا روان یم چه
پوهلمه عریضه وگرم واهمی وریدل چه وا لی
نوی تاگل شوی غم او عریضه ودرکم
کوندی چه خپل آخرت اوابمان وگوری او
بڼه داسوه وگرمی...
میرگل آکا ... ورته وویل :
- درخه . درخه خدای دی ل شه...
کوندی چه حق ته وگوری...
خدای دی داغونه خلاصه کړه!
اوبیری وروسته ترخدای پامانی روان شو
بیری همداجه مخ په ښارو خوځید نو په
ذهن کی یی خپله همیشنی اوبه تیره یسا
دسهار ترلمانځه وروسته دعاور یساده شو
چه خدای ته یی گرمی وه...
خدایه زموږ اولاد داسی لوی کړه چه
ستا دمخلوق خدمت و گرمی بیا کشر زوی
ورپید شو ...
خوک چه په ښارکی یی لوست وایه او
یواخی په به رسختیو کی گوته ورته ...
اوترهغو چه ښارته ورسید په همدی
چرتونو گڼی ډوب و...
۴

بیری سترې ستو مانه دوات په منځ کی
روان و ژور وری یسختیو بسی دا اخیستی و
دپوزی اوبه یی خفیدلی او خپل لاسونه یسی
دخپل زاړه کوت په جیبو کی ننه ایستلی و
په همدی لالپاندی کی دپوی ودانی مخی ته
ودرید، خو ختک په ختک کوتی یی وشمیرلی
اوبه دلیل سره یی هغه گوته چه نښه یسی
له چانه اخیستی وه پیدا کړه له نری زینتی نه
پورته شو اودپوی تنگی اوتباری کوتی ورته
ودرید . وری پراښت اونوت...
قضا ماژدیگر و دودانی لاندی په وا م
باندی دطوفانو اوگرځنده خر خوونکو یوه
روڼه اوشور بکت جوړ کړی و همدا چه
کوتی ته ننوت لږخه داغرونه وروښول ...

کوته نیمه تیاره وه او یواخی دوات خراغونو
یوه تته رڼا پکښی خوره وه... خپلی خپلی
یسی ویستی او یو اوږده اوغورسلام واچوه
یوچک اونری خوان له کت نه پاخیده او
پهغیر یی پوښته ورسره وگرمه ...
دخوان ډیره لږه رسیدلی وه نری پوزه یی
وه اوسترگی یی دکارغی دپنکی په شان تکی
توری وی خیری اوبربری وروخی یی دمنځ
لهجوړښت سره ډیری موزونی ښکاریدلی...

بیری خوان ته وکتل اوبیانی په خا ص
مجبوبیت سره پوښته تریته وگرمه :
- زما خرک پکار وه .
اوجه خوان دخرک نوم واورید نو یسی
لهچه خه لاپسی هم له احترام نه ډکه شوه او
ډیری خواب ودرگم...
هغه به هم راشی وعده خوښی کړیده تاسو
دخرک پلار یاست ؟

بیری په خوښی سره خواب ودرگم... او
خوان ورته وویل چه مودرسره ملگری یو. هغه
چه دجو می شپه شی نوله پوهنځی نه دلته
راځی.
او بیری دخوشحالی اوویار احساس وگرم
اوجه غو بیری له خوان سره چای څښه نو
خرک هم راپیداشو.
البته مخکښی تردی چه دبیری خوی خرک
راپیداشی اوکوتی ته راشی نوخوان چه
سپین نومیده او منصبدار و تولی کیسی نی
له هغه سره گرمی وی او بیری پدی دویا و
احساس کاوه چه دکشرزوی ناسته یاسته
نی له ښوواو پتمنو خلکو سره ده .. زړه
ترله غرورنه په گوگل کی مستی کوله. سپین
هغه ته ویلی وه چه زوی یی ډیرښه خوان دی
اوبه خپلو همزولو کی یوختلی اوتکره هلك
دی، اوهیله شته چه هغه دخپل پلار دهیلی
سره سم دخدای د مخلوق خدمت وگرمی... او
دی خیری لایسی بیری په شوق راوستلی و

خو وشیبی په چرت کی ډوب زپه کوته کی
یواخی دگل بشری اودمور شور هارو هغوی
په شورهای سره له خپلو بیالونه دچای
غږونه کول بل غږونه اوریدل کیده.
۳

دزمی یوسو سپار وه ټول له غره نه هغی خواته
دسیند ترغاری پوری په سپینه واوړه کی پت
دکلی نری لاره یخک نیولی وه دسیند
شنی اوبه ددوانو په واورو پتو غاړو تر
منځه سپیدلی اوبه گودرونو کی دکنک یوه
پریزه اوماته شوی تیغه ښکار یده یو نیمه
سپه سیلی به را والوتله اوتنه خانه سره به
نی دواوری کردله پورته کړه اوبه هوا کی
بغی وشندله ... اوبه همدی یغنی کی بیری
له خپلی کلانه ووت پداسی حال کی چه د
غور و یولوی ډیرن دوستمال یی خوواره پر
سراو غاړی پوری تاوگرمی ودرکلی په نری لاره
روان شو همدا چه دکلی جومات ته ورسید
میرگل آکا. بیری ودرگم.
- آها ... بیری.

بیری سترې مشی ورسره وگرمه ... او هغه
وپوښته.
- حال معلوم نه دی .
بیری چه داوخت ورته نژدی ولاړه داسویلی
نوروسته ورته وویل :

- میر گلله یاره ... حال مال ښکاره ندی
هسی په توږم کی توری وهو ... مدعیان
هسی اوبه خلک دی نه په حکومت کی خوند
پاته دی اوتنه هغوی پښتو ته راسره کښینی
کانه خوما مرکبیتان ورته پیدا کړی وو...
اوداخبره میرگل آکا په فیلسیوفانه اندازکی
ورسره و منله چه :

- په رښتینه چه په حکومت کی خوند
ندی پاته کانه خاواس بهری دذوی قاتلان

- نن په بیباخی ؟
بیری په ډیره عافلانه توگه خپل سر وښو
راوه یعنی داچه هو . اوبیانی له چای نه یو
غټ غورپ وکړ ... لکه چه چای ډیر سوړ و
تالوی و سوزیده .. له چر خمی نوستر گوته
یی اوبنکی روانی شوی .
خپلی ښخی ته یی وکتل اوبیانی ورته
وویل :

دگل بشری موری رښتیا رښتیا درواغ
یی درواغ سخت ستومان شوی یم ...
ښخی یو سوږ اوسیلی و وکتی او خواب
یی ودرگم...
نوخنگه په کوی ... چه پریردی یی هم
نه کپزی نو .
اوجه دپلار اومور داخبری گوډکی کسل
بشری واوریدلی په مخ یی دخواشینی یو
شپول چار چاپیر شواو مری نی ډکه شوه -
نژدی وه چه پرنک په زاشی . خو ورونی د
خپونی په خنوی اوبنکی پاکی کړی . بیری
چه دخپل گوډکی لوږ غم اوخواشینی ته پام
شونو یی ښه ترخه کړه او ښخی ته یسی
وویل :

دگل بشری موری یو غم خونندی
دا ترښخوکی پښتو ته نه راسره کښینی اوبه
حکومت زما زور برندی آریان پاته یم چه
اخیر په خه کوم...
ښخی بیا یوسوږ اوسیلی وکتی او
سری ته یی وویل :
... دوی که مپرونه وای دښخو کار به یی
نه کاوه ... کاشکی دوی مپرنی وای دسری
دښمن دی وای خو مپرنی دی وی...
بیری دتصوار و دکوتی سره خونرسره
خلاص کړ... خپل رغوی یی دیرتا که په
زنگانه پاک کړ اوبیانی یو تاك تصوار په
رغوی کی واچول اوخولی ته یی کړل ... یو

دښمن دی وای خو مپرنی دی وی...
بیری دتصوار و دکوتی سره خونرسره
خلاص کړ... خپل رغوی یی دیرتا که په
زنگانه پاک کړ اوبیانی یو تاك تصوار په
رغوی کی واچول اوخولی ته یی کړل ... یو

دښمن دی وای خو مپرنی دی وی...
بیری دتصوار و دکوتی سره خونرسره
خلاص کړ... خپل رغوی یی دیرتا که په
زنگانه پاک کړ اوبیانی یو تاك تصوار په
رغوی کی واچول اوخولی ته یی کړل ... یو

وز- می جیب ولټاوه او دتصوار و کوتی نی
راوویست د خپل کیسه د شاپه لمنی یی دکوتی
ښښه پاکه کړه اوبیانی په هنداری کسی
وکتل.

دند یی گونځی یی ژوری شوی وی .
په ډیری اوبریتوکی نی سپینی لکیدلی وو او
ستر کی یی کشته کشته تللی وی په ډیره
رخه یی خپله خپوه ولیدله اوبیانی یوسو و
اسویلی وکتی داسی لکه چه دخپل تیر
عمر رخه اوجسرت خوری او بیا لکه چه
ناخاپوښی خه شی وریاد شوی دی په بیباکی
له کوتی نه ووت خو اړه نی په ژور - ژور
وتوخل او خراشکی نی دکوتی دمنځه په سویه
باندی توکړل اوساراناستی ته ولاړه پداسی
حال کی چه هغی خواته روان و چیغه یی وگرمه
گل بشری ماته یوه کوزی اوبه کیسده -
گل بشری چه دمنځه ایکی یواخی لورمه نه
پهلونه لږښه نیمگی ښکاریدله اودهیلی په
هال کړه کړه په لاره تلله ۱۵ کلنی گل بشری
همدا چه دخپل پلار سپارښتنه واورید له نو
یسی په بیبه یوه کوزی اوبه دپتی خواته په
پوله باندی ورته کیسوده...
اوخو شیبی وروسته بیری دخپلی کوتی
پهغولی ولاړ او لومونځ نی کاوه .
خدایه په موند تو لو چه ستا ستاینه کوو
له جنجا له خلاص کسی ی... خدایه
ټول مری وښښه اودتولو خای جنت کړه...
ورحمیزه ... خدایه زموږ داتوری تیار ی
رڼاکړه...
اوجه بیری دخپلی دعادی برخی تله
راورسید چه :

خدایه زموږ اولاد ته دښو لارښو نه
وگرمه... خدایه هغوی داسی لوی کړه چی
خدای د مخلوق خدمت وگرمی ... نو سخته
اوترخه ژاورغله دزپه دقت ورته پیښی شو
او په ژپا شو مری نی سخته ډکه شوی وه
سترگی نی پتی نیولی وی اوله هغو تله
رنی اوبنکی روانی وی لاسو ته یی ښه په
اخلاص پورته نیولی وو.

اودی وضعی نیمه گرمی دوام کړ...
دښه اولادنه مطلب دمنځه زوی خرک وه چه
په ښارکی یی پوهنځی وایه...
بیری چه دستر خوان ته کیناست اویدر
سوکرک نی مات کړ نوی بیام بسم الله
ورسره وویل اوبه سبانهاری یی پیل وکړ...
میرمنی یی پداسی حال کی چه څگر
ویدله هغه ته په ریدیدلی لاس سره دچاپو
پیاله په لاس کی ودرگم... هغی زهسری
سترگی داسی ښکاریدلی لکه چه یو شیبه
مخکښی نی زپلی وی ... عرق چینه یسی چه
ترلوی تکری لاندی پته وه اوتند یی وپوښلی
وه.

سر یی لپ څه ریظدیده او چه سوکرک
نی ژودوه داسی ښکاریده لکه چه دژامی خو
نواښونه یی نه وی څکه خوله به یی راټول
شاو خواته ته نی گونځی پیداشوی . همداج
خپله مری یی په ډیر زحمت سره تیره کړه
بیری ته یی وویل :



شاعر کلاسیک پشتو خوشحال خان خټک

زندگی و فعالیت خوشحال خان خټک.

نیز رخنه وارد کند و سر انجام برخی از اربابان محلی بار دیگر با مغلها همکاری کردند که در جمله آنها پسران خوشحال خان خټک نیز شامل بودند.

درین آوان یوا آشوب و کشمکش خوشحال در میان قبایل خټکها رفته، آنها را با اتحاد و همبستگی و نبرد مشترک علیه مغلها فرا میخواند. این دوره زندگی قهر مانانه خوشحال خان خټک در نتیجه نزاع و کشمکشهایی که بین فرزندان وی روی میدهد، به دوره ای مشحون از درد ورنج و تلخکامیها مبدل میگردد.

اشرف در سال ۱۶۸۳ هنگامیکه سمت ریاست خټکها را بدوش داشت، از طرف مغلها دستگیر شده بزندان بیجا پور افکنده میشود و مدت دو سال در آنجا

محبوس میماند و در طول این مدت وظیفه ریاست او را پسرش افضل خان بدوش میگیرد. افضل خان شهبزاده مغل شاه عالم را که بنام بهار شاه براریکه دهلوی تکیه زده بود، مورد تایید قرار میدهد.

خبر وفات اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷ هنگامی که افضل خان میرسد که به بعیت شاه عالم در اټک میگذرانند. شاه عالم به افضل خان دستور میدهد تا راه پشاور را نگهداری کند. اما در سالهای اخیر سلطنت او رنگ زیب، حاکمیت مغلها نتوانسته بود در

کوهات بنو و دیگر مناطق کوهستانی افغانها، عملاً تا مین گردد.

«تاریخ مرصع» که توسط سطنواسه خوشحال خان خټک در اوایل قرن ۱۸ تحریر یافته، در باره زندگی و فعالیت شاعر، معلومات دقیق و مفصلی میدهد. مؤلفین کنونی افغانستان چون ع. بینوا، گ. الفت و م. عصمتی که با استناد پابین ائروسایر منابع موجود در افغانستان هر کدام راجع به حیات و فعالیت ایجاد خوشحال خان خټک و نوگرافهای جداگانه ای برشته تحریر کرده اند نیز در باره شاعر معلومات جالبی داده اند (۱) نظر بمعلومات منابع مذکور خوشحال خان خټک در محلی بنام اکوپه که در ناحیه شرقی شهر پشاور موقعیت داشت در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۲۲ هجری قمری مطابق سال ۱۶۱۳ میلادی زاده شد.

در آن موقع شهباز خان پدرشاعر ۲۲ ساله بود و در خدمت شاهجهان باد شاه مغل میگنجد.

خوشحال خان خټک از همان آغاز کودکی، استعداد درخشان خود را نشان داد و علوم مروج زمان را دقیقاً فرا گرفت. خوشحال بحیث شاعر و سرگرده آینده قوم، بر اساس تعالیم معمول در خانواده خان سوار کاری، کشتی گیری، شکار و فنون جنگی را آموخت و چون بسر حد بلاغت رسید، کتب علمی و ادبی زیادی را بزبانهای عربی

(۱) ع. بینوا، «خوشحال خان خټک چه وایی؟» کابل، ۱۹۵۱، م. عصمتی، «خوشحال خان کیست» کابل، ۱۹۵۶.

و هندی مطالعه کرد. علاقه او به شعر و ادب، از همان سنین شانزده سالگی مبلور گردید. نظر به معلوماتی که م. عصمتی در مولف گراف مربوط به زندگی و ایجاد ادبی خوشحال خان خټک میدهد، شاعر بی آنکه مطالعه خود را به کتب مربوط به موضوعات دینی و ادبی منحصر سازد، در زمینه حکمت، فلسفه پیو لوزی، هیئت، کیمیا، فارمکولوژی جامعه شناسی، تخیلی جنگی و استراتژی نیز معلومات وسیعی بدست می آورد.

خوشحال خان خټک در عصر اعمار آبدیه های تاریخی معروفی چون تاج محل و مسجد مر وارید آگره (که در زمان سلطنت شاهجهان

۱۶۲۸ - ۱۶۵۶ اعمار گردید)، مسجد جامع دهلی، دیوان عام و دیوان خاص (که در سرای امپراطوری مغل بسا نهاده شد) میزیست. بقول جواهر

لال نهرو «این آثار که از حیث زیبایی، شهره آفاق شده اند، مظهر شکوفانی دو زبان مغلها بشمار میروند» (۲)

خوشحال خټک بحیث خان قبیل خټکها سر از سال ۱۶۴۱، در مرکز (۲) جواهر لال نهرو «کشف هند»

نشر تاریخ و ادبیات جهان، مسکو ۱۹۵۵ ص ۲۸۴
گ. الفت «ملی قهرمان خوشحال خان خټک»، کابل، ۱۹۶۵.

امپراطوری مغل در سرای شاهجهان که محیط پر از فلاسفه، دانشمندان شعرا... و رسامان شرق بود، حیات بسر میبرد.

شاه جهان که شعر و هنر را درج زیادی می نهاد، به استعداد جنگی و مهارت خوشحال خان در شعر و ادب ارزش عالی قایل شده بود، و او را «شیر میدان جنگ» و مرد قلم می نامید، شاه جهان از رهگذر ما دی نیز با شاعر مساعدت میکرد. خوشحال خان طی لشکر کشی های پسر شاه جهان، مراد بخش، به دیکن، با سر با زان دلیر و جنگجوی خود بکمک وی میشتا بد. خوشحال بیاس خد ماتی که در اسفال قلعه تریکه ده از خود نشان میدهد از امپراطور مغل دریافت چهل هزار روپیه انعام پول نقد و جا گیری که سالانه یکصد و پنجاه هزار روپیه عاید داشت، موفق گردید.

امپراطوری بزرگ مغل در سالهای اخیر سلطنت شاهجهان و مخصوصاً در دوران پسر او اورنگ زیب به نحو محسوسی دچار ضعف و فتور گردید. در سرای سر قلمرو امپراطوری شورش و تمرد به نحو مستمر روی میداد. از یکطرف را جیو تها سیکها و مرتبه های هند و ستان و قبایل پشتون علیه مغلها سر بر میدارند و از طرف دیگر در زمان حاکمیت او رنگ زیب، سر از سال ۱۶۸۵، استعمار گردان انگلیس تلاش میوزند تا ساحه خوشحال را در بقیه در صفحه ۵۷



ن. حافظه

پښتنه پیغله وایي

د جمهوریت ملی اختر دی
 لایه اتاسره په گڼه سبیل ته شمه
 د جمهوریت
 ښکلی بیرغ د جمهوریت دی
 زموږ په سرور یی اوچت دی
 په کښی موراژ د حریت دی
 په سرو لاسونو ورته تل کړم سلامونه
 د جمهوریت

د جمهوریت علم پر داره
 ټیبه مبارک دی لویه چاره
 زموږ د ټولو افتخاره
 نن د افغان ملت پوره دی ارمانونه
 د جمهوریت
 نن د افغان ملت خوشحال دی
 د جمهوریت مو پوره کمال دی
 د خوښی حال د خوښی نال دی
 مونږ په کښی کړی دی د ډیر عمر کارونه
 د جمهوریت
 سور شال می را کړه گرانی موری
 سترگی په دایره کړمه موری
 ډیری ملگری لرم نوری
 د وطن پیغلی خپل وطن آباد وونه
 د جمهوریت
 مونږ د زلمونه نه یو کمی
 یو د وطن د تیار وشمی
 ملی وحدت په لاره شمی
 بلی ډیوی یوهره خوارنا کوونه
 د جمهوریت
 یم د وطن پیغله ملاله
 د جمهوریت په نوم خوشحاله
 د ملک خدمت ته یم لیواله

زه د وطن د پاره سر خیراتو ومه
 د جمهوریت
 په سرمی شال انقلابی دی
 د شونډو رنگمی گلایی دی
 د تلندی خال می شرابی دی
 په پت کښی ناسته یم آشفته یی سانه
 د جمهوریت
 دنوی ژوند په نوی لاره
 راشه چه درومو گرانه یاره
 من او بازو یم سنا د پاره
 وطن زموږ څخه غواړی خدمتونه
 د جمهوریت
 خویندو راشی چه روانیرو.
 له خپلو ورزو مخکی کیرو
 خو چه مطلب ته ورسیرو
 چه سبانه وی مونږ ته پاتی پیغورونه
 د جمهوریت
 د وطن کانی پوتی خاندی
 د خوشحالی خیری کاندی
 زمکه بخیل ده لاندی باندي
 دی هر ی خواته غوریدلی سره گلونه
 د جمهوریت
 شه مبارک موو طنوالو
 داملی جشن او لسوا لو
 وطن پرستو وطن پالو
 د افتخار موی په جهان لوږ شو مېر و نه
 د جمهوریت
 حافظه شه ښکلی دنیا ده
 زمکه آسمان رنا رنا ده
 سپوږمی ولاړه په خنده ده
 د آسمان ستوری له خوښی کړی اتونه
 د جمهوریت

(بینوا)

د آرزو گانو نخا

بیا په څه مستی را پارید لی دی، او څه خو ښی ناڅی . تمناوی هم
 ورته مسکا مسکا کیږی.
 د آرزو گانو دانا څا په نخا، او ورسره ورسره د تمنا وو دانر مه
 مسکابی څه ند ده.
 ټولو ویل چی آرزو گانی مری ، او تمنا وی ژواندی دی، د محفل
 نغری بی اوره ، دمطرب سرود بی شوره، او درندانو زړونه مات دی ،
 سره سنا ، او چپه چپتیا وه ، چاپه خوب کی لاد آرزو گانو د ژوند، او
 د تمناود هڅی اټکل کولای نه شو.. خو - دانا څاپه نخا ، او دا
 ناڅاپه مسکا هرو مرو له خانه سره یو نوی زیری لری، هو- نوی
 زیری د (نوی ژوند) او نوی ژوند د (نوی افغانی جمهوریت) دا څکه نو،
 آرزو گانی را پاریدلی او تمنا وی راخوځیدلی .
 د دراتلونکی ژوند په امید !!
 او په نخا او مسکا کی داسنډره بولی :
 تر سره آرزو سوه، تمنا لاپاته ده.
 د عزم غځوندد مطلب و خواته دی واری دی سر ته سترگو ساقی
 ستا په لوږ همت طوفان د میو راغی خو مینا لاماته ده ښه بنی دی راته
 جوړ کی، خو ښو اله پام کوه اغز نه کړ ونده لا، د گلونو شاته ده
 نوی نظام

پا خیره و وطنه!

راوړې انقلاب خلکو ته زیری دبری
 ختمه شوه وطن کی تل لپاره بربری
 ریی په آسمان کی لوږ بیرغ د جمهوریت
 ودریږه په پښو شه درنه جار شه زر ختنه
 پاشیږه وطنه!
 پاشیږه وطنه!

.....

راغله ستا درشل ته د تاریخ انقلابونه
 بند په بند متیری ستاد متو خنځیرونه
 نیسی انقلاب لاری نوی سنگرونه
 ستا په پاچه خاوره د بریو رنا پلنه
 پاشیږه وطنه!

.....

ته که اوس پاته شی، بیا په جبری پاشیدی نشی
 جبری که را پاشی بیا به څای ته رسیدی نشی
 دی توری تیاری نه به رمانه راوتی نشی
 زه دی قربانی شم راجنک شما زما شه
 پاشیږه وطنه!
 پاشیږه وطنه!

.....

سوله آزادی او عدالت زموږ شعار
 کار او آبادی او پرمختگ زموږ لار
 ستارا پاشیږه زموږ د نسل افتخار
 پلنه که په لوڅو ددی غرو باندي لمنه
 پاشیږه وطنه!
 پاشیږه وطنه!

نوی ژوند ، نوی جهان ، نوی نظام دی
 نوی واك، نوی اختیار ، نوی زمام دی
 داودی نغمه خیره شوه په فضا کښی
 نوی ساز، نوی آهنگ ، نوی مقام دی
 آرزو دنوی نسل را ژوندی شوه
 نوی روح، نوی بد لون ، نوی مرام دی
 امیدونه د مقصد لوری ته خا ندی
 نوی لار، نوی رهبر ، نوی امام دی
 پژمرده زړو نه بی بیا په نڅا گڼه کړه
 نوی زیری، نوی بزغ ، نوی پیغام دی
 د افغان زلمیو پا څی لیځی غږی
 نوی وخت، نوی فرصت ، نوی قیام دی

فرزند خیانت پیشه

از - مودکی

مترجم : عارف عزیز پور

کن - شاید کشته شوی و هیچ کسی بخود درد سر نخواهد داد که شخصی مقصر را پیدا کند او سر خود را بلند کرده و می ایستاد مگر پاسبانان از پهلویش میگذشتند یا جرئت نمیکردند که دست خود را بروی او بلند کنند و یا اینرا اهانت میدانستند . مردان مسلح چنانکه از لاشه ای بگریزند از او دور میشدند و تنها اش میگذشتند و او آواره و سراسیمه سرک بسرک براه پیمائی اش ادامه میداد - بیصدا و سیاهپوش بسان بدبختی شهر . چنانچه گوئی همه چیز دوروبرش همیشه دنبالش نمایند آواز های دیوانه کننده در گوشش طنین میافکنند : 'ناله ها - گریه ها - دعا ها و زمزمه اعبوسانه عساکری که امید پیروزی را بکلی از دست داده بودند . او بحیث فردی از شهر و یک مادر در باره پسرش و در مورد شهرش می اندیشید : زیرا درراس کسانیکه شهرش را و یسرا ن مینمودند پسرش قرارداد داشت - پسر بشاش زیبا و بیرحمش . درحالیکه در گذشته های دور پسر خویش باسر فرازی می نگریست و آن سرک را بحیث هدیه گرانبھائی بکشورش و همچنان بحیث نیروی محسنی جهت کمک بمردم شهریکه هم خودش در آن بدنیا آمده و بزرگ شده بود وهم آن پسرش ، بحساب میآورد . قلب این زن با صدها رشته نا مرئی به سنگبھائیکه نیاکانش خانه خود را برانها بنا نهاده و دیوار های شهر را بلند کرده بردند - با خاکی که استخوانهای اقوامش در آن مدفون بود با افسانه ها ، آهنگها و امید های مردمش بهم پیوسته بود .

احتیاط و زیرکی خاصی جمله های خود راناتمام گذاشته ومیپرسیدند : آیا این دشمن نبود که پیشرفت نمود ؟ در شبها وضع بدتر بود . در سکوت شب ناله ها و شیون ها شمرده تر و بر جسته تر بگوش میرسید . از گردنه کوههای دور دستی که کمب دشمن را از نظر پنهان می ساختند سایه ها و اشباح سیاه دزدانه بسوی دیوار های نیمه ویران شهر میخیزیدند . بر قلعه سیاه کوهها مهتاب بسان سپری که از ضربه های شمشیر فرو رفته باشد سر میکشید . مردم شهر که ناامید از رسیدن کمک فرسوده از رنج و گرسنگی امید نجات شان روز بروز ضعیف تر شده میرفت برآن ماه و دندانسه قلعه های کوه - گردنه های سیاه و کمپ بر سرو صدای دشمن بسا ترس و وحشت مینگریستند . همه چیز برای شان سخن از مرگ میگفت و حتی ستاره هم در آسمان نبود که آرامش شان بخشد . میترسیدند از اینکه چراغهای خود را بیفروزند بنابراین تاریکی سنگینی جاده ها را فرا میگرفت و درین تاریکی زنی خود را سراپا در چادری پیچیده و مانند ماهی که در اعماق دریا شناور باشد بدون سرو صدا براه خود میرفت . هنگامیکه مردم او را میدیدند با هم زمزمه میکردند : آیا این همان زن است ؟ آری خودش هست . میگفتند و برگشته در رواق ها خود را پنهان مینمودند و یا سرخود را پائین افکنده از کنارش رد میشدند . پاسبانان با تر شروئی بسا گوشزد مینمودند : «مونا مارپانا بر گرد - احتیاط

در باره مادران بصورت بیبایان میتوان سخن گفت ... چند هفته میشد که دشمن شهر را در حلقه محاصره شدیدتری گرفته بود . شبانه آتش افروخته میشد و شعله های آن از ورای تاریکی شب بدیوار های شهر میرسید چنان که گوئی کابوس چشمی پدید آمده باشد این شعله ها بابدخواهی زبانه میکشیدند و نور تهدید آمیز شان افکار تیره و غم انگیزی را در باشندگان شهر محاصره شده بر می انگیخت . از دیوار های شهر میدیدند که دام دشمنان سخت تر و تنگ تر شده میرود . می دیدند که سایه های تاریک بدور آتش چرخ میزنند شیمه اسپان شکم سیر - آواز اسلحه چهچه خنده های بلند و آواز خوانی مرد مانی که به پیروزی خویش مطمئن بودند بگوش می رسید . چه چیزی در گوش تکان دهنده تر از آواز خوانی و خنده دشمن است دشمن در همه جوی هائیکه شهر را آب میداد لاشه ها و اجساد را انداخته تاکستان های اطراف دیوار را سوزانده ، کشتزار ها را پایمال کرده و باغهای میوه را نابود ساخته و باین ترتیب شهر از هر جهت نمایان بود و تقریباً همه روزه توپ و تفنگ دشمن بروی شهر رگبار سرب و آهن مذاب میریخت . دسته های عساکر خسته از جنگ ونیمه گرسنه با اوقات تلخی و ترشروئی در جاده های تنگ و تاریک شهر اینسو و آنسو میرفتند . از ارسی خانه ها آواز ناله در دناک زخمی ها ، شیون آوارگان ، دعای زنان و گریه کودکان بگوش میرسید . مردم بسا سرگوش با هم گپ میزدند و بسا



اکنون این قلب محبوبی را از دست داده و میگریست. او در دل عشقش را به پسر و عشقش را به وطن با هم مقایسه میکرد و نمیتوانست فیصله کند که کدامیک گران تر است.

بهمین گونه شبانه در جاده ها راه میرفت و بسیاری کسانیکه نمیتوانستند او را بشناسند میتراشیدند و قیافه سیاهش را به شبیح مرگ که بهمه شان بسیار نزدیک بود به اشتباه میگرفتند. و همینکه میشناختند ازین مادر آن وطنفروش رو بر میتافتند.

روزی در يك گوشه دور افتاده نزدیک دیوار های شهر زن دیگری را دید که در کنار نعشی زانورده و چنان بیحرکت است که گوئی پارچه ای از زمین باشد. آن زن که روی غمزده اش بسوی ستاره ها بود دعا میکرد - بر دیوار بالای سرش دیده بانها با آواز آهسته سخن میزدند و اسلحه شان در تماس با سنگها سائیده میشد.

مادر آن وطنفروش پرسید « این شوهر شماست؟ »
« نه »
« برادر تان؟ »

« این پسر من میبا شد. شوهر من سی روز پیش کشته شد و پسر من امروز؟ مادر شخص کشته شده بر زانو هایش بلند شده و با آواز حقارت آمیزی گفت:

« مریم مقدس همه چیز را میبیند و میداند و من او را شکر گزارم؟. اولی پرسید. بخاطر چه؟ و دوومی جواب داد:

« اکنون که اودر نبرد بخاطر کشورش با افتخار و شرافتمندانه جان داده است میتوانم بگویم که میتراشیدم. او دل نازکی داشت و بسیار مایل عیاشی بود و من میتراشیدم که مبادا بشهرش خیانت کند - کاری که پسر ماریانا یعنی آن دشمن خدا و بشر و سردسته فعلی دشمنان ما کرد. نفرین باد بروی و بر کسیکه او را زائیده است. »

ماریانا رویش را پوشانیده و براش رفت. صبح روز دیگر پیش مدافعان شهر ظاهر شده و گفت:

« پسر من دشمن شما شده است. یا مرا بکشید یا اینکه درها را باز کنید تا نزد او بروم. »

پاسبانان جواب دادند. « تو يك انسان هستی وکشورت باید برایت بسیار گرامی باشد. پسرت همانگونه دشمن هر يك ماست دشمن تو نیز میباشد. »

« من مادرش هستم و دوستش دارم و بخاطر اینکه دشمن ما شده بایست سر زنشش کنم. » سپس آنها با یکدیگر مشوره نموده و چنین فیصله کردند:

« شرافتمندانه نیست که بخاطر گناهان پسرت ترا بکشیم. میدانیم که تو نمیتوانی اجازه دهی که از او چنین گناه و حشتنا کی سر بزند و نگرانی را ازین رهگذر میتوانیم درك نمائیم. مگر شهر ما بتو حتی بحیث گروگان هم ضرورت ندارد. پسرت بتو هیچ نمی اندیشد. ما عقیده داریم که این شیطان لعنتی ترا فراموش کرده و این کیفیست توست اگر فکر میکنی سزاوار آن بوده ئی. بنظر ما این خود و حشتنا کتر از مرگ است. »

« اری برآستی که وحشتنا کتر است. » و پس از آن درها را برویش کشوند و موافقه کردند که از شهر بیرون شود. هنگامیکه او از خاک پدری اش جدا میشد - خاکی که اکنون آغشته بجوانیست که پسرش ریختانده تا دیر باز نظاره اش میکردند. وی آهسته آهسته راه میرفت زیرا با هایش میل آن نداشت ازین خاک دور شوند. او باجساد مدافعان شهر سر تعظیم فرود آورده و سلاح شکسته ای را با اکراه بدور افکند زیر اتمام سلاحها برای مادر آن منفورند و تنها هما نهائی را نگاه میدارند که نگهبان زندگی باشند.

چنان راه میرفت که گوئی شیشه کوچک آن گرانبهای را در زیر چادرش حمل میکند و میتراشد ازینکه مبادا قطره ای از آن بریزد. و هنگامیکه در نظر آنانکه از دیوار شهر نگاهش میکردند - قیافه اش کوچک و کوچکتر شده میرفت برای شان چنان مینمود که افسردگی و ناامیدی شان نیز یکجا با وی

رخت پر بسته باشد. دیدند که در نیمه راه ایستاده و روسری اش را افکنده رویش را بر گرفتند و مدت زیادی بسوی شهر خیره شد. و دیدند که در کمپ دشمن بتنهائی به پیش میرود. و دو شبیح سیاه دیگر مانند خودش با احتیاط باو نزدیکتر میشوند آنها نزدش رسیده و پرسیدند که چه کسی میباشد و از کجا آمده است. او گفت: سر لشکر شما پسر من میباشد. و هیچ کسی این گفته او را تردید نکرد. سپس دورش را گرفته و بستایش و ثنای پسرش پرداختند، که چقدر هوشیار و دلیر است و اوهم بگفتار شان با گردنی افراشته گوش میداد بدون آنکه اضطرابی از خود نشان دهد زیرا بنظر او پسرش نمیتوانست غیر ازین باشد.

بالاخره اکنون پیشروی کسی ایستاده بود که نه ماه پیشتر از تولدش میشناختش - کسی که هرگز دور از قلبش نمی بود. وی پیشرویش ایستاده بود پوشیده با لباس ابریشمین و مخملی و سلاحی مرصع با درو گوهر. همه چیز طور دلخواه بود - مادرش او را چندین بار دو رویا چنین دیده بود. نروتمند - مشهور و قابل ستایش. در حالیکه دستهای مادرش را میبوسید گفت: «مادر - تو نزد من آمدی؟ تو با منی؟ و من فردا آن شهر لعنتی را تسخیر خواهم کرد. مادر بیادش آورده گفت: «همان شهر یکه تو در آن بدنیا آمده ئی.» او مست از دلیری خویش و دیوانه و خراب از تشنگی بشکوه و جلال پیشتر با حرارت سر کشی جوانی در پاسخ مادر گفت:

«من بدنیا آمده ام و برای دنیا - قصد دارم دنیا را بلرزه در آورم تا حیرت و شگفتی بیا فرینم. آن شهر را تا کنون بخاطر تو گذاشته بودم و این امر چون خاری در گوشتم بود زیرا سرعت مشهور شدنم را بتاخیر انداخته است اما فردا این آشیانه احمق های لجوج را خورد خواهم کرد. »

مادرش گفت « جانیکه هر سنگش ترا میشناسد و کودکی ات بقیه در صفحه ۵۹



سلام

اول به نرگس چشم و دوم به ابرویت
عزار بار بگردم به مرد عرویت
(۱)

سلام از من بیدل به صفحه رویت
سلام دور چه حاجت که در برم باشی

سلام صبح

اول به نونک زبان و دوم به پیغامت
عزار بار به پیچیم به زلف چون شامت
(عارف پزمان)

سلام از من برگشته نامه بر نامت
سلام صبح چه حاصل که در برت گیرم

شعر تازه از: محمود فارانی

راز نهان

زندان خال مشکین بروخ تو، راه دلها را
بیای نازنینت عنایت از آشیان افتد
چنان خم گشته زلف نقرتین بردوش گلگامت
ز چشم مست تو اشکی بروی سینه ات لغزید
خیم رانت ز جاک دامت دیم بدل گلتم :
خدایا ! کی بیرون از پرده آن راز نهان افتد؟

از: علامه اقبال

متاع قافله

غلام زنده دلانم که عاشق سره اند
به آن دلی که برنگ آشنا و بیرون گام است
نگاه از من و پروین بلند تر تا رسد
برون ز انجمنی در میان انجمنی
بچشم کم مگر عا شقان صادق را
به بندگمان خط آزادی رقم کردند

نه خانقاه نشینان که دل بکس ندهند
عبار مسجد و میخانه و صنم گدواند
که آشیان به گریبان کبکشان نه نهند
بخلوت اندولی آنچنان که با هم اند
که این شکسته بهایان متاع قافله اند
چنانکه شیخ و برهمن شبان برده اند

۲۱ ثور ۱۳۴۳
راه تنگ نارو - کابل

دکتور سبیل

ستاره شام

آسمان ای زاد گاه کبکشان
جلوه دارد نیمه ظلمانی افق
در دل ما از شفق ، رنگی بریز
صد پیام عاشقی آید ز تو
ای شرار مهربان تو مگر م

صد هزار راز و رمز در نهان
شام آید روز گردد از جهان
آنچه ماجو بیم بر ما کن عیان
در حریم جسرگه ای، ای آسمان
تابش آن زنده ساز خاکیشان

کوکب تابنده ای شام سپید
سوز و ساز عاشقی ها در تیش
چشم دل الهام گیرد از افق
شام گردون کرده آتش بر نهان
از دل شاعر فرو ریزد چو می
کرده دوران بی پر و بال زغم

کرد روشن دیدگان کا و وان
آرزو روشن شود از تاب آن
رتک آن باشد پیام ز ند گمان
داغ دل سوزد بجان گردد لغان
شعر سوزان تا زنده آتش بجان
تابسوزم بی اثر در آشیان

نوبهاری مست می تابد به دهر
من نسردم در جوانی از جفا
چون سبیل آرم لغان آتشین
می گذارم شیوه دیرینه را

ابر نیسان مستی آرد از مغان
عالم پیر از سر نوشد چو ن
گرم خیز از سینه ای آتش بیان
بشکنم بالکر نو قید ز مان

یک دم از تاب خودی بیرون بیا
در خم اندیشه و بند ا و ما
عمر مادر جرقه ای نمی شود
می توانم راز آن رایالت زود
خوشتر آنست از غمش فارغ شوم
مست سازم دل ز چشم و می گشتم

تابینی راز ها آینه سان
این جهان بیکران ناید گران
بی حدود افتاده - عمر کبکشان
عمر کوته گردد علقم ناتوان
چند روزی بگذر رانم بی گمان
می پرستم می ! به آیین مغان

سرود

زیست شیشه در شامانه می تگرم
در آسمان سحر رنگ ارغوانی را
و با سرور سحر نیز زانهای جوان
و با ترانه کنجشکهای بی آرام
بگوش می شنوم شور زندگانی را

هنوز پرتو مهابت آشیان ساز است
میان شاخه پر پر برگ سنگهای گیود
هنوز چشم درخشان زهره بیدار است
نکرده است ز دیدار خاکیان بدود

بیم گنبد همسایه دورتر، آنجا
دو بچه گریه بیگانه مست نازم اند
بچشم روشن شان خفته آذرخش هوس
ز خویش بی خبرند و بی نیاز هم اند

شفق بدامن زیبای آسمان بنشست
بشاخ شام کتون مرغ صبحم آویخت
ز کوجه دختر کی شادمان گلشت و سرود
که (آتشی بدلم عشق نازنینم ریخت)

در آستانه این صبح زندگی پرداز
در آبگینه این چشم ساز بر آواز
دل چو سینه مرغا بیان رنگین بر
براز ترانه امید و شور شیرین است
به گلستان فلک دیدم و بخود گلتم:
جهان هستی ، هر چه هست رنگینی است

احساس

شعر من،
باده نابی است که شام
چون سحر خیز و نمین چشم آبی، یک نگاه
که بجوشد
در بانیزی سرد -
می چکد از لب جام
دست نجیب .

سرودی برای آنکه بازش یافته ام

بیم آن ندارم که روزی آسمان ترا از من
بگیرد .

بیم آن دارم که روزی تو خود را از من بگیری
بیم آن دارم که شب در وجود تو طوفان کند
خورشید مهر ترا پنهان کند
درختی را که من در تو کاشته ام، براندازد
و برگهای طلایی دوستی را بر خاک اندازد
تو خود را از من بگیر .

تو در من زاده شدی و بانو: صبح زاده شد
تو در من پدید آمدی و بانو امید پدید آمد

تو بمن لبخند زدی و روزهای جهان بمن
لبخند زدند

تو بر کبابهای جودم روپا ندی !
- تونسی می -

تو آفتاب مهربان را بر من تاباندی
- توسیپده ی -

رنگین کمان لبخند تو از ازل تا ابد کشاده
است

و آسمان در زیر طاق چشمان تو جاری است
صبح از لبان تو سر میزند

و خورشید از نگاه تو
تو در میان من و تقدیر، دریچه ای :

دریچه ای بروشنی آفتاب و کشادگی آسمان
تو خود را از من بگیر .

من در تو و بانو زاده شدم
بگذر که در تو و بانو بهیوم

از: فروغ

تو بهتر میدانی یادا کمتر؟

یک مرد دهاتی مریض شده بود
بالاخره مجبور شدند داکتری بر ای
اوبیاورند. داکتر فهمید کار از کار
گذشته. اطرا فیان را دلداری داد:

— مرگ و زندگی دست خدا است
ناراحتش نکنید. کارش تمام است
مریض با وحشت از جا پرید و گفت:
— چی چی. داکتر صا حب منکه
نمرده ام...

زن با عصبانیت شوهرش را
روی تخت خوابانید و گفت:
— خاموش باش آدم ساده تو بهتر
میدانی یاداکتر؟



رقابت و همچشمی در گدا بی

پولدارها

خانمی که تازه به دوران رسید
بود، کلید مو تر آخرین سیستمش
پشت کوچ سالون افتاد خد متکا ر
برای پیدا کردن آن خم شد. خانم
باناز و تکبر گفت:

— زحمت نکش... فر دایک مو تر
دیگر میخرم.

کجا میرویم؟

یک نفر تور یست که از برج ایفل
دیدن میکرد از مامور امانسور پرسید:
— اگر سیم لغت کنده شوه کجا
میرویم؟

مامور لغت با خنده معنی داری
جواب میدهد:

— بسته به عمل خود شما است،
اگر آدم خو بی هستی بهشت میروی
اگه آدم بدکاره هستی میروی
جهنم.



مترجم: ژرف بین

شهرهای بی نظیر

قشنگی است. و راستی چرا گفتید و تا دیر
نشده؟

— بطور ه شما هیچ نمی دانید؟
— نخیر.

— شهر الف شما فرود می آید سه ساله
از سطح بحرین و پائین تر شده می رود.
علما حساب کرده اند که وقتی بکلی زیسر
آب خواهد شد.
— اوه، خدای من، من سه روز است که از
انجا حرکت کرده ام و هیچ چیزانی دانم.
— ببینید که اشتباه می کنید، من
انسان بی طرف هستم و با وجود اینهم میدانم
که هر سال محل الف یک ونیم سانتی متر
پائین می نشیند و در سال ۳۰۰۰ میلادی بکلی
زیر آب می شود.
اولی گفت:

— من بر میگرم تا خانم را با خبر سازم
دومی بعد از کمی فکر گفت:

— و من هم باید به محل ب برگردم تا
مفازه را ببینم و آن انسان ماقبل التاريخ ...
شاید تا هنوز همانجا قرار داشته باشد.

همجوار آن خانه پیدا می نماید.

— چه حرفها نیست که شما میزنید هیچکامی
فکر نمی کردم که در شهر ما مفازه باشد و
آنهم به این درازی
— البته، مفازه دیدنی و زیبایی است.
فرصت باشد و انسان از آن دیدن کند هم
اینجاست که در ایستگاه اولی نظری به
انسان ماقبل التاريخ بیندازید.
— از دیر زمانیست که او آنجاست؟
— کی؟
— انسانی که راجع به او حرف زدید.

— کجا؟ ... از قدیم بعضی ها
می گویند از دوران نیاندر تالو برخی هم
میگویند از دوره گراماتیون، ولی چه فرق
میکند به هر صورت جالب و دیدنیست.

— بد نیست اگر انسان وقتی بدان جا ها
سری بزند، متاسفانه وقت آنرا نداریم،
فعلا که عجله دارم به محل الف بروم و تادیر
نشده باید آنجا برسم
— پیشیمان نخواهد شد - شهر زیبا و

اتفاقا وضع چنان شد که توریستی از
محل الف به محل ب مسافرت نماید.

کاشش به همین قصه پایان می یابست
توریست دیگری برعکس از محل ب جان ب الف
بار سفر بست.

هر دو توریست بکلی بطور تصاد فی در
محل ث بد جا یی نیست بصورت
دروسط راه بین الف و ب.
اولی گفت:

— محل ث بد جای نیست بصورت
عمومی قصبه زیبا و جالبی است
دومی تائید نمود:

— واقعا جالب و تماشا نیست
اولی یاد چسبی خاصی پرسید:
— ببخشید شما از کجا نید؟
دومی با غرور کامل جواب داد:
— من از محل ب .

اولی مثل اینکه فریاد میکشد:
— اوه، از محل ب، من در محل ب
بودم واقعا شهر بی نظیری است.

دومی با توافق نظر جواب داد.
— البته محل ب بی مانند است.
— شما میدانید که در آنجا بیش از همه
از چه خوشم آمد؟ چپیل زیبای شما .

چه ساحل مقبول که در عمر ندیده بودم...

— چی؟ چپیل در محل ما؟ کدام چپیل؟

— همان ذخیره آب را می گویم، گفتم

چپیل اعمار کرده اند چپیلی بی مانند و خارق
العاده.

چپیل اعمار کرده اند چپیلی بی مانند و خارق
حدوسال قبل.

— عجب است بار اول است که می شنوم
راستی کار خوبی کرده اند زیرا من برای-

ماهگیری یابه چپیل کسپین یا چپیل سلینگر
می رفتم راستی در چپیل شهر ما هم می
مجاز است.

— بم ماهی راستی، من چندان علاقه ای
به ماهگیری ندارم.

من در چپیل شما از طریق مفازه معروفی
وارد شدم.

— چی مفازه؟ در شهر ما مفازه...؟ کدام
مفازه؟

— چطور کدام؟ مفازه طولانی ۳۵۰ کیلومتر
که از منطقه شما آغاز می یابد و در منطقه



داماد و خوشو

خوشو:

- دختر من آواز میخواند. بیانو میزند. نقاشی میکند و به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی بلبل وار صحبت میکند. شما چی میدانید؟

داماد:

- بنده هم غذا پختن و ظروف شستن و جوراب د و ختن و بچه داری را خوب میدانم.

شاگرد

حسن برای اولین بار به مکتب رفته بود خواهرش پرسید معلم تان چگونه آدمیست.
حسن گفت: آدم خوبی است ولی بسیار ناقص است.
بمن گفت اسمت را بنویس، وقتی نوشتم نتوانست بخواند



زمانیکه گولکیر بوتل را بجای توپ به اشتباه میگیرد

دکتور و مریض

دکتور در ختم معاینه بمریض گفت:
فشار خون نور مال، ضربان قلب عالی، شش کاملاً خوب.
لطفاً لباسها یتان را بیوشید. بعمکتی کرد و گفت:
نمیدانم چرا ناف بدشکل دارید؟ ممکن است نقص زایمان باشد یا به اثر حادثه مریضی...
بیمار حرف دکتور را قطع کرد و گفت:
آخر آقای دکتور از ۱۵ سال باین طرف در اتحادیه ما وظیفه حمل لوازم سنگین بمن سپرده شده است.



زن من اخبار را برای مطالعه تو نگذاشتم، آنرا بجای پطنوس ماند م روی میز تا سر میزی نسوزد.



نرود میخ آهنین در سنگ

آدم احمق

بچه ده یازده ساله ای يك كراچی دستی پر از بار را به زحمت از يك سر بالایی بالا میبرد. مرد سا ده لوحی دلش بحال او سوخت و دستها ماشین را گرفت و عرق ریزان كراچی را بالا کشید. در ضمن راه از بچه پرسید:

- این بار سنگین را کی به تو داده که ببری؟
- پدرم.

- چرا برایش نگفتی نمیتوانی اینهمه بار را ببری؟

- گفتم نمیتوانم، پدرم گفت يك احمق پیدا میشود کمکت کند!



سبا وون غرنی

تصمیم دبری لومری شرطدی

د جمهوریت ورخپاڼه یو کلنه شوه!

پدی کی هیڅ شک نشته چه معنوی فرهنگ دعلم، هنر او ادبیاتو او همدا شان همد فلسفی، ښووننی او روزنی، دودونو او رواجونو په برخه کښی دبریو او ثمراتو یویسی مجموعی ته ویل کیږی او پدی لړکی مطبوعات یوه ځلانده او روښانه برخه لری. په تیره بیا چه دغه مطبوعات دیوه ملی او مترقی دولت دارزښتونو درهاوی په زمینه کښی خپلی وظیفی سرته رسوی .

له هغه وخته چه زمونږ په هیواد کښی دجمهوری انقلاب ښکلی رڼا خپره شوه نود مطبوعاتو په اوږو بانندی یوه درنده وظیفه ور ولویدله او هم همدا مطبوعات (رادپو- جراید)

وجه دانقلاب زیوری اود انقلاب دمشر پیغام یی زمونږ د هیواد په گوټ گوټ کښی وطنوالو ته ورساوه .

دلومری ځل لپاره د هیواد مطبو- عاتو داوظیفه احساس کړه چه نور په دیوه اکثریت، یعنی د وطنوالو په خدمت کښی وی اود وطنوالو او افغان ولس د دردونو، ستونزو، بریو پرمختگونو او هیلو هینداره به وی، اودا ندینښنه هم ورسره هچه څنگه باید یوه صادق او رښتینی هینداره وی او خپلی وظیفی پدی برخه کښی سرته ورسوی .

اولاد جمهوری انقلاب له بری څخه اتلس ورځی نهوی تیری شوی چه د انقلاب مشر (تصمیم ونیو چه د هیواد په مطبوعاتو کښی دی د(جمهوریت)

په نامه ورخپاڼه خپره شی چه د ور- خپاڼی وظیفه به داوی چه دغه انقلاب ارزښتونه، هیلی، او هدفونه ځکو ته روښانه کړی او وطنوال پدی پوه کړی چه جمهوریت انقلاب څه غوازی اود کومو وطنپر ستانه هدفونو په بنیاد منځ ته راغلی دی. او پدی توگه وچه د(جمهوریت) ورخپاڼه دتیر کال دخمری دمیاشتی په ۱۳ نیټه له چاپه ووتله .

ددغی ورخپاڼی لومړی گڼه د انقلاب دلار ښوونکی او دجمهوری دولت دکابینی په عکسونو ښکلی کړی شوی وه. دجمهوریت ورخپاڼی دخپل تیر یوه کال په عمر کی ډیر څه خپاره کړل، اود انقلاب دارز- ښتونو په زمینه کښی یی ډیر مطالب دوطنوالو ذهنونو دروښانه کولو په تکل په خپل منځ بانندی وکړښل. دغی ورخپاڼی دجمهوری دولت کارونه، بری او بر مختیاوی، په خپله سینه کښی دوطنوالو دخبر تیا او قضاوت لپاره راو ویستلی او همدا ورخپاڼه، دجمهوریت ورخپاڼه هم وچه وطن ته یی دیو شمیر خاینانو، اود جمهوریت دولت پرضد دتوطیبه کړو اغترافونه خپاره کړل او وطنوال یی پوه کړل چه لا ارتجاع خپل سنگر ونه ندی بریښی او لاتر اوسه پوری هم توطی اود سیسی کوی .

هوکی، پدی توگه دجمهوری دولت دهدفونو درو ښانه کولو په دریځ کښی د جمهوریت ورخپاڼی خپلی وظیفی ترسره کړیدی . د جمهوریت انقلاب مشر په خپل هغه پیام کښی چه د جمهوریت د ورخپاڼی دیو کلنی کیدو په مناسبت یی د جمهوریت ورخپاڼی ته لیرلی دی ویلی دی .

دخوبنی ځای دی چه د جمهوریت ورخپاڼه خپل لومړی کال دخلکود ذهنونه رڼاوی اود جمهوریت د مترقی نظام دهدفونو په روښانه کولو کښی تیر کړی دی... هیله لرم چه دغه ورخپاڼه تردی وروسته همو کولی شی چه خپل تاریخی رسالت په بریالی توگه سرته ورسوی ...

پدی توگه دغه ورخپاڼه د هیواد دتاریخ په یوه حساسه مرحله کښی په خپلو خبرونو پیل کوی او زمونږ دوطنوالو په ویښیدو اود هغوی د اذهانو په رڼاوی کښی خپل نقش لوبوی . لکه هماغسی چه ددغی ورخپاڼی

رئیس په خپل یاد داشت کی ویلی دی لدی کبله چه ورخپاڼی لومړی او برا زنده مقام لری نود سلطی د دوران له تیریدو اود جمهوریت نظام دتاسیس په اته لسمه ورځ دجمهوریت ورخپاڼه دانقلاب دمشر اود جمهوریت ریت دموسس ښاغلی محمد داؤد دتصمیم او روښانه هدایت په رڼاکی د۱۳۵۲ کال دخمری په ۱۳ نیټه دهمدی اوچت منظور لپاره تاسیس شوه دجمهوریت موسس وغو ښتل چه دجمهوریت آیینی، دجمهوریت مفاهیم اود جمهوریت سوغا تونه ځکو ته دهمدی ورخپاڼی په وسیله ورسوی ...

(دپیری خوبنی ځای دی چه د جمهوریت ورخپاڼی دخپل نشر جمهوریت نشراتی یوه تیر کال په اوږدو کی سره له ډیرو ستونزو مشکلاتو او نښکې تیاوو بیا هم د انقلاب دهدفونو په رڼا کی، دخلکو ذهنونه روښانه کړی او خپل دغه رسالت یی په ښه وجه سر ته رسولی دی .

پدی کی هیڅ شک نشته چه هر کار په لومړی سر کی یو لړ ستونزی او مشکلات لری، اود جمهوریت ورخپاڼه هم چه خپریده یواږ مشکلات موجود و خو له کوم ځایه چه داستر تصمیم نیول شوی و نو ورخپاڼی په بریالی تو که قول پراوونه شاته بریښودی او خپله لاره یی پرانستله هغه څه چه دورخپاڼی په بری یی ځلانده نقش لری، هغه داچه د وطن پرسته لیکوالو بی شایبه مرسته او همکاری اوله محبت څخه ډک کار دی دغو وطنپرستو لیکوالو له هماغه اولو ورځو څخه لدغی ورخپاڼی سره خپله مرسته کړه او پرله پس یی وغزوله او همدا وجه ده چه ورخپاڼه په بریالی توگه منځ په وړاندی ځی او خپل یو تیر نشراتی کال یی شاته بریښود او خپل دویم نشراتی کال یی پیل کړ. داڅکه چه تصمیم دبر یو لاره نیما یی کوی اولکه څنگه چه هر مسبار دورخپاڼی په تندی بانندی داچمله لو ستله کیږی چه (تصمیم دبری لومړی شرط دی) نوله همدی کبله هم ورخپاڼه خپل بریالی گامونه منځ په وړاندی اخلی .

د ژوندون دمجلسی لیکوال او ملگری دجمهوریت ورخپاڼی ددویم نشراتی کال دپیل کیدو مبارکی وایی او بری یی غواړی .

د زوی په آرمان

کښی به نئ د سا تلو شو یو خو میوو خخه له ډیره خوږ وا لسی او خوند نه ددژی ټکو نه ایستل نوڅکه هم زرغو نه ډیره ښه مزی، ښکلی اوسالنه نجلی پر یښمیده خوافسوس چه مور او پلارنی «زرین اوخر ما» دخپلی لور دمعنوی مزبنت اولوپتیا په خاطر کوم کتور او ژور فکر نه کاوه اوزرغو نه دو مره بی اډبه اوبی حیا لویه شوه چه دخپل پلار او مورسره به بی هم مره کړی لانجی روانی وی او حتی چه دهغوی په خو لو اوخبرو پوری به نئ هم خندل .

له یوی خوا خو کلیوا لی ژوند او هلته دنجو نو دپاره دښوونخی ا و زده کړی لاره هواره شوی نه وه اود تیاره محیط په غیږه کښی داجتماعی آدابو رعایت او پیروری په مسئله بانندی خوځ دو مره ښه نه پو هیدل او له بلی خوا هم داچه زرغو نه دمور او پلا یوازی لوروه او له هغی ورو سته نئ بیا نو تر او سه پو زی کوم نارینه او یا ښځینه اولاد نه درلود نو بندرد و یل او له نا و پ و عا دتو نو څخه منع کول خو لاخه کوی چه و ر بانندی نئ پیرو نه درلوده وائی پهخوپه ژبه هم زرغونی ته سیخه او معقو له لاره او انسانی چال چلند نه و ر ښوداو حتی زړه نئ نه غو ښتل چه زرغونه له خپلو خو یو نو څخه واړ و ی څکه دوی دواړو فکر کاوه چه گو ندی زرغونی ته به ناوړه عادتا نه په معقو لو کړنو یا ندی بد لو ل کوم ستر تکلیف و لری او نا ز و لسی زرغو نه به آزاده شی .

زرغو نه او س نو ښه لو په اود کالی وگرو به چه ددی کړ و ږه لیدل نو ټول به ور با ندی افسوس ښکا راوه اوویل به نئ چه زرغو نه ډیره بی پر وا، پوچخولی اوبی تربیی لویه شوه .

خلکو به زرغو نه گناهکاره او ملا مته بلله چه گو ندی زرغونه هرڅه دخپل زړه به خو ښه سره کوی او پو چه خو له لری و لی ما به هر وخت کلیوا لو لو ته ویل چه داد زرغونی نه، بلکه دزرین او خر ماگناه

ولاری وی او سر بیره پر دی چه ددغو میوه لرو نکو و نو میوی به نئ تازه مصر فولی دخوږو انکو رو څخه به نئ دانگورو روغ او سالم اوبښکالی هم ساتل، ممیز به نئ هم کول او توت او خوازه انگور او به تو پرو به بی هم وچول او ژمی په موسم کښی به نئ د کینگینو څخه تازه

ښه هم ښه وه دیوی برخای نئ دوه غواوی در لو دی او د چر گانو هکی هم ور ته پر یمانه ر سیدی، هر ژمی به نئ دوه ښه مزی، مزی پسو نه حلالول او دانگړی داړخه سره نئ یوه ښکلی کو چنی، باغچه هم در لو ده چه دمپو، زردالو، گیلا سو، تو تو او څینی نو رو میو و ونی پکښی



زرغو نه دخپلی مور او دخپل پلار دخاص لطف او مینئ په غیږه کښی داسی نازولی لو نیده لکه چه انسان دخپل انگر په منځ کښی دکل دیوه پوقی روزنه او پالنه کوی .

زرغونه دزرین او خر ما دگس ژوندانه دامید واره کوونکی و نی ډیره په زړه پوری خوږه او لمړنی میوه وه نوڅکه به هم مور ا و پلار دواړه ور بانندی را تاو یدل او هغه وخت چه زرغو نه لا دوه کلنه نجلی وه نو له ډیره نازه به دخپلو والدینو پهختونو او اوږو بانندی و رسپریده مور او پلار به نئ لاهم زیات و رته خو شا لیدل او دهغوی سره هډو هم دغه فکر موجود نهؤ چه دخپلی لور دغوری روزنی او عا قبت په هلکه څه فکر وکړی بلکه زرغونه که هرڅومره لو نیده په هماغه اندازه نئ دوجود جسمی طاقت او حر کی قدرت هم زیا تیده . فکر نئ هم ور سره وده کوله خو داسی وده چه کمزوری منفی اړ خو نه نئ در لو دل اود هغی دبد مرغه را تلو نکي ژوندانه په عاقبت بانندی نئ دلو پو کولو زړه پر ښو نکي منظرو نه ښکارول .

تر دوه لس کلنی پوری خو زرغونه دخپلی مور او پلار په وړا ندی بیخی داسی داسی پر یښمیده تا به و یل چه گوندی یوه دوه کلنه ما شو مه ده اونه یوازی داچه دناز اندازه نسی دایکل نه و تلی وه دخپلی مور سره به نئ په کور نیو چا رو کښی هم به یو مخیزه ډول سره مر سته نه کوله اوددی برخای به نئ دکلی او کوشی له اوه کلنو اواته کلنو ماشو ما نو سره لو بی کولی .

دزر غونی دپلاردژوندانه اقتصادی

ده، نجلی نی دکو چینیتوب نه لا همداسی و رو زله او هر وخت به کله چه دزین کره خیل، خیلو ان او میلما نه و ر غلل نو زین به فقط ورته همدا ور بنو دل چه:

«زرغونی لور کی ماما جان ته دی بنکنخا وکره .

او زر غو نی به هم دخیل پسلار دامر او ور بنو دنی سره سم ورکره ورغلی میلما به ناوپه الفا ظو سره بنکنخه او همدغه رو به دزر غو نی دراتلو نکي ژوندانه سره داسی جوته شوه چه ورخ په ورخ نی همدغه کر نلاره پیسی پیاوړی کیده.

په کلی کی خینی داسی میندی هم وی چه ددیرو تا مسا عدوشرايطو سره، سره نی لایبهاهم خیل او لادونه داسی بنه رو زل چه دسری به ورته په خوا کی تلل. ولی خر ما هغسی مور نه وه.

خرما یوه بو الهو سه او لنه فکره موروه، زرغونه نی ظاهراً خوشا له ساتله او هره کړی. به نی نوی جامی ور اغو ستلی ولی خپله گرانسه زرغونه نی انسانی ممتازو خو یو نو او کمال په گانه هیخکله هم بنکلی او سینکار نه کړای شوه.

زرغو نه شپا پس کلنه شوه او اوس نو زین او خر ما دواپه په ژور خیال کیو تل چه هغوی لا تر او سه پوری هم دزر غو نی نه پر ته کوم بل اولادنه لری اوددی دپاره چه مال او هستی نی تر برو ته میراث پا تسی نه شوی نو زوی در لو دل خو یوه حتمی خبره ده خکه چه زرغو نه خو لورده او لور آخر هم دپر دی کور وی او کله هم په لور باندي نه چا خپل میراث را خو ندی کړی دی او نه هم ورباندي دچا مینه و دانه شوی ده.

زین ورو سته له هغه متی را نغبتی او هره ورخ به نی له یوی او بلی خوانه له ملا یانونه تاویزونه راخغلول، خر ما به نی په زیارتونو گرزو له اود کلی نارینه او بنکینه طبیبان نی ټول په خر ما باندي ستړی کړل خو هیخ ونه شول.

زین خو موده و رو سته یوه اندازه پیسی برابرې کړی اوخرمائی دکتنی او تداوی په خاطر د بنارپه لوری را روانه کړه. دپو بستنی نه ورو سته دو لادی او نسائی یوه پوهه ډاکتر ته و ر غلل اود لازمی معا ینی

نه ورو سته و ر ته دارو و درمل ورکړل شول او بیا دواپه بیر ته مخ دخپلی کلی په لوری وخوخیدل.

زرغونه خو نو دخدای زرغونه وه، هغی کله هم دکور کو لو او مال پر خای کو لو له سر شتی سره آشنائی نه در لوده او نه نی هم ور با ندی موردغه چاری تر سره کړی وی نو خکه همدغه وخت چه په کور کنبی دخپل یوه گا و نهی له لور غو نچی سره او سیده او هغه به هم ددی دیوازی توب له خاطره ور کړه را تلله خپلی دواپه غواوی نی له کور له اړخه دشو تلی په یوه پتی کنبی سرایله پرینبودلی وی او دوا پو غوا وو دومره شو تله خولی وه چه له ټنیدو نه ورو سته پسی دواپه مری شوی او چه زین او خر ما کور ته ورسیدل نو دغو اوو پته نه وه او هغه کتوی او دیگو نه ټول خټ مخ نسکور شول چه خر ما به پکنبی شیدی مایه کولی او یا خو به نی هم کوچ او غوری پکنبی ساتل.

زرغونه چه هر خر موه پسی لویه شوه په هماغه اندازه په کور کنبی دبی خایه تا وانو نو اووران کاریو لمنه هم پسی خوریده.

خرما او زین دواپه دغواوو په مرگ خوا بدی شول او کله نا کله به نی پخپل منخ کنبی سره وویل چه زوی نه وی لور به خه شی.

دډاکتر نسخی اودر ملو ورتسه کته وکره او خو میا شتی ورو سته خر ما امید واره شوه.

اوس نوزین او خر ما دواپه په عمر پاخه وو اودبل اولاد دامید واری په وخت کنبی نی دزر غو نی دکور و کینو کړو و پو له آمله له هغی خخه خه نا خه زرو نه هم تور شول او دواپو دآرمان در لوده چه کوم زوی نی په نصیب شی.

دشپوه ورخو او یو خه مودی- دتیریدو په عا قبت کنبی خر ما یو بنکلی او سالم زوی و زین اوه چه دخر ما او زین دخو شمالي او هوس اتپونه هم ور ته پیل شول.

دزین ید و په دریمه شپه دکلیوالی دود اود ستور سره سم به نوی ما شوم باندي «زمری» نوم کینبو دل شو چه په دغه شپه سازونه غږ یدل، میوی اودستمالونه ویشل کیدل اود زین ید و دلو مری

نیبی دکار طو سو ډډوزی لا شنسی تاویدی اودپو پکو نو خو لسی لا سړی شوی نه وی چه دآر مو نیی، ډهک، رباب او تنبور غږو نه ورپسی اوچت شول چه هن تر سپاره پوری د «زمری» دنوم اینبو دلو به مناسبت دچکچکو او سندرو میله روانه وه.

زمری نه یوازی داچه په زین او خرما باندي ډیر گران و بلکه زرغونی به هم خپل دغه کو چنی و رور دو مره مجاوه وه چه له ډیره گرا نبتسه او بنکلو له نه به یی دزمری تنکی غومبری ورباندي تک سره واپول. زین ددی دپاره چه هلک بنه مزی اومور و ساتل شی یوه بیسری غوندي شیده وره غواپی هم واخیستله او بی له دی چه یوه پلان او برو گرام له مخی زمری ته نی او خواپه ورکړی بی له خنډه اوهر وخت به یی شیدی او کوچ ورتخته کول چه ماشوم به کله روغ او کاله هم ناروغه و او ددی نه پرته زمری هسی شانی لهنده لونیده چه دورخی نه پرته کړی شپه به یی هم زړل او په همدی توگه زمری دماشوم توب شپي او ورخی په اورنی او زانگو کنبی به تلوازونکی توگه سره تیرولی ترخو چه دخاپو خواو پپو شو .

هغوی به زمری دخپل کور دغولی یوکل باله .

زین خوددی دپاره ډیره خوشالی کوله چه د زمری په هستی پاندي می مال او میرات له تربرونو نه راخوندي شو او خرما به ورته خکه من، من غونسی اخیستی چه دپنی خخه ورباندي خلاصه شوه .

خرما ددغه زوی دزین په واولونیدو سره دکورنی ژوندانه د سر شتی سره خپله علاقه تریوی زیاتی اندازی پوری بری کړه اود زوی په مینه مسته خرما به پوله ورخ دزمری په وړاندي لکه دیوه ماشوم په شانی لوپیدله، دزمری سره به یی لوبی کولی اود خبرو ورزده کولو په ترخ کنبی به یی ورته ناوپه عادتونه او نامناسب حرفو نه ورزده کول .

زمری به خبرو راغی او زرغونه دویشت کلنپوه خولانی هم چاخل نه پورته کاوه خکه چه هغه یوه بی کماله، پوالهوسه او په خپل سر لویه شوی پیغلهوه تر خوپه پای

کنبی زین او خرما دواپه ووریدل چه گوندي لور مو رباندي ناوت شوه .

په کلی کنبی (خپرو) نومی یو مشهور جوارگر خوان و چه دخپل عمل به خاطر هیچا هم ورته خور او لور نه ورکوله او دادی چه په پته سره نی دزرغونی سره تار واچاوه تر خو چه په پای کنبی زین خپله لور زرغونه همدغه خپرو نومی ته ورپه نکاح کړه. دیو خو مودی نه وروسته دهغوی دواوه او نکاح سرود وغږیده اودیوه جوارگر په کورباندي په بنه بنکلی اوله کمال نه صافه زوی وردننه شوه اودوو ناپو هانو دزو- ندانه لمرنی شپي او ورخی سره په هوس تیرولی .

زمری لایوه کلنو چه دخپلی مور سره به د زرغونی کره ورتی او ورو- سته، وروسته په دغه لاره باندي دومره بلد شو چه په یوازی توگه سره به یی هم دخپرو دکور دلاری منزل ورواوه او آته کلن وچه دکلیوالو په تشویق زین خپل زوی په بنو- ونخی کنبی شامل کړ.

مگر چیری بنوونخی او چیری د کور او زر غونه خورکی... او دلته هماغه متل مصداق مونده چه وایی. (بامانشینی) ماشوی، بادیک نشینی سیاه شوی .)

خیر و خو پخپله تور و او اوس نو یوه معصوم ماشوم هم ور سره دبد مرغی به لاره قلمونه پورته کول او چه زمری به دخپل کور نه دبنو- ونخی به بانه ووت نوییا به مخامخ د خپرو دکور به لوری ورپه منډو شو اوناپوهی خور زرغونی هم ورتسه نصیحت نه کاوه .

خپرو به چه کله په جوازی کنبی بنه لمن وړی وه نو په دیک کنبی به یی دچرگ سپینی سینی اتپونه وهل اودومره به په غور او پور سره غږیده چه د زمری خخه به یی هپو بنوونخی اوینو ونکی، لوست او کتاب پاک هیر کړل .

هغه متل دی چه وایی، (چه اوسی په خوی به دهغو سی) .

زمری دخپرو سره اوسیده او آخر هم دخپرو به گنډو ککړ شو . زرغونی هم خپل ورور ته دومره خه نه ویل چه گوندي زمریه ولی - پاتی په ٦٠ مخ کی .



ورزش

«باز هم یک بار دیگر جولویز و ماکس شملینگ»

آنها يك بار ديگر بتاريخ ۲۲ جون ۱۹۲۸ در عين سالون و عين رينگ مسابقه دادند كه ۷۰۰۰۰ نفر برای تماشاى آن كرد آمده بودند اما اين مسابقه همانطوريكه پيشش بينى ميشد دير دوام نكرد ز يرا جولویز حتى از دقايق اول حريف را مورد حملات شديد قرار داده بود با وجود يكه شملینگ ضربه خيلى قوی تر از همه وقت خود را از طرف راست رسا نيد اما جولویز آنرا خيلى سرعت رد کرده بسود بعد از آن به عين صورت شملینگ ضربات قوی تری از طرف راست رسانيد كه در مقابل هر کدام چندین ضربه شديد بخود شس اصابت كرد و در نتيجه شملینگ قدرت خود را از دست داده و جولویز توام با سرو صدا ها ي تماشا چيان با ضربات قوی حريف را بطرف ريسمان می کشانيد بدین ترتيب ببر و يا شملینگ به زا نو افتاده و بعد به زمین افتاد و از همين سبب دونووان بالای سرش تا به سه حساب كرد اما او بر خاست و جولویز باز هم ضربه راست رسانيد كه او را دو باره بزمین انداخت و دو نو وان باز هم تا پنج بالای سرش حساب كرد و باز هم از طرف راست سو رد حمله قرار گرفت و دو نووان باز هم شروع به حساب نمودن كرد تا چار حساب کرده بود كه تریشر شملینگ ماك ماکسون يك دستمال روی بالای رينگ انداخت و تسليم شدن شملینگ را اعلان كرد اما دونووان تابه ده حساب كرد.

تمام مسابقه دو دقيقه و چار ثانيه دوام کرده بود. از دعوت بعد از ختم مسابقه جولویز خطا به ایراد كرد كه جمعا هفت كلمه بود كه عبارت ازین بود:

(حالا شما ميتوانيد مرا شامپيون دنيای خطا كنيد)

مترجم: البته مسابقه سوم آنها رابعه از آنكه قرار شد با نتيجه و تفرعات آن بعد از بدست آوردن اطلاعات جديد به مطالعه خوانندگان محترم خواهيم رسانيد .

داده اند ولی فعلا بيك روند آنها اکتفا می کنند و حکمیت مسابقه را پير مرد ۸۰ ساله بنام «آرتودونو وان» به عهده دارد كه در سال ۱۹۲۸ نیز حکمیت مسابقه آنها را به عهده داشت .

برای بخش و انتشار این مسابقه راديو تلویز يون های ۶۶ مملکت حاضر شده اند كه حصه بگيرند اين دو قهرمان بار اول از ۱۹ جون ۱۹۲۶ در مقابل ۴۲۰۰۰ تماشا چی مسابقه اجرا کرده اند كه در عين زمان جريان مسابقه آنها توسط امواج راديو به گوش مليون ها نفر شوقی بكس رسیده بود در آنوقت جولویز لقب (مبارد مان برنجی) كمانی کرده و ۱۷ كپ قهرمانی صاحب شده بود او حرکات بطی و بانتيجه و موثر داشت اما خيلى متكى به خود و هيچ توجه نداشت تا از خود دفاع كند و از همين سبب مشت محكم و راست (ميرسيا) و يا ماکس شملینگ از طرف چپ برای او مجال نداد تا بخود آيد و در روند دوم به عين صورت از طرف راست ضربه قوی خود را رسانيد كه در نتيجه جولویز به زمین افتاده بود . بعد تر جولویز اعتراف كرد كه مشت دوم كار او را ساخته بود زیرا بعد از آن ديگر نفهميده بود كه بارو يش چه واقعه رخ داده بود و در روند چهار همن

بعد از آنكه مليون ها نفر تماشا چی شوقی بكس دنيا با تمام علاقه و انتز ست مسابقه های اخير را تماشا كردند بعضی ها قهرمان آنرا جام قهرمانان همیشه و مسابقه آنها مسابقه قرن خواندند . از جمله اين قهرمانان ما از «روكي مرچيانو» همچنان از مسابقه تاريخی «جولویز» و «محمد علی كلی» و مسابقه فورمن و فرايز نام می بریم و بدین ترتيب خوانندگان را به چهل سال عقب يا گذشته دعوت می كنيم .

از چندین سال بدین طرف مردمانی گرد هم جمع شده و سازمانی ساخته اند كه قهرمانان رينگ و قديمی را كه بحال فراموشی بسر می بوند كشف کرده و دو باره معرفی نمايد یکی از تازه ترين كشمقيات آنها حريف های رينگ ۳۰ سال قبل كه در آن وقت آوازه کمی از قهرمانان امروز نداشتند بنام های جولویز و ماکس شملینگ كه آنها گو شنيدند تا اين د و حريف سر سخت را با وجود يكه پير شده اند دو باره با هم رو برو سازند اما بازی آنها فقط يك روز دوام ميكند . ماکس شملینگ فعلا ۹۶ سال دارد و جولویز ۶۳ بهار زندگی اش را گذر شتاند . البته تاريخ مسابقات بكسس شاهد است كه اين دو قهرمان از ده تا پانزده روند مسابقه ادامه

مسابقه باز هم از طرف راست ضربه محكم بوی رسیده بسود شملینگ سو كسر خون سرد باز هم افتخارات زياد تری كمانی كرد زیرا در روند های بعدی به حملات شديد تر دست نمی داد تا حريف از موقع استفاده كند در روند ۱۲ هر دو قهرمان ضربات شديدی بيك اثر رسا نيدده بودند اما لویز واضحا احساس خستگی ميگردد زیرا تا آن وقت هيچ گاه مسابقه آنها تا به اين اندازه دوام نکرده بود و از يك لحظه حساس شملینگ با يك ضربه او را بطرف ريسمان انداخت و در همان لحظه سه ضربه قوی از طرف راست به حريف رسانيد و لویز بی حرکت بزمین افتاده بود و دونووان از بالای سرش تابه ده حساب كرد جولویز دوام بعد از این شكست به همراي قهرمان مطلق جهان جك شتراك مسابقه داد و در روند سوم او را شكست داد و بعد از آن با شش حريف ديگر مسابقه داد كه آخرين نفر آن باز دو ك نام داشت . بعد از شكست دادن این شش قهرمان لقب قهرمان دنيائی را بخود گرفت اما به اعتراض شديد سيا هيوستان رو برو شد كه تا شملینگ را شكست نداده او را به صفت قهرمانی جهانسی نخواهند شناخت از همين سبب

زوندون

په آزاده هوا کبني دورزش نقش



له دی کبله چه په آزاده هوا کبني په کافي اندازه آکسيجن شته اودغه عنصر د ژوندانه په بيلو بيلو مرحلو کبني دارگو نيزم د پياوړي توب او غنملتيا دپاره يوه مهمه او ضروري ماده بلله کيږي که چيري دزده کړي اويا په نورو دورو کبني ټول ورزشي فعاليتونه په آزاده هوا کبني اجراشي يقين دی چه ډيري گټوري نتيجه به ورڅخه تر گوتو شي .

د ښوونې او روزنې په دوره کبني دښوونځيو او تربیوي مرکزونو ورڅيرمه ډگر څکه د ورزشي او فزيکي تمرينات دنورو ورزشونو په نسبت پوري مرکز گنل کيږي چه له يوي خوا څخه زده کوونکي او دورزش د تدريس لابتوارونو او درسي خونو ته نژدی پراته وي او له بلي خوا د ورزشي د بيلو بيلو حرکاتو او تمريناتو راپورونه ، ارقام ، اعداد او نور احصائيوي معلومات هم په ښه اړيني توگه ثبت کيدای شي .

په بلغاريا او د بالقان د حوزې په ځينو نورو هيوادونو کبني جمناسټيک او د آزاد تورنمنت زياتره پروگرامونه

داوړي ، دوبي او پسرلي په موسمونو کبني په آزاده هوا کبني تر سره کيږي خو د ژمي په موسم کبني د دغه راز فزيکي او جمناسټيکي ورزشونو د سرته رسولو دپاره خاص ترتيبات نيول شوي چه دهغو په جمله کبني جمناسټيکونه او ډيټوريمونه نه د ذکر وړ بلل کيږي . دورزشي او اتلتيکي تمريناتو

وروستيو څيړنو او تجربو وښودل چه نجوني د هلکانو په نسبت د جمناسټيک او په آزاد ډول د فزيکي حرکاتو د سر ته رسولو سره زياته مينه لري چه دادی د همدی اصل له مخی دنړی په يو زيات شمير هيوادونو کبني نجونو ته موقع ورکوله کيږي چه د بدن د ښکلا او دغو د تقويي او پياوړي توب په برخه کبني د جمناسټيکي لوبو څخه زياته استفاده وکړي .

په آزاده هوا کبني د جمناسټيک پرو گرام بايد چه معمولا په دوو ټيمو نواو شفتو نو کبني سر ته ورسيږي اوددغه مقصد دپاره دسهار

بيا د ماساژ ورکولو نه وروسته په ټاکلو تفريح ځايونو کبني استراحت کوي .

اوهم داوړي په موسم کبني په ملایمو اومعدني اوپو کبني دلمبلو او نورو تفريحي فعاليتو نو څخه زياتي او په زړه پوري استفادي کوي .

دنوموړي هيواد دورزشي ماهرانو

د تجربو له مخه غذايي رژيم دزده کړي په دورو کبني د ورزشکارانو

دغو د تقويي او غنملتيا سره څکه مرسته کولای شي چه په دغه وخت کبني د ورزشکارانو ارگونيزم په کافي اندازه انرژيو او کالوريو ته

اړتيا لري او دغه انرژي يوازي د غذايي رژيم له لاري لاس ته اړتلاي شي .

حقيقت دا دی چه جمناسټيکي تمرينات دنورو ورزشونو په نسبت

تسلسل او تعقيب ته زياته اړتيا لري خو هيرمونه شي چه دغه تسلسل

او تعقيب بايد هر وخت ديوه ټاکلي پروگرام او رژيم په چوکاټ کبني

تودو اوپو کبني ځان پر مينځي اوجرا او تر سره کړي شي .

اوه بجی او د مازيگر پنځه بجی غوره وختونه گنل کيږي . که چيري په آزاده هوا کبني دورزشي او

جمناسټيکي لوبو د بشپړولو نه وروسته ورزشکارانو ته يو يو گيلاس تودي شيدی برابرې شي گټوري نتيجه به ورڅخه تر گوتو شي .

دغه راز که چيري ورزشکاران د

ورزش او بدني روزنې د حرکاتو څخه وروسته په توده او همدغه اوبو باندي ځان پري منيځي ددغه کار څخه به هم په زړه پوري نتيجه

ترلاسه شي . په زياترو مواردو

کبني ماساژ هم د يوه ورزشکار د ارگونيزم او غړو د پياوړي توب او غنملتيا سره پوره مرسته کوي .

په بلغاريا کبني چه د چينو او کاريزونو په شکل په کافي اندازه معدني اوبه لري ورزشکارانو ته داسی شرايط شته دی چه د هغوبه سيوري کبني هر ورزشکار په معدني تودو اوپو کبني ځان پر مينځي اوجرا او تر سره کړي شي .



تشویش عصبی



چنین حال مشخص گمان میکند که بکدام مرض گرفتار است. بطور عموم این مرض تصویری بسوده و عواقب آن وخیم تر است، مریض سراسیمه شده گمان میکند که بکدام مرض دچار است و فوراً می میرد و سعی میکند که از یس مرض بگریزد ولی موفق نمیشود. در شفاخانه چنین شخصی رامی

بینیم که بر بستر نشسته سرش را بین دستان خرد پنهان میکند و از غایت خوف خود را اینطرف و آنطرف می شوراند. چیخ می زند از جای خود جست زده دیوانه و از بهر طرف میدوند، خواب ندارد بخوردن تشویق شده نمیتواند پرستاران و دکتران را محکم گرفته زاری میکند که ویرا از مرگ

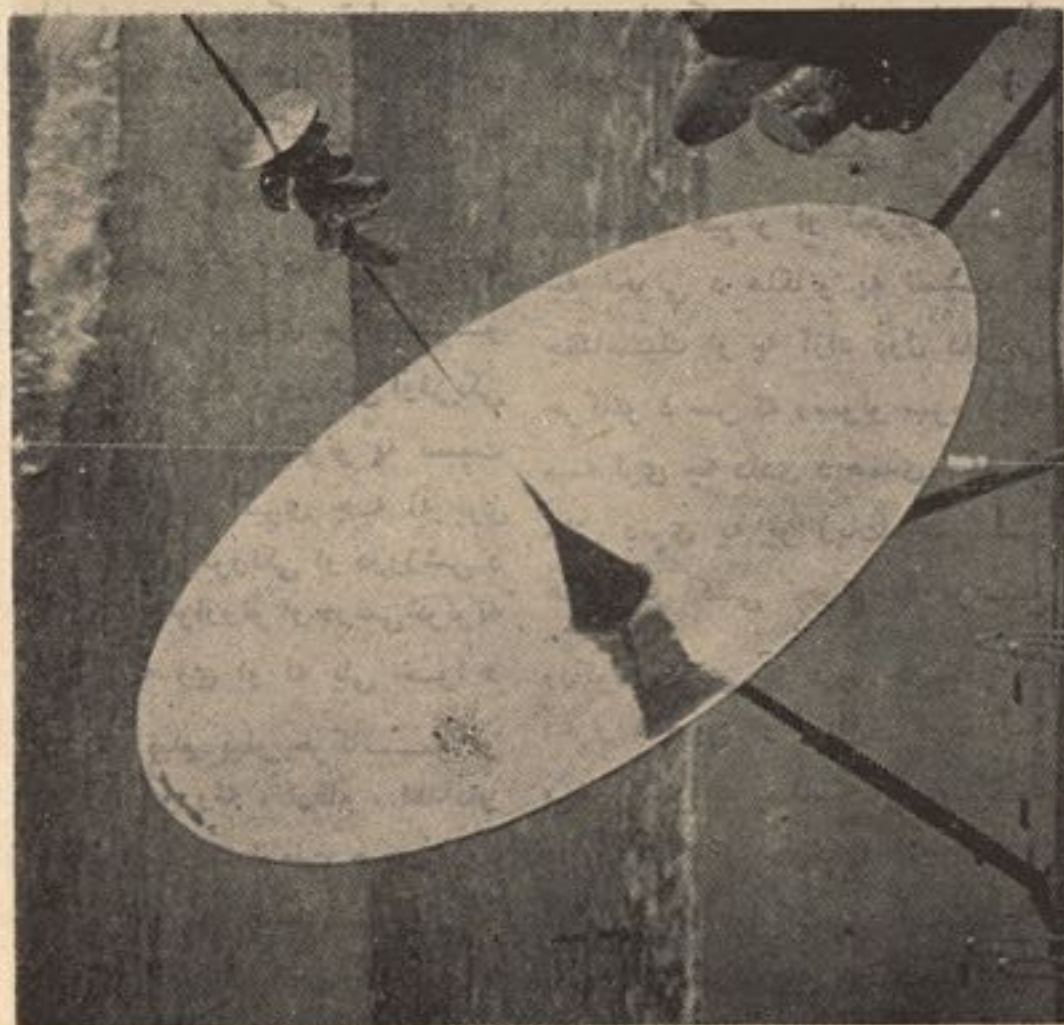
علایم مهم آن تشویش شده ید میباشد این مرض از تشویش فزیزیکی، ذهنی و احساساتی ید می آید کسانی که با آن مبتلا می با شد از عدم تمرکز دماغ، پریشانی افکار و خستگی شکایت میکنند. این اشخاص بسیا ر مضطرب و حساس میباشدند خواب ندارند.

هاضمه شان بخوبی کار نمیکند مر دمک چشم کلان میشود و دستها یشان میلرزد و گمان میکنند نفس شان بند میگردد و تصور میکنند که حلقوم شانرا کسی میفشارد. با آسانی سرا پا عرق میشوند چهره شان زرد - زود سرخ و زرد میگردد. هر گاه مرض زیاد گردد شخصیت بیمار بکلی در هم و بر هم میگردد در

نجات دهند. اما کسی موفق نمی شود که او را قانع سازد زیرا از یکطرف عقیده بسیار را سخ دارد و از طرف دیگر حرف کسی را نمی شنوند...

معلومات برای جوانان

استفاده از انرژی آفتاب



در اکثر ممالک جهان متخصصین و دانشمندان بدین فکر اند که هر چه بیشتر از نیرو و انرژی آفتاب استفاده اعظمی نمایند و ازین قوه در راه صلح استفاده کنند.

به همین منظور امروز صدم ها اختراع در زمینه های مختلف صورت گرفته است که همه از انرژی آفتاب استفاده شده است. موتریکه با انرژی آفتاب حرکت میکند، بطری ها ماه نور در آپولو و صدها وسیله دیگر. در عکس شما یک وسیله ساده را می بینید که با انرژی و شعاع آفتاب از آن کار گرفته میشود و این وسیله از یک فلز براق که قابلیت جذب و انعکاس قوی را دارد و معمولا از آن برای کباب نمودن گوشت و غیره استفاده می شود. این وسیله قابل انتقال بوده دارای وزن کم قوای پخت زیاد می باشد در اثر مزایای که دارد در اکثر خانه ها مخصوصا کسانی که برای تفریح و استراحت کنساز

دريا و پکنیک میروند از آن استفاده میشود. و از همین سبب است که این وسیله خریداران زیاد پیدا نموده است و اکثرا خریداران آن

توان

آیا واقعاً من شخص مغرور هستم

در جستجوی دوست

اینجانب محمد زبیر میخوام با علاقمندان آرت و مجسمه سازی مکاتبه نمایم .

آدرس - محمد زبیر متعلم صنف نهم لیسه خان آباد .

...

مایلم با کسانیکه علاقمند به جمع آوری کلکسیون مسکوکات قدیمی اند مکاتبه کنم .

...

آدرس - جمیله متعلمه صنف یازدهم لیسه مهری هرات .

...

آرزوی مکاتبه را با خواهران خویش که در قسمت ادبیات افغانستان علاقمند باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

آدرس - ماری متعلمه صنف هفتم لیسه آریا نا .

...

من به هنر عکاسی علاقه دارم آنانیکه به این رشته علاقه و معلومات داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

کابل - نجیب الله متعلم صنف نهم لیسه حبیبیه .

...

آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در قسمت جمع آوری جیک قطعه و دستمال کاغذی علاقمند اند دارم . آدرس - نادره از لیسه ملالی .

...

به موسیقی علاقه داشته و هم‌نا اندازه به این هنر دسترسی دارم . کسانیکه به این هنر علاقمند هستند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد نبی - متعلم صنف نهم محمود طرزی .

...

میخوام در قسمت فلم برداری و سینما توگرافی معلومات حاصل کنم کسانیکه به هنر علاقه دارند و هم معلومات دارند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

کابل - محمد فاروق از لیسه نادره .

شود که آنها مرا شخصی خود خواه و مغرور تصور کنند .

اما من تمام این ها را رد میکنم بدین معنی که من امروز میخوام آن همه خرافات و سنن غیر ملی و

خرافی را که بکلی منکر بوده بر تمام آنها خط بطلان میکشیم و تمام بدبختی ها و بیچارگی های گذشته را فراموش میکنم تصور نکنید که گذشته خود را فراموش

میکم بلکه يك قسمت از زندگی گذشته خود را میخوام از پیاد ببرم گذشته ای که نباید انسان بر آن نام زندگی گذاشت حالا که

میخوام مرد موفق باشم اطرافیا نم مرا سرزنش میکنند و بر من صدها تهمت ناروا می بندند

پارها گذشته مرا بیاد میاورند که چه پسر فقیر بودم هیچکس به من اعتنا نداشت روزها و شب

هاشکم گرسنه بخواب میرفتم و میگفتند این ما بودیم که تن برهنه ات را (پت) و شکم گرسنه ات را سیر نمودیم حالا که صاحب يك خانه و موتر شده ای آن روزها را فراموش میکنی .

برایشان چه جواب بدهم ؟ آیا این ها نبودند که بخاطریک

لقمه نان که به من می دادند آنقدر برایشان کار می کردم که بعضی

اوقات ضعف مینمودم آیا اینها نبودند که مانع رفتن من به مکتب میشدند و برای اینکه کارهای خانه را انجام داده باشم دو سال از بهترین ایام زندگانی خود را از دست دادم .

امروز که به نیروی تحصیل و

همت تو انستم برای خود کسی شوم چرا اینها چشم دیده ندارند

و همیشه گذشته مرا بیاد می آورند ؟ امروز که به گفته آنها اعتنای نمیکنم آیا واقعا من شخصی مغرور و خودخواهی هستم ؟

شما بگوئید آیا واقعا من چنین شخصی هستم :

بوده است .

خیر - من نمی خواهم که آن جوان ده سال قبل باشم امروز که تحصیل نموده ام و دانش آموخته ام میخوام برای خود کسی باشم



چقدر قناعت و به این اندک خود را دل خوش ساختن .

من نمی خواهم که آدم خود خواه و مغرور باشم و تصور میکنم که چنین انسانی نباشم .

ولی اطرافیانم همه مرا به این صفت متصف میسازند. آیا واقعا من اینطور ؟ فکر من میکنم که چنین نباشم. حسادت اطرافیانم باعث

بر من نخندید و مرا بی تر بیت

تصور نکنید این سرشمت من است و به آن اعتقاد و ایمان دارم میدانم که چکار میکنم و میدانم که آینده من بدان بستگی دارد . آینده که امید آن تازه برای من شروع شده

آینده روشن ، روشن به مانند آفتاب و روش منتر از هر چیز .

آخ ، که چه تفاوتها در میان افکار ما وجود دارد و این تفاوتها چقدر باهم فاصله دارند .

من پسر غریبی هستم مانند صد ها و هزار ها پسران غریب خانواد

های مان . - بلی غربت و بیچارگی را از همان آوان کودکی آموختم، کوچه های تنگ و تاریک و پر از گندگی و کثافت را بیاد دارم که ما در آنجا

زندگی میکردیم و بیاد دارم که به چه شکلی زمستان ها از کوچه ها میگذشتیم تا خود را به یگانه دکان محل برسانم و ...

ولی امروز چه ؟ آیا امروز هم آن احمد ده سال قبل باشم ، خیر نمی خواهم .

چه مسخره و خنده آور است که انسان با وجود تحصیل کردن و آموختن و گرفتن و تخصص باز هم همان انسانی باشد که در گذشته

مودبرای جوانان



تازه ترین مود لباس برای جوانان که سن شان در بین ۲۰ و ۳۰ میباشد .

آنانیکه علاقمند مود اند و درین قسمت سلیقه بخصوص دارند شاید ازین نوع طرح و دوخت بیشتر خوششان بیاید .

لبا سیکه شما در عکس می بینید تکه آن از جنسی پشمی نازک بوده و دارای رنگ خاکستری

(گره) میباشد . معمولا این نوع تکه ها دارای رنگ روشن بوده و اگر رنگ تاریک آنرا انتخاب کنید

برای شب لباس مناسب خواهد بود . بهر حال بسته به میل شماست .

به آنانیکه میخوانند کودکشان سالم و بانشاط باشد



های خون بصورت نورمال بدوران خود ادامه داده از جمع شدن آن واز گیودی آن جلوگیری بعمل می آید.

اگر میخواهید کودکتان زود کلان شود برای دوهفته سه مرتبه آب برنج بدهید چون آب مذکور دارای ویتامین و پروتئین کافی بوده برای رشد و نمو استخوان ها کمک می نماید.

البته هر مرتبه به مقدار یکقاشق و یادوقاشق جایغوری کافی است .

فرستنده میرمن کریمه (اگیبری)

اگر میخواهید طفل شما صحت مند باشد باید آنرا هفته دو مرتبه غسل به آب شیر گرم بدهید و کوشش کنید که طفلتان را در مدت تقریباً سه دقیقه به ورت طبیعی در بین آب نگهدارید تا خود آب بازی کند.

اگر میخواهید طفلتان بصورت سالم رشد و نمو کند او را هرگز در بین قنداق نه پیچید این عمل باعث میشود که طفل بصورت طبیعی و حالت عادی بزرگ شده از کجی استخوان های پاها و دست های آن جلوگیری بعمل می آید و هم این که نه پیچیدن طفل در قنداق شریان

پاسخ به نامه ها

برادر عزیزم ، ن از کارته پروان.

نامه تانرا که حاوی مشکلات که از یکسال گریبان گیر تان شده گرفتیم باکمال تاسف باید عرض شود که ما از رهنمایی این گونه مشکلات عاجزیم و شما میتوانید نزد داکتر متخصص مراجعه کنید .

...

شاهلی نورالله ، ن از شاه شهبه:

برای جلوگیری از ریزش مو باید گفته شود که شما از استعمال هر نوع شامپو خودداری کنید و دیگر این که شما در نامه تلگراف داده بودید که :

(دندان هایم زرد شده با استفاده از هر نوع کریم زردی آن کم نمی شود)

باید به حضور شما عرض شود که کشیدن سگرت زیاد باعث می گردد تا زردی دندان ها از بین نرود .

...

دوست عزیز میرمن فاطمه (احمدی):

در مورد مشکل تان باید بگویم که شما از همه زیادتر باید متوجه حرکات طفل تان بوده و چیزهای مورد ضرورت آنرا در اختیارش قرار دهید . البته با دقت نظر گرفتن شرایط و تغییر آب و هوا امکان دارد که تشناب برای کودکتان ضرر برساند .

سلامت باشید



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

چیدن میز مخصوص دختران



یکی از کارهای ساده و در عین زمان جالب و بدون زحمت، چیدن میز است . معمولاً دختر های بیسن و سال ۱۶ و ۲۰ این کار را به عهده می گیرند که از این ناحیه هم کمکی به مادرشان میشود و هم چیز جدیدی را طرح و ابتکار کرده و در عین زمان سرگرمی برای خود فراهم می سازند .

در چیدن سرویس غذا خوری باید دقت زیاد به خرج داده شود و همه چیز باید بر طبق معمول یکرنگ و باشکاف ها و گارد و پنجه از نقطه نظر رنگ هم آهنگ باشد . در چیدن میز باید هیچ چیز فراموش نشده و گذاشتن گارد و پنجه و گذاشتن بشقاب و دستمال بر طرز زیبایی آن می افزاید انتخاب کردن رنگ ظروف و طرز گذاشتن آن در الماری و یا هنگام غذا خوردن بروی میز مربوطه به ذوق و سلیقه ای خود شماست . در انتخاب ظروف باید کوشش شود که رنگ آن ها روشن بوده و متناسب به رنگ اتاق و میز غذا خوری باشد .

من خواهری دارم که آرایش را خوش دارد

متصدی محترم صفحه:

(صدای مرا از نوآباد قلعه شاده بشنو پس
چندین مرتبه خواستم تا نامه ای برایتان بنویسم
و مشکلات خواهرم را باشما در میان بگذارم
ولی فرصت مساعد نبود و وقت اجازه ایسن
کاررانی داد تا بالاخره موفق شدم وقت پیدا
کنم و نامه ای برایتان بنویسم .

من خواهری دارم که ۲۱ ساله است در یکی
از دفاتر رسمی مشغول کار میباشد و تا آنجا که سنتش
تقاضا میکند به آرایش صورت علاقه مند است و

او خوش دارد که موهایش را آراسته بسازد ولی
باید بگویم که پدرم سخت در صداست تا
از این کارش ممانعت کند البته خواهرم
نمیخواهد که هر روز صورتش را بباراید و خود را
مثل گدی درست کند او در این قسمت از حد
متعادل قدم فراتر نمیگذارد ولی با این هم
پدرم از اینکار خوشش نمی آید.

خواهرم چند روز قبل موهایش را با بیگودی بیچیده
بود من هر چند برای خواهرم مگفتم قبول نکرد
گفتم .

(من دلم میخواهد تاچه وقت از سخنان
شما اطاعت کنم حالا خودم جوانم بز رنگ
شده ام اختیار م دارم و در این مورد می فهمم
که چگونه تاچه حد آرایش کنم .)

وقتی خواهرم این سخنان را گفت من هم
خاموش ماندم راستی که حق به جانب هم
است . ولی پدرم به مجرد دیدن فوری او را
مجبور ساخت که موهایش را صاف کند
و در این جا بود که فاجعه شروع

گردید پدرم با لجاجت و یکد ندگی خاصی او را
مجبور ساخت که موهایش را صاف کند و
خواهرم با لجش زیادتیر این کارها را
میکند .

من نمیدانم چه کنم . پدرم همیشه به کار های
دخترانش کار دارد دخالت می کند مثلا
می گوید .

(چرا دامنت کوتاه است؟ چرا پیرا هنت
کوتاه است؟ چرا ناوقت به خانه آمدی . . . ؟
چرا فلان کردی و چرا بسمان کردی .)

لطفا شما بدین پدرها نصیحتی بکنید و برای
شان بفهمانید که این گونه دخالت کردن
هرا در خود در مقابل زن و فرزند خود کمتر
بسازند .

شریفة از نوآباد قلعه شاده

بروز چمیلکی های صورت شان عمیق تر
میشود سن شان پخته تر میگردد و مو های
شان سپید .

و دیگر این که سخت گیری نکنید در مو رد
دختران زیاد پرسو و پال نکنید زیاد آنهارا
تحت فشار قرار ندهید و در پایان باید به عرض
تان برسانم که روز بروز بر تعداد دخترهای
مجرد و پسر های مجرد افزوده میشود و تعداد
(خانه مانده) پسران و دختران زیاد میگرد
و بالاخره همه پدر و پسرهای بی زنی مبتلا
گردیده تا آخر زندگی می سوزند و
می سازند .

ف. ش. ازگارتی نو
صفحة ۱۵

بی اعتنایی جوانان تحصیل کرده در مورد ازدواج

من ۳۵ ساله ام و از تنهایی رنج میبرم

برود . و او این طور به نامه اش ادا م
میدهد .

من پسر دختری ۳۵ ساله ای هستم که
تقریبا ۱۳ سال قبل از مکتب فارغ شده ام
و اکنون معلم یکی از مکاتیب شهری ام
او مینویسد :

« من در صنف برای همه توصیه میکنم که در
مورد خواستگاری خود سختگیری شدید و بیجا
نکنند و همینکه احساس کردند مردی میتواند
وسایل آسایش و خوشبختی شانرا فراهم
کند جواب مساعد بدهند و فوری حلقه نامزدی
را به انگشتان بنما یند .

شاید دخترها در سنین جوانی در دوران
بلوغ به این چیزها توجه نمانند و با حرکات
دخترانه و غرور همیشه پشت پایه همه چیز
بزنند ولی وقتی به سن و سال من رسیدند
متوجه خواهند شد که بسیار دیر شده است
و در آن زمانست که به اصطلاح سنگی نمی رانند که
به سرشان بزنند از من نصیحت برای دختران
این است که نگذارند مرد پیری به سر و صورت
شان سایه الگند و بی شو هری آنهارا رنج
دهد .

این دختر ۳۵ ساله با اندوه فراوان برای
مأمی نویسد :

البته من در مورد خواستگارانم مثل دختران
۱۶ ساله و ۱۷ ساله سختگیری نمی کردم بلکه
عقیده داشتم که تحصیلاتم کامل شود خود م

به اندازه پخته شوم که بتوانم از عهده همه
مشکلات سخت خانوادگی بیرون شوم و بعدا
در این صورت میتوانم با پسری موافقت کنم اما
وقتی چشم کشودم که (چای است و چو لا
درک ندارد) روزها می نشستم تا کسی بیاید
بنام خواستگار دروازه منزل را بزند و یا کسی
لااقل نامه عاشقانه برایم بنویسد ولی افسوس
که هیچ کس نیامد حالا من سالها ست که تنها
زندگی میکنم یا رتمانی گریه کرده ام و تنهای

تنهایی من وقتی جوانانی را می بینم که تشکیل
داده اند ، با آن همه گرمی و صفا می بینم دلم
در میگیرد . . . میسوزم و می سازم . . . و قفسی
همکارانم را می بینم وقتی هم صنفانم را می بینم
که راجع به شوهران شان و فرزندانشان با علاقه و
عشق گپ میزنند بغض شدیدی گلویم را
می فشارد . . . آژمن که دیگر گذشته است ولی
دختران جوان باید بدانند که تنها ماندم
در سال های بعد از ۳۰ و ۳۵ سخت و
دردناک و غیر قابل تحمل است از من
نصیحت که زود شوهر کنید البته با دقت و با توجه
به شخصیت و خوبی مرد و عمر تا تراهنر
نریدید .

به همین ترتیب برای پسر های جوان
باید گفته شود که در سنین ۲۸ الی ۳۰ ازدواج
کنند که دیگر دوران جوانی با گذشتنی نیست روز

این حقیقتی است که یکزن و یک مرد . . . در سنین کمبالت و پیری رنج تنهایی را با شدت
هر چه بیشتر احساس میکند و بی مونس و بی همدمی آزارش میدهد .
این حقیقتی است که سختگیری های بی مورد و نامعقول خانواده ها و توقع بیجای
جوانان موجب میگردد که بر تعداد مجرد ها روز بروز افزوده شود .

دختر جان ! این قدر در انتخاب شو هر
سختگیری های بیجا نکنید!
پسر جان ! اینقدر در انتخاب همسرتان
نشان ندهید و این قدر دخترهای را که
ممکن است برای همسری شما مناسب باشد
با شرایط عجیب و غریب تان فراری ندهید!

چرا میوه های جوانی کنید .
چرا قدم بگذارید به عالم زیبایی (مادر ها)
نمی گذارید ؟ چرا وارد دنیای پر شکوه
پدرها نمیشوید؟ چرا تاکنون مجرد مانده اید؟
و چرا میگذارید که روز بروز تعداد مجردها
بالاتر برود و بر تعداد آن ها افزوده
شود .

بگذار فوق را از خلال نامه دختری گرفتیم
که تقریبا ۳۵ سال عمر داشته و با غم و اندوه و آه
و افسوس مکتوبی برای ما نوشته و خواسته
است که دختران و پسران از موقع استفاده کنند
و نگذارند که سالهای عزیز عمرشان به هدر



پسر دختری برای
همه نصیحت میکند

شرح جدول

از تاریخ چه میدانید

این قصه تاریخی بکدام دو شخصیت تاریخی کشور ما تعلق میگیرد؟

(... بر بالای کوشکی در چهاردری نشسته بود پیاغ هزار درخت روی با دانشمند کرد و گفت من از این چهار در از کدام در بیرون خواهم رفت حکم کن و اختیار آن بر پاره کاغذ نویس و درز پر نهالی من نه و این هر چهار در راه گذر داشت ، دانشمند اسطراب خواست و ارتفاع بگیرد و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد ، امیر گفت حکم کردی گفت کردم امیر بفرمود تا کننده و تیشه و بیل آوردند بر دیواری که بجانب مشرق است دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت و گفت آن کاغذ پاره بیاوردند ، دانشمند بروی نوشته بود که از این چهار در هیچ بیرون نشود بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود ...)

افقی :

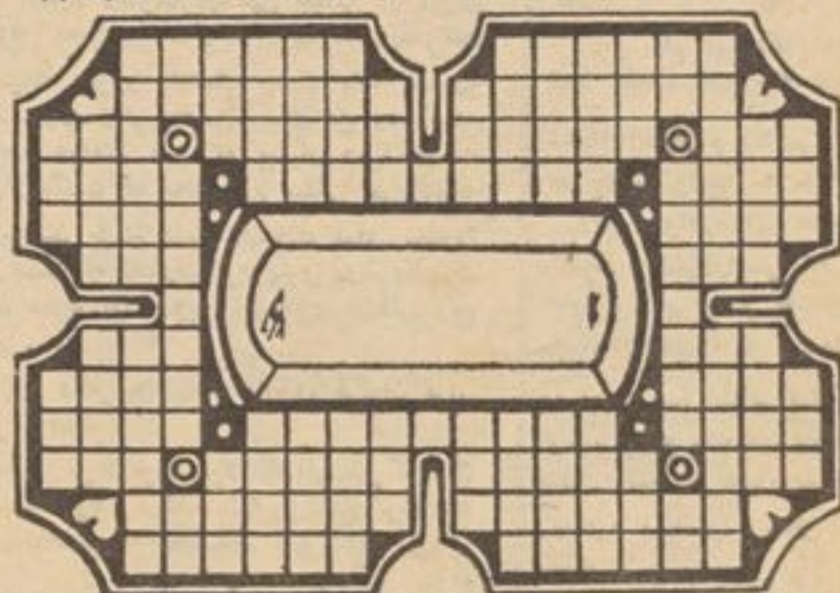
- ۱- تکامل یافته (معکوس) اجنبی ها با تکرار حرف سوم ۲ -
- وقت گل و سبزه و کشت و کار - از گلهای زیبا ۳ - از موجودات بجه تر سانک معکوسش روانشناس مشهور و نامی اطریشی است .
- حتما مشکلی پیش آمده که چنین است - مادر باران ۴ - از لبنیات است (معکوس سب) بهمت اینها و رهبری قائد محبوب ما بود که رژیم جمهوری در مملکت استقرار یافت - از رنگها نیکه منسوب به یکی از اعضای داخلی است ۵ - با حذف آخر کمانگیر معروف - انتخابات وکیل باینست .
- ۶ - نزدیکی - عدد یست ۷ - ۸ - متاع و کالا - اینرا هم عساکرمی روند ۹ - نژاد روس ها - قانون چنگیزی ۱۰ - باشد - هم اکنون پیش روی تان قرارداد - قروتش را در تلك بدهند .
- ۱۱ - همچنین دایمی کاسه - بشما تبریک باشد - از آثار بهار هر اسب ۱۲ - شهر آسیائی وارو پائی - پایتختی در قاره افریقا
- ۱۳ - مطیع و آرام (معکوس سس) نشر شده .

کتاب شناسی :

بگوید :

طاهر بن حسین، حسن بن زید، نام نویسنده گان کتب زیر را
 یعقوب بن لیث ، اسد بن عبدالله معرفی کنید :
 البتگین ، قطب الدین محمد ، المجستی ، امید دهقان ، آشتی
 موسس کدام سلسله از دولت ناپدید ، ندای جنگل ، هفت حصار
 گذشته تاریخی بوده اند . سیاست نامه ، الهی نامه ، مذهب
 سال تاسیس سلسله آنها را نیز بشر ، و مکرران ، خوشه های
 بنویسید .
 خشم

۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳

مرتب: مهره جلیقه تاشه

عمودی :

- ۱ - خاصیت کارد تیز - از ظروف ساخته شده از شاخه ۲
- لوا - اینرا هم با ماهی می خورند ۳ - از اصطلاحات ادبی - بی خبری - از آنطرف خاموش بر بد اینهم از پلها نیست که برایش ترانه ساخته اند - پساو ندیست ۵ - سرای مهر و کین بدون حرف آخر همه آنرا بپوشا نند ۶ - مرکز چه شده یکی از ولایات - طرف وجهت ۷ - بی باکی - حتم از پیاست که دل از عاشق برده است :
- نمایشنامه معکوسش - مجسمه زیبایی ۹ - ترمیم قالین - بچه ها توپ را میدهند ۱۰ - ۱۱ - جایش ویرانه است - خر بوزه نارس ۱۲ - مدل و نمونه مهار کنند اسب ۱۳ - معکوسش قسمتی از دست است .
- تازه و نو ۱۴ - ساده - زیادت ۱۵ - پایتختی است در ارو پا - دانائی ۱۶ - جنس مردان - از چیزها مورد پسند مردم ما - میوه ۱۷ - نرمه گوش - یکی از ماه های ارو پائی است .
- ۱۸ گویند که از حرکت پدید آید - مرکز است و خوردنی ۱۹ از وسایل حمل و نقل شکنجه و عذات .

بد نیست بدانید

نفوس جهان طبق آخرین راپور ملل متحد .
 نفوس جهان به ۳ میلیارد و ۷۸۲ میلیون نفر رسیده است .
 پر نفوس ترین ممالک جهان چین کمو نیست است که (۸۰۰) میلیون نفر نفوسی دارد .
 پس از چین هندوستان دارای ۵۶۳ میلیون نفر ، اتحاد شوروی دارای ۲۴۸ میلیون نفر ، ایالات متحده امریکا دارای ۲۰۸ میلیون اندو نیز یا دارای ۱۲۱ میلیون ، جاپان دارای ۱۰۵ میلیون نفر ، برازیل دارای ۹۸ میلیون ، آلمان غربی دارای ۶۱ میلیون ، بتگله دیشی دارای (۶۰) میلیون و نیجر یه دارای (۵۵) میلیون نفوس می باشند .

پوشیدن جورابهای زیبا و

شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکند بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشود .
 برای یک نفر از جمله کسانی که موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند بحکم قرعه یک سیت جوراب اسپ نشان

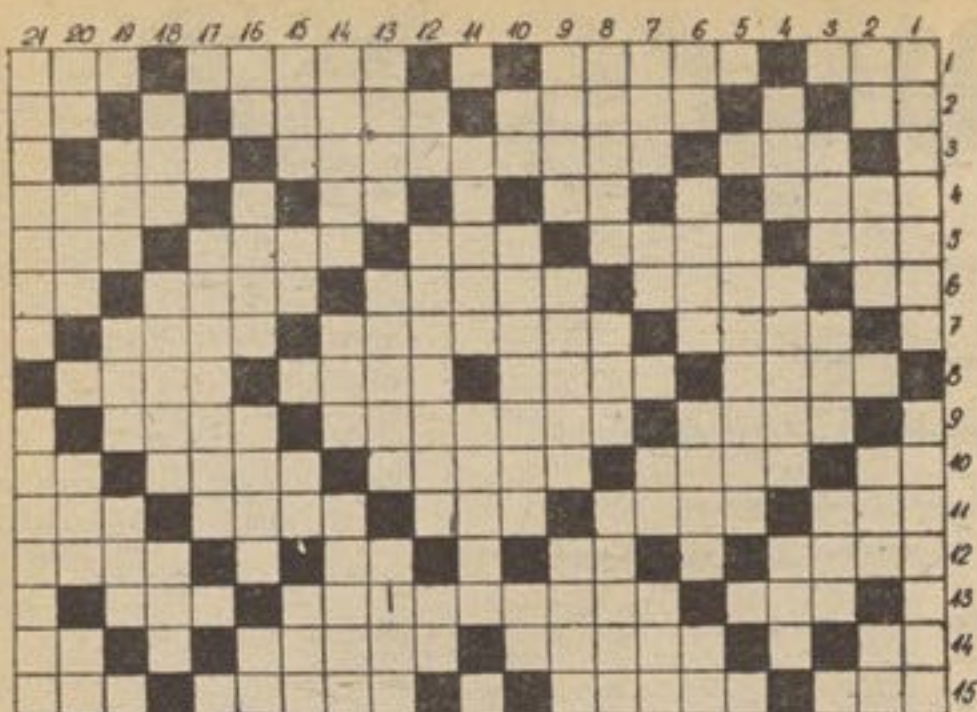


HORSE-BRAND-SOCKS.

جایزه داده خواهد شد .

ژوندون

جدول کلمات متقاطع



افقی :

- ۱ - يك حرف دری - جمع تجربه - کورس بزرگسا لان - به معمار گویند .
- ۲ - عمر - ولسوا لی ۱ ست در فاریاب - کفایت کردن - از آنطرف اعضای بدن .
- ۳ - خود بینای مردم - از هنر پیشه های سینمای غرب - بختن .
- ۴ - يك نوع گاز - ضمیر مفرد غایب - مردم بریده - از اصناف کارگران (معکوس)
- ۵ - سوهان بی پایان - عالم نیست - نام یکی از فلم های هندی معکوسش حلال نیست - ... ما به سعادت است .
- ۶ - زیاد نیست - تکرار يك حرف - نام منطقه ایست در بکتیا از آنطرف از خورا که باب است - پدر میگفت یوسف اینقدر
- ۷ - ناهید بی پا - اسم دریائست در کشور - از حبوبات خوشبو .
- ۸ - شادی (پشتو) - عبادت میکند - وسایل ترا نسبو رتی که در کشور ما نیست - به تعمیرات هم شکل گویند .
- ۹ - بدون قروت چندان مزه دار نیست - کلمه بی معنی - مرتبش از حیوانات يك سلو لی است .
- ۱۰ - استادان (پشتو) - کم نیست - شهر های سیر حدی - آنکه می آموزاند - مرکز یکی از کشورهای ارو پائی .
- ۱۱ - در جاکت بکار رفته - تریاک بی پایان - بلی را گویند - معکوسش مثل ومانند - آمد رمضان نه صاف داریم و نه ...
- ۱۲ - نصف نام یکی از هنر پیشه های هند - در حیوانات بجوئید - از سلاحهای تباه کن - مجرای آب از يك مانع (بصورت محلی) .
- ۱۳ - با سگرت همراه است - هنر پیشه فلم سیار تا کوسس بسته نیست .
- ۱۴ - مادر عربی - مسلمانان ... یکدیگر اند - نام هنر پیشه فلم داغ - ... بامیان مشهور است . ۱۵ - از درخت های میوه دار یکی از اسمای خداوند (ج) - مرتبش از بین بردن و حذف کردن است معکوسش آرد است .

عمودی :

- ۱ - قهرمان سابق شطرنج جهان - ملزم ناهق ... را رد می کند .
- ۲ - از معکوسش آب بجوئید - از آنطرف خوانده شود از میوه های مناطق حاره است . از حیوانات مضر - ضمیر برای جمع متکلم
- ۳ - ... را با تیشه کنیدی بی حیا از ... - از جمله میوه جات از اعداد دو رقمی بحرف -
- ۴ - از میوه جات - اگر آخرش نمیبود ماه سوم عسوی میشد برای تقویه زمین بکار می رود .
- ۵ - استقرار ... خواست درین اکثریت مردم بود - ... جهد به خاطر اعتلای کشور وظیفه هر فرد وطن پرست است - استفاده از میوه جات در وقت ...
- ۶ - مفید نیست - کمک و معاونت در میان کباب جستجو کنید ...
- ۷ - اگر مرتب شود راه پشتو میشود ...
- ۸ - معکوسش اسم اشعه است - معکوس کنید بکه انگلیسی میشود - درک جمع شود .
- ۹ - شهر یست در شوروی - تلیک - تیره و تارک .
- ۱۰ - ترانسپورت شهری - نام فلمیست که راجیش کهنه در آن بدو رول ظاهر شده - درد بسی انجام .

- ۱۱ - از جمله سبزیجات - پایتخت کشور یست در اروپائی شرقی .
- ۱۲ - ناک بی ریشه - جزیرۀ ایست که قوای فاشنیزم در آن شکست خورد - از نیشکر بدست میاید .
- ۱۳ - نام است - مرتبش کبوتر شود - شهر عربی -
- ۱۴ - اگر آخرش را حذف کنید کاکای تان میشود - خواندن وظیفه هر متعلم است - خانه کعبه از ... مقدسه است .
- ۱۵ - از گلها بجوئید - کوتان نیست - با خودش سر و کار دارید - از آنطرف زیستن .
- ۱۶ - پیشنهاد فرنگی - می نوشید - امت بی اول - خطا -
- ۱۷ - دوست خدا معنی دارد -
- ۱۸ - پیوست و ارتباط - تبریک گفتن (معکوسش) - بوجی و یا پوری را گویند .
- ۱۹ - از اجزای گل - نام قدیم هرات - معمولا زلزله در عمارت بوجود میاورد .
- ۲۰ - مقابل ماده - بچه انگلیسی (معکوس پا یتخت يك کشور اروپایی - صبر تلخ است ولیکن ...
- ۱۱ - ... معادن بنیه مالی کشور را مستحکم میسازد - اگر . ن . به آخر آن علاوه شود يك کشور بزرگ آسیای است .

این مجلات به کجا نشر میشود

- ادب ، علم و فن ، افغان طبسی مجله ، کر نه ، پیام حق شرعیات میرمن ، ورمه ، اوقاف ننکرها ، آریانا ، قضاء .
- سال تاسیس این روز نا مه هارا بنویسید .
- انیس - سنائی ، پروان ، فاریاب دیوه ، اتفاق اسلام . کندز ، ننکرها این آژانس ها بکدام يك از ممالک مربوط است .
- تاس ، سینهو ، فرانس پر س ، ریوتر ، پارس ، یونا یتسد پر س ، دی بی آ .

مردی با نقاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر هامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرخانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حقیقه استیشن های ریل به امانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در انای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

درد دفتر کار دیک دونفر در طول شب بدون آنکه بخواب روند، شب زنده داری کردند تا اینکه ساعت چار صبح را نشان داد. الک بر ای بیستمین بار به اداره پو لیس رفت و برای بیستمین بار از آنجا بر گشت ایلا بنت با تردد و لا چاری سعی مینمود به خوا هش دیک عمل نماید و تصمیم داشت صفحه کتاب را بپهوده ورق بزند. ساعتها خودش را سرگرم خواندن کتاب نشان داد، ولی حتی یک صفحه کتاب را هم به درستی نخوانده بود. آهی کشیده کتاب را بیک سو گذاشت. دستها را بهم گره کرده به ساعت نگاه نمود و از جوشا پرود پرسید: شما باور میکنید که او به گلاستر رسیده باشد؟

جوشا مطمئنانه پاسخ داد: آری به یقین حال در گلاستر است. د و مردیست که می تواند هر کاری را موفقانه انجام دهد. او از جنس اصیل پو لیس های جنا بی میباشد و هیچ چیزی مانع رسیدن دیک به هدف نمی شود.

ایلا بنت کتاب را دو باره برداشته با فکر پریشان مشغول مطالعه آن شد و ضمنا از جوشا پرسید: شما در اطراف مو تر پو لیس چیزی نشنیده اید؟ الک دیروز شام برای من چیز های در باره آن حکایت کرد. اما ازان وقت به بعد دیگر الک هیچ حرفی ازان نزد.

جوشا پرود لبهای خشکیده خود را بانوک زبان ترکرد و پاسخ داد: او، مو تر صحیح و سالم گذشت جوشا نخواست از حادثاتی که به دو مو تر پولیس در حوضه نپو بوری و ری دینک رخداد وطی این واقعات سه تن از افراد پولیس به اثر بر خورد با مین کشته شده بودند، به ایلا بنت حرفی بزند. و همچنان به ایلا نگفت که یک موتور سا یکلک سوار که از سو یدن آمده، گفته است که مو تر دیک را در راه ندیده است.

ایلا در حالیکه از شدت ناراحتی میلرزید اظهار داشت: اشخاص ترسنا کسی هستند! وحشتناکند! آقای براد، اصلا چگونه

که این موضوع در روز نامه هامر به چاپ رسیده است. جانسن روز نامه را به دست براد داد.

- بلی، در اینجا راجع به ماجرا نوشته اند. احتمالا وایت بی جریان رافاش کرده است. - تصور می کنم سلینسکی که شستن فیلمها شغلش است عامل آن اتفاق باشد. آیا این حقیقت دارد که رای محکوم به اعدام شده است.

براد با اشاره سر حرف او را تایید کرد.

جانسن با صدای گرفته اظهار نمود: چقدر وحشتناک است! خدا را شکر که بموقع خبر شدند. آقای براد، امید وارم به ماد موازل ایلابنت از زبان من بگویند که آنها می توانند از تمام جایداد و کلیه هستی و دارایی من در راه نجات جان برادرش و اثبات بی گناهی وی استفاده کنند. تا جاییکه من تصور مینمایم غالبا التوای حکم اعدام و تجدید نظر بر حکم محکمه را میتوان حاصل داشت؟ اگر من در راه نجات رای تا این حد رسیده، در آنصورت لازمست ورزیده ترین و کیل دعوای شهر را برای دفاع از او استخدام کرد.

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند. چرا به درون نمی آید و شخصا با وی صحبت نمی کنید؟ جانسن تعجب کرده پرسید: اینجا هست؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید، لطفا داخل شوید. ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند.

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هر دو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت: ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای و حکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد اظهار کرد: من نمیدانستم

یک چنین باند خطرناک تشکیل شده است؟ آقای جوشا براد، سیگار نازک و درازش را دود میکرد، نخست دود را از ذهنش بیرون فرستاده و آنگاه بصحبت پرداخت: لی ترسم که من خودم پدربقه نباشم. شنیدن این مطلب باعث تعجب فراوان ایلا شده پرسید: شما؟ جوشا براد با سر اشاره کرد: بلی من باورم نمیشد که او یک روزی اینقدر آدم خطرناک بشود. اما امروز متاسفانه برخلاف توقع چنین مردی شده است.

طوری جلوه مینمود که مایل نیست حالا بگوید جریان از چه قرار می باشد. درست در همین لحظه صدای زنگ دروازه شنیده شد و جوشا براد تصور نمود که شاید الکلید اتاق را فراموش کرده و نمیتواند دروازه را خودش باز کند. بنابراین از جای بلند شده و طرف دروازه رفت. اما الکلید پشت دروازه نبود. - از ملاقات بی وقت خود باشما معذرت میخواهم. شما آقای براد هستید؟

خوب پس شما میدانید که...؟ وحشت انگیز است. وحشت انگیز! من نمی توانم باور کنم. جانسن یک شماره قات شده روزنامه را از جیب خود بیرون آورد و عنوان آنرا امروز نمود و چنان نشان میداد که میخواهد از محتویات آن اطمینان خودش را تکرار حاصل کند.

براد اظهار کرد: من نمیدانستم



متأثر شدم . بوضع وحشتناکی
تأثر برای من دست داده است .
من آمده ام تا اگر بتوانم شمارا
دلگیری کنم و اگر ممکن باشد بشما
درواه نجات رای کمک شوم ؟

بنت سرش را تکان داده ، قطرات
اشکی را که در چشمهایش دور
میخورد ، بعنوان تشکر و حقشناسی
از لطف جانسن فرو ریخت .
ایلا در جوابش اظهار داشت :

آقای جانسن ، شما نهایت لطف
و محبت دارید . شما برای رای
بسیار توجه داشته اید و انسیکتر
الک هم به من گفتند که شما
می خواستید به رای کاری در شرکت
خود بدهید .
جانسن سرش را تکان داده ، در
پاسخ گفت : این کار من قابل یادآوری
نیست . من رای را همیشه دوست
داشته ام . اولیاقت و استعداد
فوق العاده دارد . اگر ما بتوانیم او را
ازین مشالفت برهانم در آنصورت
باید کاری کرد که بزودی سر پای
خودش بیایستد - پدر شما ازین
ماجرا اطلاع دارد ؟

- نی ، خدا را شکر که بی خبر
است ! الحمدالله که خبر محکومیت
رای درجراید نشر نشده است .
جانسن در جواب به ایلا توضیح داد
که چگونه از ماجرا مطلع شده است .
براد اظهار کرد : طبعا سلینسکی
این خبر را پخش کرده است شخصی
که به شستن و کاپی فیلمها مشغول
است برای کندن قبر دیگری ، در
عین زمان قبر خود را هم میکند .
آقای جانسن ، شما از موقعیت
جدید تان راضی هستید ؟

جانسن در پاسخ گفت : من از حد
زیاد دچار حیرانی و سرگردانی
شده ام و هیچ نمیدانم نظریه چه
خدمت یا خدماتی به مایتلند پیر
مستحق این عنایت اومی باشم .
اما امروز نخستین اختاریه بقیه را
گرفتم و حال در نظر خودم هم آدم
مهمی شده ام .

جانسن ضمن صحبت يك و رق
کاغذ را از بکس جیبی بغلی خود
بیرون آورده روی این ورق صرف
تکلمه نوشته شده بود : شما نفر
بعدی هستید .
در پای ورق امضای معرفی شده
بقیه دیده میشود .

جانسن به حرفهایش ادامه داد :
من نمیدانم که به مردم چه ضرر

رسانده ام . ولی باید موضوع را
بسیار جدی می گرفتیم . زیرا چند
دقیقه بعد از دریافت این یادداشت
پیشخدمت قهوه پس از غذای
چاشت مرا آورد . يك شوپ از آن
گرفتم آنچنان تلخ بود که اجباراً دهنم
را با يك مایع ضد عفونی شستم .
- چه وقت این اتفاق برای شما
پیش آمد ؟

جانسن جواب داد : همین دیروز
بود . و امروز صبح قهوه را به
آزما یشگاه برای تجزیه فرستادم
و لا براتوار مقدار کافی تیزاب آبی
را در میان قهوه تثبیت کرد و همین
مقدار تیزاب برای مسموم ساختن
۱۰۰ نفر کفایت میکند . اونمیفهمید
که شوپ از پیاله قهوه بدهان کرده ام
و مرا چیزی نشده است . من امروز
تمام جریان را به پو لیس اطلاع
میدهم .

دروازه اتاق بشدت باز شده ،
الک وارد گردید .
ایلا بادیدن الک به هیجان افتیده
پرسید :

آقای الک خبر تازه ای دارید ؟
الک پاسخ داد : خبر های خوب
دارم ، مادموازل بنت شما بهیچوجه
نباید خود را نا راحت بسازید .
کلونل گاردون تحت هر گونه
شرایطی خود شرابه هدف میروساند .
حدس می زنم که او هم اکنون در
گلاستر میباشد و در يك بستر نرم
در شهر خوابیده است .

ایلا با سماجت پرسید : اما شما
آقای الک ، همه چیز را حدس میزنید
و از گلاستر تاکنون کدام خبر و
گذارشی دریافت نداشته اید ؟

- من خبر موثق بهیچوجه ندارم .
اما میتوانم بشما اطمینان دهم که
تمام اطلاعات ما که تا این لحظه داریم
اخبار بدنی باشد و من حاضریم با
شما شرط ببندم که کارها کاملاً
بر وفق مراد پیش برود .

الک رویش را به طرف جانسن
برگردانده سوال کرد : و شما
چگونه از موضوع اطلاع حاصل
گردید ؟

میلیونر تازه به دولت رسیده
بارخساره های سرخ شده اش پاسخ
داد : من خبر صدور حکم اعدام رای
را درجراید خواندم .

الک متفکرانه اظهار کرد : من
باید سلینسکی و تمام دستگاه اشرا
تحت مراقبت قرار میدادم .

روز پیش را به روی میز کارش در
وزهری که در پیاله قهوه اش ریخته
بودند ، يك به يك شرح داد و اضافه
نمود : آخ ، آقای الک ، اگر شما يك
روزی موفق به دستگیری بقیه بزرگ
بشوید ، به یقین خدمت بزرگی به
جامعه انسانی خواهید کرد ، وقتی
جانسن رفت که هواروشن میشود
و شفق صبح سر میزد . الک دروازه
را باز کرده او را برای بیرون رفتن
رهنمایی نموده از عقبش او را نگاه
میکرد و دید که چگونه وارد خیابان
بقیه در صفحه ۵۶

این فیلمبردار ها چیزی را که
عادت نکرده اند ، سکوت کردن و
پنهان نگاه داشتن يك راز است
و شما آقای جانسن کروسوس چه
حال دارید ؟
جوشا برادر جواب الک پرداخت :
آقای جانسن زیاد هم حال شان
خوب نیست زیرا زیاد مورد توجه
آقای بقیه قرار گرفته اند .
الک این اخطار را بدقت مورد
توجه قرار داده پرسید : شما چه
وقت مورد تفقد بقیه واقع شده اید
و شما را چگونه تهدید کرده اند ؟
جانسن ماجرای یافتن یادداشت

پرتزنده



مترجم: نیرومند

آفرید میچاک

نویسنده: جاک ویشی

دختری با بمب تهدید میکند

صدا از یک دختر بود. شماخوک هابه حرف های من درست گوش دهید. تا ۲۰ دقیقه دیگر انفجاری در هر کس تحقیقات ریاضی ویلسن رخ خواهد داد. درست ۲۰ دقیقه بعد این انفجار مرکز تحقیقاتی ویلسن را نابود می سازد.

به سرچنت مور یسن علامه دائم واولورا بطرف تیلفون خانه رفت. در گوشك تیلفون گفت: متاسم که در جریان مصاحبه تیلفو نی ما اختلالی رخ داد. من حرف های شما را درست نفهمیدم آقا، لطفا اگر برایتان ممکن باشد، قدری واضحتر حرف بزنید. من سرچنت فالر مامور پولیس جنسایی هستم. چه امری داشتید؟

صدای شخصی که در تیلفون حرف می زد، اکنون واضحتر شنید. میشد: اختلالیه جدیدست شما پولیس ها احمقهای پیش نیستید! تا ۲۰ دقیقه دیگر انفجار یک بمب مرکز الجبر ویلسن رادر هم خواهد ریخت.

بادای این جمله گوینده گوشك را سرچایش ماند.

من به ساعت دیواری نظر انداختم: از شش شام گذشته بود و معلوم آن این بود که بمب البته اگر بمبی واقعا وجود داشته باشد، در ساعت شش و نیم منفلق خواهد شد.

من در جمله پولیسانی بودم که مواظبت از پوهنتون سیلور سپرینگ را بعهده داشتم. در یونیورسسته بیش از ۱۴۰۰۰ نفر وجود داشتند که شامل محصلین، پروفیسرها و خانواده های شان بودند.

در طول دو ماه اخیر تیم ماهفت پار تهدید بمب را دریافت کرده بود. پنج مرتبه بصورت باخسارات جزیی همراه بود و دفعه ششم و هفتم هیچ اتفاقی رخ نداد.

انفجار نخستین بعضی از شیشه های دفاتر را شکست. دومین انفجار یک خساره اضافه از یکصد هزار دالر در دستگاه های کمپیو تر به بار آورد.

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی رادوی نوار ثبت میکنیم و به مرکز مخا بزه تیلفونی خود هدایت داده ایم، هر کدام از این قبیل تیلفون هارا در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مور یسن زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هایم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن رادید: یک عمارت پنج طبقه بی. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی خواست

که عده ای از ساگردان و استادان در عمارت باشند سالبته از طرف روز صد هانفر در آنجا مشغول هستند.

سرچنت مور یسن به ساعت بند دستی اش دیده گفت: تا ۲۰ دقیقه برای جلو گیری از این انفجار احتمالی وقت داریم. وقت بسیار کم برای جستجوی یک عمارت پنج طبقه ای! مامی توانیم درین قدر مدت صرف تمام کسانی را که در عمارت هستند تخلیه نماییم. و درین مسو رد نباید حتی یک ثانیه را هم ضایع کرد.

من حرفهایش را تصدیق نمودم. اما در روز یکشنبه معمولا یک مو تر خدمتی در اختیار میداشتم همین مو تر خدمتی هم بادوتسن از همکاران زیر دستم پورتن وریسویس در راه بودند.

مور یسن رابه مرکز مخا بزه فرستادم تا پورتن وریسویس رادر هر کجا که باشند پیدا کرده از موضوع مطلع سازد. پس ازان کلامه رابه سر گذاشتم. در همین لحظه صدای زنگ تیلفون مجددا بلند شد.

با خود فکر کردم: چه اتفاق بد. بپر حال گوشك تیلفون رابرداشتم و گفتم: دکتر مخالفین عمارت پوهنتون... بفرمایین.

یک نفر از انطرف تیلفون با صدای خفیه جواب داد: اسم من پرستون است.

من می خواستم تیلفون راقطع کنم که صدای او مجددا بلند شد: من منتظم هر کس تحقیقاتی ریاضیات ویلسن هستم. در مرکز تحقیقات چند لحظه پیش یک بمب راپیدا کرده ام. این بمب در یک اتاق طبسقه دوم گذاشته شده است، در جایی که ما سامان و لوازم تنظیمات عمارت را می گذاریم. بمب بزرگی پراز نایترون است.

در جوابش گفتم: به بمب دست نزنید. ما فوراً پیش شما می رسم.

پرستون جواب داد: من بمب را از فعالیت انداخته ام.

شما چه کاری کرده اید؟

من جاشنی بمب رابرداشتم ام. این کار رادرجنگهای ویتنام آموخته ام.

من بایک دسته از کماندو های ضد بمب کار میکردم.

به او گفتم: خوبه پس بجایی که بمب گذاشته شده بروید و ازان مراقبت کنید هیچ کس را اجازه نزدیک شدن به آن حوالی ندهید.

گوشك تیلفون را سرچایش گسداشتم و در همان لحظه مور یسن هم از تیلفون خانه برگشت. من جریان تیلفون مجددا رابه او گفتم.

مور یسن از شنیدن تیلفون منتظم هر کس

دختر در گوشك تیلفون اینطور گفت: شما خوکها چرا عمارت رانخلیه نمی نمایید. شما صرف ۱۴ دقیقه دیگر وقت دارید و بس من از کلکین نگاه می بیرون انداختم و آنگاه در جوابش گفتم: خوب به حرفهایم گوش کن لو یزه. بهتر است این مسخره بازی را بس کنیم. من آخر گرز یاد ی دارم که انجام دهم. مانعیتوانیم چنین بازی کوچک را بیش ازین ادامه دهیم.

صدا از انطرف سیم پاسخ داد: من نه لو یزه شما هستم و نه شما خود را فریب بدهید. موضوع بمب تا سرحد مرگ جدیدست.

لو یزه احمقانه حرف میزنی، من چگونه نمی توانم صدای خود را عر زاده ام را بشناسم.

صدای دختر از انطرف سیم خشم آلود و عصبی بگوش می آمد: لعنت به شیطان. من مسخره گی نمی کنم. همانطوریکه قبلا هم گفته ام مساله انفجار بمب یک حقیقت است. و تا سیزده دقیقه دیگر مرکز تحقیقات ویلسن به ماعتاب خواهد رسید.

شخص ناشناس گوشك تیلفونش را گذاشت.

سرچنت مور یسن با تعجب نگاه کرده پرسید: چطور شما دفعتا صاحب خواهرزاده شدید؟

در جوابش گفتم: من هیچگاه خواهر زاده نداشته ام. پس ازان به طرف کلکین رفتم و از آنجا نگاه می بمرکز تحقیقات ویلسن انداختم به حرفهایم ادامه دادم: هازل رابرتسن هایم شخص تهدید کننده. این دختر هنوز هم آنجا هست و از را برتسن هایم بامن حرف میزند.

او از آنجا به مرکز تحقیقات ویلسن می نگرد. ممکنست به انتظار بلند شدن صدای انفجار یا شد یا اینکه ممکنست از عمارت پوهنتون بیرون رفته باشد؟

مور یسن پرسید: مامی رو ییم؟

من آهسته پاسخ دادم: نی. ما همینجا صبر میکنیم و منتظر میمانیم.

چرا اینجا بنشینیم. برای خدا چسرا؟ من نمی دانم شما چه فکری دارید؟

مور یسن تا کنار پنجره نزدیک من آمده گفت: این نخستین بار نیست که یک دختر مارا با انفجار یک بمب تهدید میکند.

صحیح است از همین سبب من قدری در اطراف آن فکر کردم.

پس از اظهار این مطلب نگاه می به ساعت انداختم. ساعت شش و ۱۸ دقیقه را نشان میداد. مور یسن اظهار داشت: من حتمی هیچ روح انسانی را در حال خارج شدن از عمارت مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن ندیده ام.

در جوابش گفتم: همطور است که می گوید. اگر کسی هم در آنجا بوده توسط بارتون وریو پس از راه عقبی عمارت خارج ساخته شده اند.

چه قسمی آدمی باید باشد که مر تکسب چنین عملی نا روایی میشود؟ این ها چه قسم محفل هستند و چه دیوانه هایی باید باشند که یک چنین مرکز علمی را میخواهند ویران کنند؟

به همان غالب جوانهای باید باشند که مربوط به خانواده های مستعد هستند شاید والدین شان بیست برابر تايدات مارا داشته باشند اما او نها از یک چیز مطمئن هستند که آنچه بقیه در صفحه ۵۸

تحقیقات ریاضیات ویلسن نسبتا آرام شده پرسید:

اگر این انفجار بصورت می گرفت حال مازار می بود. اما بهتر است که حال تمام راه های ورود و خروج از عمارت عارسل رابرتسن هایم رازیر مراقبت شدید قرار بدهیم. زیرا تیلفون اول و تهدید انفجار بمب از همین محل باشد است.

چگونه این کار را انجام دهیم.

مور یسن لختی به این انتقاد من اندیشیده با حرکت دادن سر حرف مرا اینطور تصد یق کرد:

آری. شما راست می گوید در روزهای یکشنبه ما آنقدر نفر کافی در اختیار نداریم که تمام دروازه هارا کنترل نماییم.

به ادامه حرفهای مور یسن اضافه نمودم:

علاوتا تصور نمیکنم که شخص تیلفون کننده ساکن رابرتسن هایم باشد. زیرا تیلفون کردن او از آنجا نمیتواند دلیل آن باشد که او حتما از همین فاکولته خواهد بود. بسیار امکان دارد که دختر مورد نظر ما اصلا از کدام پوهنخی دیگر باشد. باینکه محصل هیچ یک از پوهنخی های پوهنتون نبوده و از تهر آمده است از تیلفون هازل رابرتسن هایم استفاده کرده باشد. من حاضریم پنجا ویک شرط بینم که تهدید کننده پس از دادن اخطار تو سفا تیلفون فوراً در صد فرار بر آمده است.

در همین لحظه صدای تیلفون دوباره بلند شد مامو ران موظف بارتون وریسویس بودند که مامو تر پولیس به مرکز تحقیقات ریاضی ولسن رفته، از آنجا بامن صحبت میکردند. بارتون راپور داد: من بمب را در محلی که گذاشته شده، دیدم. بمب گالی بزرگ است و میتواند تمام عمارت رابه هوا بپرازد.

و دیگر چه؟

جاشنی اش را کشیده اند مثل یک بره راه و سر بر راه می باشد. پرستون دوشق خود استاد است.

بهر حال تمام عمارت رابگردیدوسا کتین آنرا برسبیل احتیاط بیرون کنید.

ساگر من صدایی رادرن عمارت می شنوم این صدا جز آواز قدمهای خودم چیزی نیست. گوشك تیلفون را سرچایش گذاشتم و مجددا کلامه رابسر گذاشتم. در لحظه ای که من و مور یسن میخواستیم از اتاق بیرون رو ییم صدای زنگ تیلفون مجددا بلند شد. آهسی کشیدم و بطرف تیلفون برگشتم.

صدای همان دختری دوباره در تیلفون بود که بمب رادر عمارت تحقیقات ریاضی ویلسون کار گذاشته بود. بالحن تهدید آمیزی صدای

علیشیر نوایی

تاینجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است. جزباز گشت نوایی بهرات و تقرر وی به حیث مهربان دولت چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند. در یکی از شبها که نوایی تشبست برادرش در ویش علی نزدش می آید هر دو پیرامون حوادثی که در مملکت روی میدهد، تبادل نظر مینمایند. نوایی تصمیم خود را مبنی بر اینکه میخواهد کتابخانه بزرگی را اساس گذاری کند. اظهار میدارد نو میگویا که مسئولیت این امر را بدوش وی خواهد گذاشت.

فردای آنروز بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد حسین بایقرا او را نزد خود فرا خوانده، پیرامون امور مملکت با وی به مشوره میسر دازد.

شعر میسرود. خطی زیبا مینوشت و در انتخاب شعر، ذوق و قریحه ای پس عالی داشت، اما سخت عوس پیشه بود و از پی هوای نفس میرفت.

حسین بایقرا که شیفته فروشکوه خسروانه بود، سوی رجال گوناگون که سراسر تا لا را اشغال نموده و همه باوجاهت و رعایت کمال تنظیم وادب نشست بودند، با مباحثات نظر کرد و آنگاه لحظه ای بایکها پیرامون امور مربوط به مشون بمذاکره پرداخت و راجع به اخبار واصله از ولایات از ولایات از وژرا معلومات بدست آورد، از شیخ الاسلام پیرامون یکی از مسائل شرعی استفسار بعمل آورد. سپس در صحبت را از شکار و تریه مرغان شکاری باز کرد. اسلم برلاس بشور و همچنان آمده، جته عظیم خود را اندکی بسوی سلطان متمایل ساخت و دستان نیرو مند خود را بر بروت تارتار خویش کشیده، راجع به عادت و خصوصیت مرغها، معلومات جالبی عرضه داشت. محمد بورو ندوق برلاس نیز بصحبت داخل شد. سخنان و روایات جالب الفسانه مانند، کم کم ذقت و توجه همگان را بسوی خود کشانید. سلطان گاهی میخندید و گاهی متفکرانه بسخنان آنها گوش مینهاد سرانجام دستور داد تا برای یک شکار بزرگ دوامدار آماده گردند. انجام این وظیفه را توام با تمام امور مربوط به شکار، به اسلم برلاس سپرد و با اشاره دست ختم جلسه را ابلاغ نموده تمام مجلس را به شیفات شاهان که دعوت نموده، همه از جابر خاسته تنظیم گنان استاده ماندند. حسین بایقرا، آرام و مغرور از برابر آنسان گذشته به خانه ای دیگر داخل گردید.

فصل سوم

مجدالدین پس از انجام کار، در تاریکسی شامگاهان بغانه برگشت. در داخل حرم سرا بوستان گنیزک شازده ساله، مانند همیشه با احترامی آمیخته با حجب و حیا او را پذیرا شد و باطالعش رسانید که همین اکنون گنیزی از سرای آمده خانم را با خود برده است، تا در مجلس دعوت سلطان بگم، همسر بزرگ سلطان، اشتراک نماید. گرچه مجدالدین از جمله شوهران حسود بود، با آنهم از شنیدن

حسین بایقرا دیگر درین باره حرفی نزده است خود را زیر دوشک کیمخاب فرورده لوله کاندلی را کشید و خنده گنان بشاعر تقدیم کرد. نوایی کاندلیس ابریشمی گرانیها گشوده با تیسیم تکاهی سوی سلطان انگند. این ورق غزلی را در برداشت که حسین با یقرا تازه انشاء کرده بود حسین بایقرا از خردسالی علاقه فراوان به شعر نشان میداد. از همان آوان کودکی که بانوایی یکجا به تحصیل میرداخت هر دو باهم آثار ددی و ترکی را مطالعه می کردند و در باره شعر و ادب مشغول گفتگومی شدند و برخی قصائد و غزلیها را که ملازبیر می نمودند.

مگر او از همان کودکی نیز شاید از هرکدر اینکه شب و روز درباره تخت و تاج می اندیشید. کمتر به شعر گوئی می پرداخت فقط گاه گاه غزلی میسرود.

نوایی غزل را نصبت نزد خود خواند و سپس با صدای بلند و با لجه مو زون و متنا سب قرائت کرد. این غزل نیز مانند چاهه های دیگر حسین بایقرا سلیس، روان، آهنگدار عاشقانه بود.

نوایی از جمله این دو بیت راستود.
ترجمه
جایی که آن قامت رغنا نباشد سرو رادر آتش الکن.

سواجایی که آن رخساره گلگون جلوه پیرا نیست، گل وایندست یاد بسپار.
- اگر در دباغ و بوستان، تماشا می آن سرو گل رو میسر م نشود، هرگز تماشا می سرو گل دلم را سوی خود نمیکشاند.

او ضمن تحلیل این مصرعها، معانیسی تغیل و شیوه خاص شاعر را در خلال هر یک از آنها نشان داد و گویانکه با کسی متاقله دارد. با جدیت و حرارت صحبت کرد:

راستی هم که این زبان چند تازه و رنگین و تاکدام اندازه بر خوردار از وسعت و امکانات است. میتوان هر گونه زوجیه و مقوموی را بوسیله آن افاده نمود. من درین مورد کاملاً مطمئنم. زبان ما برای چنین چواهر اندیشه در رشته نظم. از امکانات بی پایانی برخوردار است. با خواندن این چاهه، مدعیان... چگونه خواهند توانست زبان چسارت بکشایند.

حسین بایقرا خنده گنان اظهار داشت:
سادامی که مشیر شعریت، مدافع آن باشد، کدام کس خواهد توانست عکس این مطلب را با ثبات رساند؟ خود جناب شان با آثار نادر و گرانیهای خویش، زیبایی و قوت این زبان را نزد تمام دانشمندان آشکار ساخته اند.

آیا بخاطر دارید که در آوان خردسالی با چه علاقه ای، فراموشن زبان را تشویق مینمودید؟ در آن هنگام عشق و ورزیدن به زبان ادبی را، شهابه من تلقین کرده اید. من این مهر و محبت راهمین اکنون در دل دارم.

نوایی این سخنان واقعی را در باره خود سر بزر انگنده، با نهایت تواضع شنید. حسین بایقرا تمایل خود را دایر بر اینکه از تمام شعرا خواهد خواست تا غزلوی را تتبع نمایند، اظهار داشت.

نوایی با خنده و سرور گفت:
سفرش کنیم صد شاعر با استقبال این غزل قلمفرسایی کنند، صد چاهه بوجود خواهد

آمد. یک اصله گل با صد غنچه خواهد شکفت.

درین موقع ایشیک آقاسی داخل شده، آمادگی ارکان دولت را با اطلاع رسانید. حسین بایقرا دستور ورود داد. یک ساعت، وزیر، امرای عالیترتبه، مصاحبین دایمی سلطان و مقربان حضور آراسته با لباسهای گمخاب و حریر چینی، با زیباب شدند و هر کدام تناسب پمربته خو ر مواضع معین ایمنی خویش قرار قرار گرفتند. بیک لریبگی مظفری لاس در محلی برتر از همگان نزدیک سلطان نشست. هنگامیکه حسین بایقرا بخاطر رسیدن بتاج و تخت، گوه و صخره در می نوردید و با رقیبان خود پنجه نرم میکرد، او خدمات مهمی درین راه انجام داده بود و از همین رهگذر غروری پایان ناپذیر داشت و گویا خود را انباز سلطان می پنداشت.

اکثر این اشخاص که بصفت عناصر بالای دولت بحساب می آمدند، هر یک با خصوصیت های جالب، عادات عجیب و یا گسارانه های خویش شهرت داشتند. محمد بوروند وق برلاس از تیره بیکهای قدیم، سر کرده ای کار آگاه و انسانی بزرگ منش بود. او چنان به صید و شکار دلچسپی داشت که اگر مسا دا یکی از مرغان شکاریش بهلاکت میرسید، سخت ماتم زده میشد و آرزو میکرد تا کاش بجای آن مرغ، فلان پسرش بهلاکت میرسید. ذوالنون ارغون، انسانی مجذوب صفت، اما مشیر زنی پس ورزیده و بهادری کار آموده بود که در فن تعقیب دشمن مهارت داشت و همیشه بسا دو دست به شطرنج بازی میرداخت. اسلم برلاس مردی ساده اما دلیر و با شهامت و استاد در فن تربیه مرغان بود. او میتوانست گمسال مخصوص خود را به مهارت کشیده تخته های ضخیم را با یگان تیر بشکافت و علاوه بر آن به انجام بسا کارهای دلیرانه دیگر نیز قادر بود. مغل بیک همیشه به قهار اشتغال داشت و بدوالدین در جایک سواری رقیب نداشت و میتوانست هنگام رفتار از بالای هفت اسب در یک قطار خیز بزند سراسر حر گاتش سبک و موزون بود. انواع رقصها را به مهارت اجرا مینمود، و خود نیز رقصهایی ابداع نموده بود. خواجه عبدالله مرواری، از انواع علوم بهره داشت. قانون را به مهارت میتواخت

این خبر خیلی مسرور شد، زیرا این دعوت نمودار آن بود که دیگر نام و مقام او، حتی توجیه و دقت عالی بانوان سرای مرا نیز بخود جلب نموده است. بدین سان شاید روزی فرارسد که خانم او نیز همسر سلطان را با تمام کنیزان و ندیمه هایش و با تمام زنان خانواده های هرات در منزل خود فراخواند. باید کاری کرد و توسن سعادت را همبیز زد تا بتوان جلو رفت و از سرای کو چک به سرای بزرگ انتقال نمود.

مجدالدین بغانه ای آراسته داخل شده، بر بالین نرم تکیه داد و به گنیزک دستور داد. تا شمع را از طاق پایین آورده نزد او بگذارد. چون سر بود به لکن گوشت بریانی که بوستان آورد توجه نکرد و شربت خواست. بوستان از سبویی کوچک، شربت صاف و پاکیزه برگاه گلگون ریخته، با تواضع تقدیم نمود، اما همینکه احساس کرد نوعی آزهندی عوس آلود در چشمان خواجسته میدرخشد، سراسیمه شد و تلاش کرد تا هرچه زودتر ازینجا بیرون برود.

مجدالدین خشمگین صدا کرد:
سهای... بیاینجای... بنشین.
گنیزک محکوم، ترسان و لرزان نزدیکتر آمده، مثل اینکه در انتظار همدایتی باشد، دوژانو نشست و چشمان زیبای معصوم خود را پنهان ساخت.

او در سیزده سالگی در بدخشان اسیر دست دزدان صحرا می شده، پس از گشتن از کوره های رنج و عذاب و انواع ماجراها، سرانجام دوسال قبل در چهار ده سالگی توسط مجدالدین بحیث کنیز خریداری شده بود. گرچه دست سرنوشت بوستان را از همان آوان کودکی در پنجه بیسداد روزگار سپرده و در گرداب هولناک ماجرا ها افتانده بود، با آنهم آتش آرزوی رسیدن بزرگمی از او، در دل این دوشیزده زیبای حساس خاموش نشده بود. بیوسته تلاش داشت تا بهارت و پاکدامنی خویش را نگهدارد. بوستان از همان دیدار اول نسبت به خواجه خود ظنین شده بود در موافقی که مجبور میشد با وی تنها مواجه شود، برای آن نداشت تا به چشمانش بتگردد.

مجدالدین بعد از آنکه شربت را نوشید و بروتهای خود را بادستمال ابریشمین پاک کرد، به سوی دخترک چشم دوخت و چون نگاهش به پیراهن گریاس چرگین او افتاد، با خود اندیشید:

اگر اولباسهای حریر در بر نهاید، حسنش دوچندان خواهد شد. و با اینکه فرصتی طلائی برای عشق و زاری دست داده بود، تصمیم گرفت تا در روز معین او را به حمام بفرستد و لباسهای فاخر دربرش نماید و آنگاه در اغوشش بگشدد.

دست خود را بسوی دختر دراز کرده، دستمال ابریشمین را بایک تکان برایش تماس داد و او را سراسیمه ساخت.
دخترک گلم، عتق ریب برای تو دوستانی پیدا خواهی کرد، درین بار، چه میگوی؟
دخترک که ازین رویه خواجه سراسر وجودش را لرزه فرا گرفته بود، بی آنکه چیزی بگوید بیچاره و درمانده، با چشمان ترس آلود خود، به اطراف نظر انداخت.

- چرا پاسخ نیدهی؟ من عده ای از دختران رابزیبایی تو درینجا خواهم آورد. توست کرده تمام آنان خواهی بود و همه چون دختران (باغ ارم) آراسته و پیراسته خواهید زیست.

این سخنان به ترس و تشویش دختران افزود. ابوازم سر بزرگکننده، چشم از زمین برنمیداشت و نمیدانست چطور از آنجا فرار کند. خوشبختانه در همین موقع دروازه زده شد. بوستان چون مرغی که از قفس رها شود، بیرون دوید و کفشهای خود را بنواک پنجه گرفته، با سرعت خارج گردید و لحظه ای بعد، جسورانه برگشته اطلاع داد که کسی بسراغ او آمده است.

مجدالدین بانوعی بی میلی بیرون رفت و گرچه باشتین صدای آشتاء، قلبا سرور شد،

اما ظاهرا بی آنکه از غرور و صلابت خود بکا هد با ابو ضیاء، یکی از توانگران معروف که در سراسر خراسان شهرت داشت، مصالحه کرد و بداخل خانه رهنمون شد.

ابوضیاء بردوشک نرم حریر نشسته دست عارا برایش انبوه سیاه خویش که روی گم گوشش را پوشانده بود، طبق معمول بر سبیل دعاکش کرد، و نگاه ابروان پر پشت سیاه خود را تهبالا نموده گفت:

اخیرا حضرت سلطان نسبت به جنابشان توجهی بس جدی مبدول میدارند. اگر خواست خداوند باشد، بتقریب به تناسب ارتقای شان به مرتبه عالی جدید، تبریک عرض خواهیم کرد.

مجدالدین باوضعی که گویی از موضوع اطلاعی ندارد، پرسید:

سازگیا شنیده اید؟

حضرت سلطان در محفلی از شما ذکر نموده اند. از حاضرین آن محفل شنیدم... مجدالدین گفت:

اینگونه شایعاتی وجود دارد... ما بعد در حق این چاکر صادق، لطف خویش را دریغ نداریم - و از چگونگی کارهای مهمان پرستی بعمل آورد.

این توانگر که کار و آنها پیش پیوسته در راه هندوستان و چین در تردد بودند، حتی کلمه ای هم درباره بهبود و انکشاف کار خود فواید هنگفتی که بدست می آورد، بزیبان نراند و درست نماند دیگر هم بشگان خود که هنگام سخن از نارسا زبانا میگذشتند و بشهرا بهفیل مبدل میسازند، فقط درباره زبسانانیا

مجدالدین باوضعی که گویی از موضوع اطلاعی ندارد، پرسید:

صحبت کرد.

مجدد الدین اشاره کنان به بوستان دستور گستردن خوان داد، امامهمان با قاطعیت رد کرد و در حالیکه با انگشتی گوهر نشان دست خود بازی میکرد، اظهار داشت:

همین چند لحظه قبل در دعوتی بزرگ اشتراک داشتیم من اساسا بظاطر حل مسک سلسله مهم نزد شما آمده ام... نمیدانم جناب چه عقیده خواهند داشت...

مجد الدین دست بر سینه نهاده گفت: سارووی صمیمانه ما اینست تا همیشه در خدمت دوستان و یاران باشیم.

جبین تنگ ابوضیاء اندکی پرچین شد. بر طبق عادت یک چشم خود را در حال نیم بسته به شمع دوخت و آنگاه بطرف مجدالدین خشم شد:

خزانه به چه مقدار سیموزر ضرورت خواهد داشت؟

مجدالدین باوضعی حاکی از نشاط پاسخ داد:

خزینة سلاطین بمشابه دریا است... با یک تفاوت: هرگاه آب زیاد شود، دریا طغیان میکند، اما خزینة هیچگاه از فروردن جواهرات سیر نمیکرد.

ابو ضیاء گفت:

فکری بغایت درست است. خزانه بدر برابر جو دو بخشایش سلطان حاتم صفت مانمیتواند تاب آورد. طبیعت میمون حضرت سلطان به فرو شکوه خسروانه خیلی زیاد تمایل نشان میدهد. میگویند هر روز بزمهای جمشید آسا و مجالس بزرگی برپا میدارند که زنان از توصیفش لال میمانند. اگر برای بنده مقدور بود، آرزو داشتم در افزایش خزانه، سعی و اهتمام بلیغ بخرج دهم...

مجد الدین با علاقمندی پرسید: سازگیا راه؟

به جناب شما چون آفتاب رو سناست که خزانه فطره فطره از اهالی جمع آوری می گردد. تصمیم بی شایسته این دوست شما آنست تا با جوال، پول در خزانه بریزد و بعدا آنرا اندک اندک از مردم جمع آوری نماید.

مجدالدین بابیصبری گفت:

دانستم... دانستم... زکات و مالیاتی که توسط مؤظفین از مردم گرد آوری میشود از اداره حکومت کشیده شده، تحت شرایط معینی در اختیار شما قرار داده شود، آیا منظور شما چنین نیست؟

ابوضیاء پاسخ داد:

بلی، اگر جناب شما برای انجام اینکار وسیله شوید، خیلی زود به انجام خواهد رسید.

جناب شما میتوانید از طریق شهباز اده میرزای کجیک دست بکار شوید باز هم خود بهتر میدانید.

مجد الدین لحظه ای با چشمان نیم باز در اندیشه فرو رفت. منافعی که از طریق بیوند با بازار گانان حاصل میشود، در نظرش

مجسم گردید. گرچه او مطمئن بود که می تواند از عهده انجام این کار بدر آید، ولی با آنهم مثل اینکه با مسئله مشکلی موا چه گردیده باشد، عهده ساخت و آرام ماند.

ابوضیاء مثل اینکه از این سکوت بستوه آمده باشد، با تأثر گفت:

البته بحضور حضرت سلطان با دست خالی سر فیاب نخواهید شد تحفه بزرگی تهیه دیده ام... علاوه بر این رسیدن به خدمت شما نیز آماده ام.



نامام

په شوروي اتحاد كښې

د كورنيو اجتماعي دريځ



كله چه دوه تنه نچوني دعلمي خپرونو له پاره ځانونه چمتو كوي.



دغه ځوانه نجلۍ چمتو ده چه خپل ورځني كار ته لاره شي .

خپل وطن لپاره يې دملي اقتصادي اود وطن دساتنې په برخه كښې ددوهم جهاني جنگ په وخت كښې ډير د قدر وړ خدمتونه كړي وه د ډيرو نشانو او مدالونو په اخستلو بريالي شويدي . برسیره پردغو ۹۱ نقره نوري ښځې هم دشوروي اتحاد د قهرمان دعنوان په اخستلو بريالي شويدي. همدغسي ۳۹۲۵ نقره ښځو ته دسو سيا لستي كار د قهرمان عنوان ورکړ شويدي .

اوس په شوروي اتحاد كښې د ښځو منځني عمر نسبت ودانقلاب څخه مخكښې درو ستنې دو ران ته دوه برابره شوي او ۷۴ كلونو ته هم رسپيري

دشوروي اتحاد ددولت په هر كال كښې په وړوكتونونو كښې ۳۰۰ روبله اوماشوما نو ته دشيودود وركو لو په ځايو كښې څلورسوه روبله مصرف كوي، ديوه ماشوم روزل دتعليم تربيتي له پايته په ښوونځي كښې سل روبله او په يوه ښوونځي كښې دسپي اوورځي د اوسوه روبله په بي دکال د شوروي

اتحاد دولت ته تماميږي .

په شوروي اتحاد كښې ښځې په دنورو هيوادو سره :

وروستي نشر شوي احصايي له مخي دامريكي د متحده ايالاتو په هيواد كښې ښځې دډاكټري په مسلك كښې په سلو كښې (۷) ، فقط ښځې تشكيلوي .

د شوروي اتحاد دښځو په منځ كښې ۳۱۰۰ نقره د علومو ډاكټر ۶۷۰۰ زره نقره دعلومو د ډاكټري نامزدي، ۱۸۰۰ نقره اكادمسين او په فرهنگستان پوري تړلي غړي او فيرو فيسوراني موجودي دي، په كلي ډول سره په سلو كښې ۴۷ دعلمي اوخدمات علمي كار كوونكي ښځې دي .

نژدي ۵۰۰ نقره ښځې په اخستلو دعنوان دلينين دجايزو او نورو دولتي جايزو دعلومو، فنونو، هنر اوادبياتو په برخه كښې هر فق شويدي. نژدي ۱۵ زره ښځې

دليكونكو، غرچوونكو، دسينمادكار كوونكو، دورځپانو، ليكونكو او اراشتونو په اتحاديو كښې برخه

لري

نژدي ۱۴۰۰ نقره ښځې چه د

فعال ډول دنارينه ژ سره څنگ په څنگ دهيواد دكارونو په اداره كولو اود هيواد په سياسي او اجتماعي ژوند كښې برخه اخلي. دشو روي اتحاد د ۱۹۷۰ كال دعالي شورا په نمايند گا نو كښې ۴۶۳ نفروښځوچه په سلو كښې ۳۱ ډولو نمايندگانو څخه تشكيلوي برخه درلودله .

د متحده جمهوريتونو دعالي او خود مختاره شوراگانو په نمايندگانو كښې ښځو په سلو كښې شپږديرش برخه درلودله، همدغسي ۹۹۲ زره ښځې په محلي شورا گانو كښې د نماينده په حيث ټاكل شويدي چه

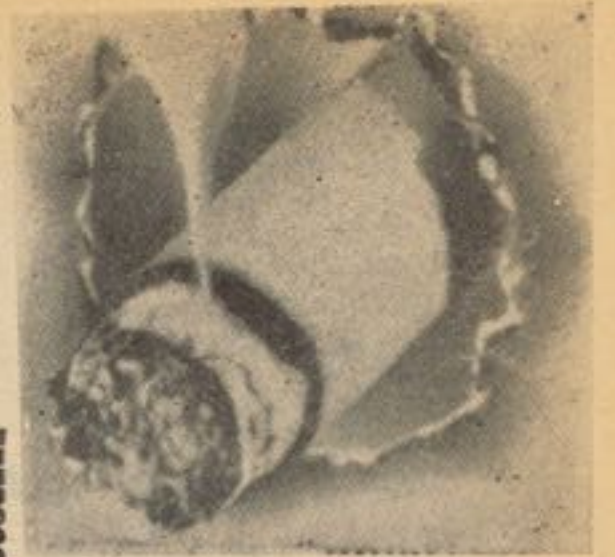
دغه رقم په ټولو نمايند گانو كښې په سلو كښې ۴۶ تنو ته رسپيري . دمنځني او تخصصي ښوونځيو په سلو كښې ۵۴ اود لوړو او عالي زده كړو د ښوونځيو په سلو كښې ۴۹ زده كوونكي يې ښځې تشكيلوي .

دشوروي اتحاد دډاكټرانو په منځ

كښې په سلو كښې ۷۲ ښځې دي

تاسو اوس دغه رقم مقا يسه كړي

گزارش یک سگر



واقعیتی که درین نبشته شرح آنرا میخوانید، از یک سانحه مرصی مداوا نشدنی حمایت میکنند و باین وسیله امید داریم تقدیم آن برای کسانی که به عمل سگرت کشی بی باکانه قیام میورزند یک انتباه خوبی و یک اثری با شد موثر تایشانرا به عواقب ناگوار دو دتباکو ملتفت و متوجه کرده بتوانند.

و معاینات انساج حاوی معنی مو جودیت سرطانی است: او پسرخ خود ادا مسو بهما وقت میداد که آن خبرو اطلا عیه طبری بخورد ما داده بود هضم نمایم در حالیکه او خودش روی کتابچه یاد داشت خویش به به کشیدن خطوط معشوش و تند نویسی درباره اشکال مختلف روی مو ضوع شرح (نسبتا معلوما ت دوره قدیم بسطمرضی) فلما بگردش آورده و سپس رها کرد. همسر من پرسید: شما عقیده دارید که هنوز تا همین اکنون تو مو ری تشکیل نیافته و مو جود نیست؟ او برای او لین بار سرخورد را بلند کرد و اندکی خودش را عقب لغزاندید و به جو کسی تکیه کرد و گفت نمی خواهم شما را در امید واری غلط و دروغی قرار بدم. سر طان استیلا کرده است ترس دارم ازین که در جناح راست شاخه جهاز تنفسی شما یکدانه کوچک سرطانی بمشاهده رسیده است.

آدم دکتور گفت که اگر روز های چندی هم خون بیشتری افراز نمایم ازین با بت پریشانی را بخود راه ندیم او گفت ایسن آمدن خون بعد از عمل باز جویی صورت نورمال و طبیعی را دارد. من گفتم شما چه نتیجه گرفتید او در حالیکه تسلی میداد و تسکین میبخشید. جو ابداد چیز معین و مشخصی بنظر نرسید. من یک جوهر سلولهای قاسل تدقیق را برای معاینه میفرستم و دکتور شما یک هفته بعد نتیجه را بشما ابلاغ میکند.

خون رادر افرازا ت مشا عده میکردم خلطی میدیدم گلگون شکل که درین ضمن طوریکه شنیدم (یوها نیس بیر جیلی سبو نوم) باین گونه خلط سینه نام داده اند و عادتاً رویت آن به سر طان شش د لالست میکند. روز دوم جنوری مجددا بد کتور مراجعه کردم. او خموشانه نتیجه گزارش کلینیک را بمن سپرد. عکس رونتگن یا اکسریز کاملاً نورمال و طبیعی بود و در تحلیل و تحقیق پتالوجی از مواد گرفته شده هیچگونه اثری از مو جودیت سلول های سرطانی یاداشت نشده بود.

سر فیه و گیرش تنفس تحت چنین حال و کیفیت قابل تعجب نبود و لی بعد از آن وضع عارضه ای بمیان آمد که نمی شد از آن خود را اغفال کرد. ناگهان همه چیز سر یعانه بو قسوع پیوست هنوز چار ماه قبل ازین تاریخ روزانه چهل دانه سگرت دود میکردم و همینکه اکنون متصل بیدار شدن سگرت صبحانه را روشن کردم به سر فیه اندر شدم و در حنجره خود خارش حس کردم. درین اواخر هنگام از جابر خاستن حس مسی کردم کمی نفس تنگی دارم اما از یکس مرد پنجاه و شش ساله که از چهل سال باین طرف سگرت کش قوی بوده باشد چه توقعی جز این عارضه می رفت.

بطور عجیب و غریبی و بنوعی ازین اظهار او در خود آرامش و تسکینی حس کردم. من همیشه از آن میدانستم. پرسیدم: قبول و فرض میکنم که مقصد شما متوقف نماندن، عقیم نشدن و هم و خامت عملیه آن خواهد بود؟ او جو ابداد: بلی، شما میدانید که بدون معاینات دیگر و بیشتر درین مورد چیزی نمیتوان گفت. اگر میاید یک عملیه ای صورت بگیرد و امکان جراحی موجود باشد پس بپر وضع که باشد باید همه قسمت کامل شش شما از وجود شما بریده و جراحی شود. و این کار نیست که درین سن و سال شما و با کیفیت و حال شش شما قابل توصیه نمی باشد درین باره یک متخصص میتواند به بهترین صورت مشوره بدهد شاید او اشعه اکسریز را ترجیح بدهد باین صورت شما وقت خواهید یافت و نموی ریشه سرطانی را تباخیر و عقب خواهد انداخت.



بمگر فتن این نتایج گوئی سنگی از روی سینه من پایین افتید عزم کردم عادت سگرت کشی را ترک بگویم. ولی بزودی متفکر شدم و شکی دا منگیر من شد. بخود میگفتم که اگر ایشا ندر تحقیقات اشتباه کرده باشند دوا ی توصیه شده را مجددا استعمال کردم و نتیجه این بود که بر ای مدتی چند خونی در افرازا ت سینه و دهن دیده نشد معظدا یک روز صبح، یعنی در روز پنجاه و هفتمین سالگرم تولد من خلط افراز شده باز هم سرخ بود. از همین روز به بعد سر فیه همیشه با افرازا ت خو ندار توام بود. اگر هم مقدار آن زیاد نبود، ولی روزانه حد اعلی آن به مقدار و پیمانه یک قاشق چای خوری پرو لبریز میرسید. سر فیه امان نمیداد و هر باریکه شروع میشد خیال میکردم قلیم را از حرکت باز میدارد. شعور و حس بمن می فهماند که نتیجه معاینات هر چه بخواهد باشد ولی سخن بجایی رسیده است که منتظر بدترین حالت و خیم صبحی خویش باشم.

روز بعد خلط برنگ خون مرا متوجه خود نمود. همسر م بد کتور فامیلی تیلفون کرد، مگر روز دوم عید بود و دکتور از روز آزادی جهت تفریح خودش استفاده کرده بود. شب هنگام با برادر م تیلفون تماس گرفتم. برادر من که متخصص اکسریز است و در فاصله یکپزار و ششصد کیلو متری از ما دور تر بس می برد من موضوع را با او در میان نهادم و از عارضه مذکور به او بیان کردم. او تسلی گوینا بمن گفت: یک خون ریزی شش بسا اسباب و علل ممکن را داشته میتواند. چقدر خون بمشما عده - تورسیده است من گفتم، بسیار نیست، اما من از خون در حال سر فیه نگرانی دارم. تو میدانی که من همیشه یک سگرت کش قوی هستم و معظدا اکنون است که ترس دامنگیر من شده است او گفت: پس فوراً معاینه اخلاط را انجام بده.

سوال کردم: اما ازین نخواهد رفت؟ پاسخ داد: خیر! رنگ از رخ همسر م پریده بود او از دکتور پرسید: آقای دکتور، لطفاً بمسأ حقیقت را اظهار کنید و هنوز چقدر مدت حیات برای او باقی خواهد بود؟ دکتور در حالیکه بقلم خود کار خود می دید گفت: بدون معالجه ظرف مدت شش ماه و شاید هزده ماه دیگر، مو ضوع ازین قرار معلوم میشود که مر ض هنوز در دوره مقدماتی است اما کسی نمیداند که نموی آن چگونه سریع خواهد بود شك نیست که گرفتن اشعه در وجود تاثیرات سوء ضعیفی دیگری با خود دارد و بخصوص که دانسته سر طان نیز دیک قسمت وسطی سینه جفا گرفته است.

انتظار نشستیم در حالیکه نوبت های پیش از ما را کودکان گوش درد و ماساران جوان و تند رست با ردار گرفته بودند آیا هیچکس نمیدانست که برایمن برای کسی که اینجا نشسته است موضوع زندگی و مرگ در میان است؟ بالا خره نوبت ما رسید و ما را بدرون فرا خواندند. همین اینکه ما در اتاق دکتور وارد شدیم او با شتابند می که از وجنات او هویدا بود تسمی کرده و اما او راسا چشم خودش را بچشم من ندوخت و خموشانه اوراق گزارش تا بپ شد گسی را ورق زد در حالیکه از باطن او را ق خیر داشت و خارج از آنهم مو ضوع در نزد او در حافظه او حاضر و روشن بود. او با لا خره لب سخن کشود و گفت: بلی، من و همه دارم از اینکه ز منیست تحقیقات به خوبی دلا لت نمیکند. تدقیق

دکتور را دیدم و از وضع او دانستم که از حال و صحبت من راضی و قانع نیست او مرا یک جراح معروف حیدری در شهر معرفی کرد که این شخص بصورت اساسی از من پرسش هایی نمود ازین جراح نا مدار - التماس کردم که بمن بی پرده بگوید که آیا بنظر او به سر طان مدا وانشد نی میتلا شده ام نمی خواستم که با کلمات زیبا - تقلی شو م. او دوستانه خندید و دست خود شرا روی شانه من گذاشته و آهسته روی آن گویند و گفت: من، یکبار دیگر خلط و افراز سینه ترا تحت معاینه قرار میدهم ولی با اینهم می یابد شما برای معاینه برو نشو سکویی در شفاخانه برسید. با اینصورت ما میتوانیم به بهترین صورت نتیجه بگیریم که موضوع از چه قرار است. برو نشو سکویی که یکروز ما لندن رادر شفاخانه احتوا میکند یک متخصص - ذریعه یک تل گوچک و آینه رو شن شده و نوررانی داخل جهاز تنفسی مر یضس بیوش کرده شده را مشا عده کرده و در حال اشتباه و لو جز بی هم باشد از سلول های داخل حنجره راه می بردارد. من بسا در دی شد یسد بیوش

روز بعد با مگر فتن یک اندازه از افراز سینه جهت معاینه آن بدکتور مراجعه نمودم. او بهمانه و تدقیق مروج پرداخت و بمن نسخه ضد برو نشیت توصیه نمود. شش هایمن تحت مائین اکسریز قرار و عکس بر داری انجام یافت و خود عکس به کلینک شش جهت ملاحظه طبی فرستاده شد و خلط گرفته شده هم برای تحلیل طبی بشعبه پتالوجی ارسال گردید. در ظرف مدت هشت روز زیکه ماسار انتظار نتیجه اکسریز و رونتگن و نتیجه تحقیقات موادخلطی بودیم، خوا بخوشی نداشتم. (روز های رخصتی بود در حالیکه نزدیکترین شفاخانه بزرگ یکصد و شصت کیلو متر از ما فاصله داشت را حست ما را دگرگون ساخته بود.) من هنوز

تکش زنجیر وار



ناممکن خواهد بود که تمام اسماچ سالم رایتوان ازتالیبی مستقیم اکسریژدر اختفا ودور از تخریب آن در امان نگهداشت .

در چنین حال قصیت الریه قسما اتیافدار گردیده وتنفس کردن هنوز مشکل تر و سخت تر میشود . قرار گرفته دو کتور متخصصین درین باره بمن مشوره خواهد داد . دکتور در پایان اظهارات خود شگفت: ازین واقعه متاثر و متأسف هستم . او دکتوری بود جوان و بسیار سالم و تندرست بنظر میآمد .

شایان وقت و چیز عجیبی است که همین اکنون که ترسهای من همه بواقعیت موضوع دلالت داشت ، خودرا تقریباً از راهمه رهایی یافته میدیدم و اگر هم کاملاً چنین نبود معیاد خوشتر را از آلام هفته های اخیر باتر دیدها وشبهات بیمتالک آن نجات یافته حس میکردم .

آغاز بیم قوی ، شدید و سنگین رادر زمینه دگرگونی حال ناگوار و بند خویش درصیح روز دیگر حس کردم کلمه سرطان وعلاج ناپدید بسوی من با تعجب نگاه میگردند و مرگ .

بژود ترین فرصتی که امکان آن تصور میرفت در نزد متخصص حاضر شد . او بمن گفت که دانه روییده خرد است و بزرگی آن بیش ازسر انگشت نمیباشد و حتی در عکس رونتگن رویت آن بسختی تشخیص داده میشود یکدوره تیرکردن شعاع ایکس بپرسورت انجام رابتاً خیر خواهد انداخت و اما معجزه هم ناپیدا نیست .

در حالیکه اکنون به ضیق النفس وتنگی سینه گسرتانم ، یک عملیه نافرجام در زمینه مرابرای مدت باقی حیات زیر یک چادر و خیمه تنفسی اکسیژن چون معیوب دایمی قرار خواهد داد من میبایستی فیصله خودرا اظهار کنم .

مثل آنکه با مزاج وطبع روحی من در تطابق باشد هوا بسیار مرطوب و فشارده بوده باران مسلسل وبدون وقفه میبارید نفس کشیدن براین مشکل تر شده بود . همیشه و همه وقت مزه و طعم گرمخوردن در دهن خود حس میکردم . جهت معاینات قلبی و گرفتن ترتیب عملیه جراحی مجدداً نزد جراح حاضر شدم او به یکتعداد بیشتر عکس گیریها و اخذ معلومات قلبی از صورت تنفسی واندازه گیریهای مساحتی - سینه واز همین قبیل پرداخت .

در نتیجه معلوم میشد که من درین سن وسال خود بعد از برداشتن و قطع کردن جناح راست شش من صرفاً سی فیصد ظرفیت اوسطی ششهای خود را از دست نخواهم داد و هنوز آنرا در سینه خواهم داشت . (شش چنانچه نظر به تنا سبب موقعیت حجم قلب ده فیصد کمتر سطح تنفسی راداراست) باین ملحوظات این ارزش تنفسی در اثر حمله و هجوم برونشیتی و ضیق النفس هنوز بیشتر پایین خواهد افتاد .

معهد اجراح درائر آفرین عکس برداری های اکسریژی از شش ها که اکنون ندانم سرطان بوشا تحت ازان هویدا بود با من نتیجه حاصل شد که چانس و بیخت بیسن زندگی و مرگ اکنون برای من پنجاه به پنجاه موجود است .

من چون بسا انسانها معتقد بان نیستم که از مرگ راهمه داشته باشم و این خود

مردن است که می ترسند پس با یسن چانس نجات دهنده خویش را سپردم اگر قبلاً میفهمیدم که محل جراحی چه دردها و آلامی با خود همراه دارد ، این فیصله و تسلیمی من به عمل کردن جراحی یک کار زور مندانه وشجاعانه ای بود که بان رای داد و او آنرا مرتکب شدم .

(یک کلمه به عموم کسانی که چون در آنوقت فکر میکنند : اکنون که کار از کار گذشته و ناوقت شده است تا به دود کردن و سگرت کشی خاتمه داده شود واحتمالاً به سرطان هم در حال مقدماتی آن گرفتار شده ام . . .) بعد از عملیات آگاه شدم که دانه خبیث متخمل هنوز پخته و دیر نشده نبود ولی از نوع زود نموی آن بشمار می رفت .

در اولین پرونشو سکوی بدنه بقطر نیم سانی کشف شده بود و همینکه هشت هفته بعد شش را قطع کرده و از بین برداشتم اندازه بزرگی دانه به قطر هشت سانتی رسید بود .

طبعاً که از عملیات اصلی چیزی بغاظر ندارم جز میز باریک عملیات با تری بزرگ جراح ، در ماحول من رویت اشکال



واجبام سبید پوش و حس کردن نشی در عقب دست خود هنگام پنتو تهال را تزییق میکردند ، دیگر چیز برابری آورده نمیتوانم .

چار روز اول بعد از انجام عملیات - برای من رو پای مفشوش توام با ترس و درد بود بمن مقدار زیادی از مرکبات مر فونی تزییق کردند . همیشه ها و دوستانم بمن حکایت کردند که در آن وقت حال نامرتب و در هم و بر همی داشتم . واضح بود دوا تزییقی شده در شروع حال مرا تسبیح و تحریک نموده بود .

من صرف یک چیز میخواستم از شفاخانه میگردم . صرف با خالی شدن لغاب و افزایزگره کرده در گلو که آنرا ذریعه بیه خالص برون میکشیدند همیشه یک کمی را تحت احساس می نمودم و این آراش صرف تاوقتی دوام میکرد که بار دیگر خلط و لغاب راه گلو را میگریخت و تنفس دایر مسن دشوار میساخت .

دایما ، بیوسته و متوالی دوا ضد مکروب و ضد عفونی بمن تزییق و داده میشد اشتباهی من بکلی سقوط کرده بود حتی نوشیدن خودش هم برای من خستگی آور بود . نوشیدن گوشش زیادی را برای -

گزاندن از خلق ایجاب میکرد . در حالیکه یکی از همشیره های پرستار روی چسبه خالی شده سینه من فشار وارد میکرد کم کم و باز حمت زیاد تنفس یکجانبه و سرفه کردن زافرا میفتم .

خانمهاییکه عمل چمناسستیکی را انجام میدادند ، نمرین هایمان برای من رنجده و دردناک بود .

باید اضافه کنم که دردها در وجود من تنها از برداشتن و بریدن یک قسمت شش سبب آزار من نشده بود . برای اینکه در جراحی به شش رسید ، شده بتواند جراح یک شقی بعد ازای تقریباً سی سانتی متر در پشت من بعمل آورده بود و این شق در قسمت عقبی پنج سانتی پایین تر از استخوان کتف شروع شده بود و بهوازی دنده بدن بسوی پیش رخته کرده و تا حصه سفلی نوك سینه به درازا کشیده شده و انجام یافته بود .

عملیات در مورد من موفقانه بود و معرف لیافت جراح بشمار می رفت معیادلک تاشش هفته بعد از عملیات هم من با وجود گرفتن ناپذیرت های مخصوص برای تخفیف و تسکین دردها و ناآرامی ها ، باز هم پردرد های سخت و طاقت فرسا مبتلا شدم و فضای خالی که از سبب بریدن شش در داخل سینه من ایجاد شده بود تقریباً لبریز و سرشار از مایعات شده بود که اگر مایم تراظهار کرده بتوانم میگویم احساس تحمل سنگینی و گرانی آن بر ایمن سخت نامطبوع گردیده بود . من دیگر سگری دود نمیگردم ، مگر هنوز هم دایما در خود اشتیاق شدیدی به تنباکو داشتم .

من همیشه در نزد خود از انسانهایی تعجب میکنم که بایک شش خودشان روزگار شان خوب سپری میشود و خوب بسر میبرند . تعجب میکنم که آنها باداشتن صرف یک شش زندگی فعال دارند . کار خودشانرا انجام میدهند و هم به سپورت اشتغال میورزند . من در مورد خود چنین از حال خود تعیسن و تفسیر نمیتابم که : اگر بخوام بدون درد راه بروم باید به بسیار تانی و آهستگی قدم بردارم و در چنین حال از سخن گفتن اجتناب کنم .

از احصایه عاجزین نتیجه برمیاید که من با چنین وضع در زندگی و دوام حیات چانس یک برسه دارم یعنی که پنج سال دیگر هم تنفس خواهم کرد و زنده خواهم بود . و این گذشت پنج سال معنی آنرا دارد که سرطان معالجه شده خواهد بود . وقتی من درین باره نامل و تفکر میتابم که تا اکنون چه بر من گذشته است و با چگونه احوال در وضع من حکم فرما بوده است و در آینده هم هنوز چقدر کارهایش پیش رو خواهم داشت ، این نظرات را بسیار تسبیح کننده و بیدار کننده و امیدوار کننده نمی یابم .

اداره دبیران نشریه مینویسد : مؤلف چارمه بعد از عملیات در اثر دانه های ریشه ای دیگر سرطانی چشم از چسبان پوشید . چاره فته قبل از مرگ تحت تنفس مصنوعی و گرفتن اکسیژن قرار داشت . سرطان میتواند در هر عضو (بخصوص بالای جگر) وهمچنان براستخوان جابگیرد و به تخریب آغاز کند . درین فریض مامم سرطان در حصه شاخه جهاز تنفسی اورشده های خود را دوامده بود .

مردی بانقلاب بقه

خلوت شد. الك جوشا برادر مخاطب قرار داده گفت :
 ازین مرد خوشم می آید. علاوه تصور میکنم که در زیر يك ستاره خوشبختی بدتیا آمده است . زیرا نمی فهمم چرا مایتلند پیر تمام جایداد خود را به او واگذار شد و نه به پسرش ...
 جوشا براد حرفش را قطع کرد: و شما طفل را پیدا کرده اید ؟
 - نی، اینهم یکی از اسرار زندگی بقه هست که باید طفل را از چنگال او بیرون آورد .

جانسی در همین لحظه در گولای سر خیابان رسیده بود. الك و براد میدیدند که جانسن خواست از وسط چارراهی به آنطرف خیابان برود. اما درست در همین لحظه يك مرد از گوشه تاریکی بیرون آمده گفت و شنود کوتاهی بین آن مرد ناشناس و جانسن صورت گرفت . متعاقبا الك و جوشا براد برق يك تفنگچه را دیدند که صدای شلیك بلند شد. جانسن عقب عقب رفته، و آن مرد ناشناس پایه فرار گذاشت .
 دريك چشم بهم زدن الك در وسط خیابان بود. ظاهرا فیلسوف زخمی نشده بود. اما بشدت ناراحت مینمود. الك خود شرا شتابان به گولایی خیابان رساند، اما شخص حمله کننده ناپدید شده بود .
 الك نزد فیلسوف برگشت . جانسن در حاشیه پیاده روی روی زمین نشستند اعضای بدن خود را میدید که آیا صدمه برداشته یا خیر ؟

جانسن از دیدن الك ناله سرداده اظهار داشت: نی، نی. تصور میکنم برهم خوردن حالت من به اثر شوکی بود که از برخورد با او بمن دست داد . من به این طریقه غافلگیر شدن آماده نبودم .
 الك پرسید: اصلا بین شما و آن مرد ناشناس چه واقع شد ؟
 جانسن در وضعیت نیمه گیج جواب داد: من هیچ نمیتوانم تشریح کنم . میخواستم از وسط خیابان به سوی دیگر بگذرم، که دیدم يك نفر بسویم آمده پرسید: شما باید آقای جانسن باشید . وبعد تا خواستم بجنبم که صدای

فیر تفنگچه اش بلند شد . او بلا معطلی تفنگچه اش را از جیب بیرون آورده بطرفم آتش کرد .
 به روی کرمی جانسن آثار باروت دیده میشد . جانسن پس از سکوت کوتاهی نالید : نی، من نمیتوانم به منزل بروم. او تنها مسلما سعی برای نابود ساختن من خواهند کرد. او تنها بدون شك مرا میکشند. در همان لحظه دو تن از ماموران پولیس برگشتند . این دو خفیه پولیس مامور مراقبت ناحیه هاری تریس بودند . این دو مامور همراهی جانسن تابه منزلش شدند .
 الك در حالیکه سرش را شورش میداد گفت: اینها مجرب ترین مامورانی در دستگاه پولیس هستند که من می شناسم . باید اینطور قبول کرد که آنها از کسار خود در گلا ستر راضی هستند و به کدام شغل فرعی نیازی ندارند .

ساعت ۶ نواخته شد . اما از غرب پیامی نرسید. در ساعت ۷ وضع و روحیه مادموازل بنت قابل ترحم و همدردی عمیق بود. او در طول شب خود را اشرا الهبتوار نکهداشنه تعجب و حیرت الك و جوشا براد را نسبت به خود برانگیخته بود .
 اما اکنون که ساعات متمر فرا میرسید، چنان جلوه مینمود که طاقت و شکیبایی رابه تدریج از کف میداد. در حدود ساعت ۷ و نیم تیلیفون زنگ زد و الك بایک جست پلنگ مانند خود شرا به تیلیفون رساند. پیامی که در تیلیفون گرفت این بود :

- آقای کلونل گاردون يك ساعت پیش دیدکوت را ترک گفته است . الك به ساعت نگاه کرده بانا باوری و تردید تکرار کرد: دید کتوت؟ يك ساعت پیش ؟
 در اینصورت باید در ظرف ۶۰ دقیقه به گلاستر برسد .
 ایلا که سعی مینمود خود شرا با نوشیدن اجباری قهوه که پیش خدمت الك آورده بود آرام جلوه دهد . ایلا در لحظه ای که الك در تیلیفون صحبت میکرد، ایلا وارد اتاق کار شد و الك جرات نتوانست به صحبت تیلیفونی ادامه دهد . و با گفتن خوب است، گوشك تیلیفون را سر جایش مانده نزد ایلا برگشت .
 - آقای الك چه معلوماتی دارید ؟

دیپلوماسی در جاهلیت و اسلام

های عربی و اسلامی خود نزدیکتر و قوی تر سا زد چنانچه این مطلب در روش آنها در برابر ها رون الرشید مامون، و معتصم بخوبی آشکار بود و این تحول دیپلو ماسی تاثیر بارزی در ساحة ثقافت وارد کرد که نمایندگان اسلامی برای انكشاف بیشتر ثقافت خویش بطور متوا تر از بغداد بمركز رومان سفر میکردند. درین وقت دولت عباسی خواست بر ضد دولت اموی روابط سیاسی خود را با دولت فرانسه که در حدود اندلس واقع بود محکمتر سا زد و ازینرو سفرا در میان ایشان تبادل میشد که رفته رفته روابط دیپلوماسی در میان ابو جعفر منصور، ها رون الرشید و زهبران دولت فرانسه پیش از پیش تو سعه یافت و بدین ترتیب امپرا طور فرانسه ارا ده تهاجم را بر دولت اموی نمود و لی بمرام خود موفق نگردید و در عین زمان دولت بیزانطه با احساس مصلحت خود، به برقراری روابط دیپلو ماسی با دولت اندلس پرداخت

حضرت عبدالله

سرانجام این صحابه جلیل القدر تو سطا حجاج بن یوسف درمکه بقتل رسیده در روز سه شنبه ۱۷ جمادی الاخر سال ۷۳ هجری به دار آویخته شد چه در سال ۶۴ هجری مردم حجاز ، یمن، عراق، خراسان وغیره سوای شام بوی بیعت کردند. جماعه زیادی از وی روایت حدیث نموده اند.

هنگامیکه جسودی را به دار آویختند این عمر (رضی) از وی گلشت و گفت: خداوند ترا رحم کند مانند تو شخص روز روزه دار و شب زنده دار بیاد ندارم من از خداوند تمنا دارم که ترا معذب نسازد .

عمر وین دینار گوید : من مانند عبد الله بن زبیر نماز خوان بهتر ندیده ام. چنانچه روزی بالای سنگی نماز میخواند پارچه سنگی آمد و قسمتی از لباس آنرا برد وی التقاتی نکرد هنگامیکه سجده می نمود چنان بغود فرقی می بود که گنجشکان در شاهه اش می نشستند و او احساس نمی کرد.

مادرش اسماء میگوید : روزی به عبدالله عقیده صادق بخساب می آید.

داخل شدم که او مصروف ادای نماز بود، تصادفا ماری از سقف خانه بالای پسرش هاشم افتاد و او در حالیکه خواب بود بشکمش خود را حلقه ساخته اعضای فامیل همه ازین پیش آمد فریاد کردند تا اینکه آن مادرا بقتل رساندند و عبدالله هنوزم در حال نماز بود نه التقاتی کرد و نه بچله ای، وقتیکه از نماز فارغ شد گفت حال تان چگونه است ؟ مادر هاشم برایش گفت: خدا ترا رحم کند بدتر ازین مصیبت است که فرزندان زمامدار بگذرد آگفت: متوجه نماز بودم اگر بوی ملتفت میشدم در نماز من خلل و سستی وارد میشد.

ابن زبیر (رضی) تمامی هفته به اتصال روزه گرفته بعدینه روزه می گرفت و بهمه افطار می کرد.

مجاهد میگوید: احدی را مانند ابن زبیر صاحب حوصله و طاقت ندیدم و او در سه چیز عبارت از عبادت ، شجاعت و فصاحت با مردم مسابقه می کرد و او نماز را از حضرت ابو بکر صدیق «رضی» و وی از پیغمبر اسلام (ص) آموخته است .

مرگ ابن زبیر (رضی) در واقع میان مسلمانان مزایای انسانی و قیادت فکری رایباد ما ر گذاشت و درسی سلامتی عقیده و ایثار در راه حق را می آموزد چه ابن زبیر (رضی) یکی از شهداء

می گوید ؟
 خبرها از چه قرار است ؟
 الك در حالیکه سعی مینمود قیافه خندانی بخود بگیرد ، به زحمت پاسخ داد :
 - اوه، خبرها ؟ خبر های خوبی دارم !
 ایلا به صورت الك خیره شده پرسید: در تیلیفون کی بود ؟
 الك به تیلیفون نگاه خشمگینی انداخته جواب داد : آخ، این شرا

مرغوبیت تولیدات کشور...

گوشه هایی از مراسم رسم گذشت اردوی دلیر جمهوریت افغانستان بروز اول جشن جمهوری، که توسط تلویزیون های مخصوصی در یمن نمایشگاه نمایش داده می شد، ابتکاری بود، که فقط امسال و برای اولین بار صورت می گرفت.

در بین صد ها اثر هنری ارزشمندی، که از هنرمندان مختلف درین نندار تون به نمایش گذا رده بودند، چند تا بلوی نقاشی، تمثال رهبر ملی ما، که بروی فلز حکاکی شده بود و یک اثر جالبی که از کاشی ساخته شده بود، انسان را به حیرت و امید داشت و نما یند کسی از ذوق و هنر، هنر مندان کشور مامی کرد.

دو مین نمایشگاه مواد تولیدی وطن، نندار تون نساجی افغان بود. بمجرد یک درمداخل آن رسیدیم تکه های رنگارنگ و وطنی پادیکور خاصی که در آنجا به نمایش گذاشته شده بود، برای دیدنی و جالب جلوه کرد.

درین نمایشگاه، انواع منسوجاتی که، در فابریکات نساجی افغان تولید می شود، دیده می شد و روی همرفته دیزاین، رنگ آمیزی و مرغوبیت آن ها، بر تری تکه های وطنی را نسبت به تکه های تجارتنی خارجی، نمایان می ساخت.

نساجی بگرامی و نساجی های شخصی دیگری هم، در نندار تون های جشن امسال حصه گرفتند.

آنچه پس از دیدن منسوجات فابریکات مختلف نساجی، در ذهن بیننده خطور می کرد، انکشاف صنعت نساجی و بهتر شدن تولیدات آن است.

یکتن از موظفین نساجی در منطقه جشن راجع به استقبال مردم از تولیدات فابریکات نساجی، گفت: - در گذشته متاسفانه هموطنان ما کمتر از منسوجات وطنی استفاده می کردند و در عوض به تکه های خارجی بیشتر علاقمندی نشان می دادند.

اما خوشبختانه حالا اینطور نیست، زیرا همه بی برده اند، که استفاده از تولیدات وطن، هم برای شان اقتصادی است و هم جنسیت

بهتر دارد.

منبع علاوه کرد:

- استقبال مردم، از تولیدات نساجی ها، بحدی رسیده، که با وجود بلند بردن معیار تولید، باز هم نمیتوانم قلت یعنی تکه بابرادر بازار رفع سازیم، زیرا به هر پیمانۀ که ما عرضه می کنیم، از طرف هموطنان خریداری و مورد استفاده قرار می گیرد. که این عمل باعث تقویه و تشویق فابریکات نساجی گردیده است.

در نندار تون های امسال چند فابریکه صنعتی بوت دو زی نیز، حصه گرفته بودند.

در بین انواع مختلف بوت های پلاستیکی، فابریکات پلاستیک سازی وطن، هری و غیره تولیدات زیبایی دیده می شد، که در سال قبل وجود نداشت.

اما آنچه بیشتر در بین انواع بوت های وطنی، مورد توجه مردم و خاصتا جوانان قرار می گرفت، بوت های مردانه کوری بلند بود.

در غرفه بوت صداقت، بوت های ازین نوع به نمایش و فروش گذاشته شده بود، که بلندی کوری آن به هفت انچ می رسید...

نمونه سنگ های معدنیات افغانستان، که در غرفه های مربوط وزارت معادن و صنایع به نمایش گذاشته بودند، دیدنی و جالب بود.

وقتی در بد و ورود، به این نمایشگاه، به نقشه برجسته افغانستان نظر می کردید معدنیات کشور، که بصورت رگه ها، برنگ های مختلف در سرا سر کوه های آن، نشان داده شده، چشمگیر بود.

درین نمایشگاه، در غرفه مربوط دافغانستان بانک مدال های نکلی که به افتخار جمهوریت در کشور، ساخته شده بود، نیز به نمایش گذا رده بودند.

در غرفه با یسکل آریانا نمونه بایسکل های جالبی دیده می شد که یکی آن برای فرو شندگان دوره گرد و دیگری برای استفاده دوفرو، از یک بایسکل ساخته شده بود.

قالین های افغانی نیز در نندار تون امسال بینندگان بسیاری داشت و

شاعر کلاسیک

هند و ستان گسترش دهند. نهر و مینو یسد: «در قلمرو و سیح امپرا طوری مغل رشد و گسترش وسیع اندیشه های آزادی خواهانه بشکل احساسات مذهبی شعور ملی بمشا هده میرسد» در چنین یک شرایط بفرنج بود که خوشحال خان ختک قبایل پشتون را در جهت مبارزه بخاطر آزادی و تاسیس دولت مستقل ملی رهنا می کرد.

خوشحال ختک میدا نست که از چه راهی باید قبایل پشتون را متحد ساخت و آنرا برای پیکار علیه مغلها تجهیز نمود. او رنگ زیب به حاکم مغل در پشاور دستور داد تا خوشحال خان را دستگیر نموده به دهلی اعزام دارد. همان طور یک

گفتیم شاعر مدت بیش از پنجا سال در محبس و در تحت تعقیب و پیگرد گذرانید. در زندان قلعه گوالیور بود که روابط خوشحال خان با مغلها از ریشه تغییر کرد. او دیگر بسی برده بود که یگانه راه مقول برای پشتو نها، راه پیکار بخاطر آزادی و استقلال میبا شد.

گک. الفت ضمن تو ضیح خصوصیت های این دوره زندگی خوشحال خان ختک میگوید: «سراز همین مرحله (یعنی از سال ۱۶۶۴-۱۷۰۱) دوستی هشتاد ساله خاندان ختکها با مغلها به دشمنی مبدل گردید».

سالهای زندان خوشحال خان، در حقیقت، دوره شکوفانی ایجاد ادبی او بشمار میرود، همینکه وی از زندان و تعقیب رها یی یافت تا آخرین دقایق زندگی، مبارزه ملی قبایل پشتون را با شایستگی رهبری کرد و در جریان این مبارزه

مخصوصا، خارجیانی که از تولیدات وطن ما دیدن میکردند، در برابر غرفه های قالین جمع شده و بسا کنجکاوی، به زیبایی و جنسیت آن خیره می شدند...

بایک نظر اجمالی، در نمایشگاه های تولیدات وطن، در جشن جمهوری کشور، به این نتیجه می رسیم، که نمایندات فابریکه صنعتی کشور امسال بهتر و بیشتر از سالهای گذشته بوده و مرغوبیت آن، چشمگیر است...

۱- فصلنامه منظومه ای است مثنوی در پیرامون مسایل مذهبی
۲- «فرحنامه» منظومه ای است که موضوع آنرا مناظره بین شمشیر و قلم تشکیل میدهد.

من بیش از این نمی خواهم سکرت بکشم

تداوی خود را محصول مشترک استفاده پروفیسر و یو بر نتاویج حاصله عالی از روش دلسیکه لوزی، استعمال ادویه و طرز تداوی حرکتی وانمود میکند. نود و دو فیصد مریضی ها و مراجعین او در طول دوران تداوی پنج روزه سکرت کشیدن را ترک کرده اند و پس از گذشت چار سال در حدود بیش از ۴۰ فیصد شان مجدداً به کشیدن سکرت شروع میکنند. ضمن نقشه تداوی پنج روزه ثابت، انجمن حفاظتالصحه آلمانی به همکاری پروفیسر ویوبر در شهر های مختلف، لکچر ها و کورس های تعلیمی دایر میکنند که طی آن اشتراک کنندگان در طول پنج شب متواتر روش ترک کردن سکرت را فرا می گیرند، در خلال این کورس های متحرک سطح نتایج حاصله بین ۷۰ تا ۸۰ فیصد می رسد.

تاکتیک قدمهای کوچک

عقاید بسیاری از دانشمندان و اهل خبره مبنی بر اینکه آدم میتواند اعتیاد سکرت را به اثر قطع آنسی دود کردن سکرت ترک نمود توسط یک آزمایش موسسه ما کس پلانک در چوکات روا نکاوی در مونسن ترد ید گردیده است.

یک تیم روانشناسان تحت رهبری داکتر برینکل هان یک کورس ترک انگیز بود:

دختر با همب تهدید میکند

را انجام میدهند کاریست صحیح و بجایحتی اگر به قیمت جان انسا نها هم تمام شود صدای زنگ تیلون مجدداً بلند شد. گوینده در تیلون همان صدای زنانه بود. شما چه پولیس هایی احمق در اختیار دارید که تاکنون کوچکترین اقدامی نکرده اند. واصلاتوجه ندارید که ممکنست چه اتفاقی رخ بدهد؟ تا ۱۰ دقیقه دیگر همب انفلاق میکند و عمارت را از بسج بر خواهد کند. شما باید عمارت را تخلیه نمایید.

من از کلکین به سمت مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن نظر انداختم. خموشی محض دوانجا حکمفر مابود. ودر جوابش گفتم: لوزی من به یقین میدانم که توجه فکری دسر داری؟ صدای دختر از آنطرف سیم باعصبانیت و خشم فوقالعاده شنیده شد: لعنتی. من لوزی تونیستم. در جوابش گفتم: من خوب میدانم که توجه میخواهی. تو میخواهی درس پروفیسر

ایریک سن را اخلاص کرده باشی. شما از چه موضوع صحبت میکنید؟ بدرت تمام حقایق مربوط به این موضوع را بمن باز گفته است. تو چقدر متعجب شدی که در سیمینار پروفیسر ایریک سن قبول نشدی. اما حال لوزی! - اخلاص کردن درس پروفیسر ایریک سن به اشتراک بیش از ۱۰۰ محصل دیگر کار نادرستی است.

یک لحظه سکوت بر قرار شد و بعد از آن طرف سیم تیلون صدای دخترک دوباره شنیده شد: شما میگویید که هم اکنون بیش از ۱۰۰ محصل در آنجا هستند؟ در آن عمارتی ممکنست با انفجار همب بمب بپواید؟

سبعاً لوزی! لکچرهای پروفیسر ایریک سن برای تمامی محصلین بسیار دلچسپ است. آن دختر فریاد زد: صبر کنید من بشما میگویم که همب رادر کجا گذاشته ام.

من به آرامی گوشه را سر جا پش گذاشتم.

من از قصر دارالامان...

منبع فعالیت های دستگاه ساختمانی را بعد از حریق بطور ذیل شرح میدهد.

۱- از آن جائیکه اتاق ها کوچک و بزرگ بودند از ارتفاع آن برای اسانی کار کاسته شد.

۲- امور چوب کاری های منزل سوم تماماً تجدید گردید.

۳- پلستر کاری های داخلی و خارجی قصر بصورت عموم تجدید شد.

۴- رنگمالی رویکار و داخل اتاق ها تماماً ذریعه رنگ آبی و پلاستیکی و امور چوب کاری توسط رنگ روغنی اجرا شده است.

۵- فرش صف اتاق ها توسط خشت تراسو صورت گرفت.

۶- سیستم مرکز گرمی تعمیر مطابق شرایط بصورت مدرن و حصولی تجدید گردید.

۷- سیستم آب رسانی تشنات

های قصر بصورت عسولی فعال گردید.

۸- تنویر لاین دوانی برق ساخته شد و قندیل ها و چراغ های جدید نصب شد و همچنان در آینده نصب یک دستگاه تیلفون اتومات ۱۲۰ لینه بیش بینی و یک کفتر یای عصری در نظر گرفته شده است.

منبع در پایان می افزاید. باید علاوه کرد که قصر دارالامان به همکاری و مساعدت تخنیکسی انجینران افغانی و خارجی ریاست تعمیرات وزارت فواید عامه و دستگاه ساختمانی بنائی و بتوبه اداره قضا بشکل عمارت عصری در آمده و با صرف مبلغ شصت ملیون افغانی ترمیم واحیا گردید و پس از تکمیل آن از تاریخ ۱۵/۳/۵۳ وزارت عدلیه و اداره قضا و ارگان عدمی آنرا مورد استفاده قرار دادند.

قربانی پول

وقتی که به بستر داخل شد لینا او را با شالش پوشانید با صدای آرام کاپیتان از لینا پرسید:

- چرا ماریا نیامد؟ برایش بگو نزد من بیاید!

لینا بطوریکه کاپیتان گفته بود همانطور کرد و ماریا به اتاق داخل شد ماریا خیلی غمگین

بنظر میرسید و بهانه کرد که خیلی اورا خواب گرفته است او چیغ کاپیتان را بطوریکه لینا شنیده بود شنیده ولی بگم کاپیتان نیامد با صدای متین اندرسن به ماریا گفت:

- در پهلویم بنشین ماریا من باتو حرف بزنم.

ماریا در حالیکه میلرزید و شالش را روی شانه هایش می انداخت در پهلوی بستر کاپیتان نشست.

صدای زنگ تیلون دوباره بلند شد. من بدون آنکه گوشه تیلون را بردارم همانطور سر جایش گذاشته خودم به طرف کلکین نزدیک شدم.

تیلون برای تقریباً سه دقیقه پسم زنگ زد. سپس آرام شد.

سی نازیبه سپری گردید. تا اینکه یک دوشیزه دوان دوان در حالیکه موهاش را با دبه هوا می افشاند، از یک عمارت پو هنتون پیدا شد. او از آن عمارت که در حاشیه ساحه پوهنتون واقع شده بود، شتابان به طرف مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن رفت. او با این امید به آنسو شتاب میکرد تا مگر بتواند بمب را پیش از انفلاق مهار کند. دختر عجله داشت تا جان بیش از ۱۰۰ تن محصل را از خطر مرگ نجات دهد.

من نفسی عمیق گرفته خطاب به مورینس هدایت دادم: اوکی. مورینس شما حال پایین بروید و آن خانم را گرفتار کنید.

ختم

ماریا یقین داشته باش که من دیگر از این بستر نخواهم برخاست ماریا دستت را بمن بده ماریا دستش را به کاپیتان داد کاپیتان ز به آهستگی گفت:

- بیایبل از اینکه من بهرم با هم عروسی کنیم و خودت میدانی که از دیر زمان دوستت میدارم. حال عشق اصلی نیست که من بتو این پیشنهاد را میکنم سبب خیلسی عالی و روحانی در پی آنست. چندین دلیل موجود است یکی آن اینکه طفلم را نام یک پدر و مادر بدم و پسر ما باید بدانند که نامش توسط مالک دار نشده است آیامیدانی که این فکر چقدر روحانی است.

ماریا هیچ جوابی نداد.

کاپیتان ادامه داد.

سعلت دیگر یک از همه بتو مهم و مربوط است و آن اینکه تو میخواهی با گناهایی سابقه گناهای جدید را ببوشانی آیا ماریا جرئت این را داری مردی را که دوست داری فریب بدهی؟ آیامیتوانی

فرزند خیانت پیشه

را بیاد دارد؟

« سنگها گنگ اند تا اینکه بشر آنها را بگفتار و ادار سازد . بگذار کوهها از من سخن گویند . اینست چیزیکه من میخواهم . »

مادر پرسید : « و مردمان چه ؟ »
 « اوه - آری من آنها را فراموش نکرده ام مادر . بانها نیز نیاز دارم زیرا تنها در خاطره انسانهاست که قهر مانان جاویدان وابدی اند . »
 مادرش گفت :

« قهرمان کسیست که زندگی می آفریند و بر خلاف مرگ است و آنرا تسخیر مینماید . »

او اعتراض کرده گفت : « نه ویرانگر يك شهر بهمان اندازه پر شکوه و جلال است که سازنده آن . بپن ما نمیدانیم که چه شخصی روم را آباد کرد - اینیاس و یسا رومولوس - ولی نام الاریک و سائر قهر مانان ویرانگر شهر را خوب میشناسیم . »

مادر بیادش داد : « همان کسی که نامش دیر تر پائیده است . »
 بدینگونه تا زمانیکه آفتاب فرو نشست تا آرام گیرد آندو با هم صحبت کردند . مادر اکنون سلسله گفتار و حشیانه پسر را کم و کمتر میبیرد و سر افراشته اش افکنده و افکنده تر شده میرفت .

يك مادر میافزیندو نگاه میدارد . نزد او سخن گفتن از ویرانی مفهوم آنرا دارد که برخلافش سخن گویند . مگر پسرش اینرا درك نمیکرد . نمیدانست که دلیل هستی را رد مینماید .

يك مادر همیشه مخالف مرگ است . دستی که بر انسانها مرگ میاورد در نزد مادران منفور است مگر پسر این را نمیتوانست بفهمد زیرا از درخشش برق شهرت طلبی که قلبرامیکشد کور گردیده بود .

و نیز نمیدانست که مادرهمانقدر که دلیر است هنگامیکه زندگی آفریده و پروریده اش در معرض سوال باشد زیرك و سنگدل نیز بوده میتواند .

وی با سری افکنده نشسته بود و از درون خیمه گرانبهای سرلشکر شهری را میدید که در آن اولین تکان نشاط آور زندگی را در رحم

خود و درد و زجر زایمان این - کودک را احساس کرده بود - کودکی که اکنون تشنه ویرانی بود . نور سرخ رنگ آفتاب دیوارها و برج های شهر را رنگ خون بخشیده بود و فروغ محنت افزائی در شیشه ارسی ها افکنده بود و چنان بنظر میرسید که گوئی همه شهر توده ای از جراحت ها باشد و آگنده با شیوه سرخ رنگ زندگی که از هر مجروحی جاری است اکنون شهر مانند نعشی بسیا می گرائیده بود و در خشش ستاره ها بران بسان شمع های گورستان مینمود .

خانه های تاریکی را میدید که مردمش میترسیدند چراغ های خود را ببقرو زند تا تو چه دشمن را جلب نکنند . جاده هائی را میدید که در غم و اندوه فرو رفته و پر از بوی بد جسد گشته شدگان بود . زمزمه آهسته مردمانی را میشنید که منتظر مرگ بودند . همه اینها را میدید همه شان نزدیک و گرامی اش بودند . خاموشانه ایستاده بود و منتظر تصمیم خویش . درین لحظه خود را بحیث مادر همه مردمان شهرش احساس نمود .

ارها از قله تاریك و سیاه کوهها بزره باین آمده و مانند اسب بالدارای برین شهر محکوم نازل میشدند .
 پسرش گفت « امشب اگر خوب تاریك باشد میتوانیم بر شهر - بتازیم . » و در حالیکه شمشیرش را از نظرم گذراند افزود : « هنگامیکه آفتاب به چشم انسان میتابد گشتن مشکل است زیرا نور خورشید و درخشش شمشیر چشم انسان را کور مینماید و بسیاری ضربه ها بهدر میرود . »

مادر برایش گفت : « بیا پسر . سرت را بر سینه ام بگذار و آرام بگیر و بیاد بیاور که در زمان کودکی چه زیبا بودی و مردم چقدر دوستت داشتند . »

او از مادر اطاعت کرده و سر خود را بدامنش نهاده با چشم بسته گفت :

« من تنها شهرت را دوست دارم و ترا که باین درجه ام رسانده ای . »
 مادر خود را خم کرده و پرسید :

پرتگال آزادی ..

پرتگال و وعده حمایت از عضویت آن این کشور بدون کدام اشکال بحیث يك کشور آزاد و مستقل در موسسه جهانی راه می یابد .

و اما موضوعی که شاید بحیث يك معضله جلوکار های گینی بیساو عرض وجود کند همه نا موضوع جزایر کیپ وردی خواهد بود . اصلا جزایر کیپ وردی در اتلانتیک شمالی بفاصله ۲۸۰ میل در غرب داکار مرکز سینیگال واقع است . تعداد این جزایر به پانزده میرسد و جمعا يك ساحه ۱۵۵۷ میل مربع را احتوا نموده و نفوس آن دو صد و هفتاد هزار نفر میباشد .

حالا معضله درینجا است که گینی بیساو و مردمان افریقای سی جزایر کیپ وردی این جزایر را جزء خاک گینی بیساو میدانند و هر وقتي راجع به مسایل گینی بیساو سخنی بمیان می آید جزایر کیپ وردی هم متضمن آن است . ولی پرتگال و ساکنین سفید پوست جزایر مذکور غالباً این سر زمین را جدا از گینی بیساو فکر میکنند و مساله آزادی جزایر کیپ وردی را هم روی ریفرندهی بین ساکنین آن قلمرو آرزو دارند .

عقیده مبصرین این است که جزایر کیپ وردی از حیث دارایی های طبیعی خود سرزمین خیلی غنی است و از طرفی غالباً سلطه سفید پوستان در آنجا بملاحظه میرسد . بنابراین اگر جزایر کیپ وردی بداخل خود هم آزاد باشد به نفع پرتگال خواهد بود و اگر ریفرندهی صورت گرفته و احیانا قرار بر آن شود که با پرتگال پیش برود هم به نفع پرتگال است . و درعین حال تسلط يك جمعیت سفید پوست درین جزایر باز هم شاید حالاتی را

و زنها چطور ؟
 « زن زیاد است و مانند هر چیز شریک که زیاد شود انسان از آن نیز خسته میشود . »
 و بالاخره پرسید : « و نمیخواهی که اولاد داشته باشی ؟ »
 « برای چه برای آنکه گشته

شوند . کدام شخصی مانند من آنها را خواهد گشت . این امر را آزار خواهد داد و من بسیار پیرو زمین گیر خواهم بود که بتوانم انتقام شانرا بگیرم . »
 مادر آهی کشیده گفت : « تو بقیه ر صفحه ۶۱

دزوی په آرمان

هاشم زیو نټون افتتاح گر دید

بښوونځی ته نه ځی؟ ځکه زرغونه خو پخپله هم د یوخور سره ژوندانه په زانگو کښی زنگیده اوپیا داچه هغه دیوه جوار گر ښځه وه اود جوارگر نه دېل کوم انسانی کمال هیله ووشی؟

زرین په دی هوسیده چه گوندی د زمری غوندی یو ښکلې زوی لری او هغه به دده دهستی اومال را تلونکی وارث وی.

زمری د ۲۴ ساعتو نه وروسته له یوی لیری سیمی څخه دجواری د میدان نه راوغوندل شو اوچه کله خپل کور اودپلار جنازی ته راغی نو کلبیوالو یی مخ ته ناپی ورتو کولی.

مور یی هم سپین سړی او کمزوری وه او ځکه هم اوس نو زمری دخپل کور مشرؤ اوهر څه به یی دخپل زړه په سلا سره کول. دپلار پولسی او پټی، هستی او شتمنی ته یی داور تازه کولو پکی ووايه اوپه یوه لړه موده کښی یی خپل هرڅه هسی شانی دباد په خوله ورکړل چه دمور دمړینی به وخت کښی یی دخپلی مور دتکفین دپاره لاهم څو ټنکی نه درلودلی.

شانوا برای اعمال امروزه انقلابیون سرافتمندانه امیلوار پاشیم .

دکتورشرفی درختم بیانیه خودگفت :
زنده باد رهبر انقلاب یشاغلی محمدداود پاینده و جاوید باد افغانستان و انقلاب پ باشکوه آن .

پوهاند دکتور نظر محمد سکندر و زیر صحنه نیز طی بیانیه به کثرت نفوس در همه جوامع مقصود صا در جوامع رو به انکشاف، مشکل طفل و مادر و تلفات مادران حامله در گذشته اشاره نموده گفت که با اتخاذ اهمات لازم برای مادران و اطفال در صفحات حیاتی باید مشوره مختصر یک رهنمایی و قایوی یک معاینه طبی و فراهم آوری تسهیلات برای یک ولادت، بصورت اعظمی از و فیات زیاد جلوگیری بعمل آمده میتواند.

وی افزود این زیزنتون ممد بزرگ مرا م های تربیوی دافغان روغتیا پرو گرام است که در ساحه تقریبا هفت جریب زمین اعمار گردیده است و دارای یکصد بیستر و تمام تسهیلات لازم یک شفاخانه ولادی میباشد .

متعاقبا میرمن نعلیه غازی نواز ر لیسو

زیزنتون طی بیانیه گفت طبق آرزوی دیرینه مرحوم محمد هاشم برای برآورده شدن یساک هدف عالی و وسایل محدود شخصی سپیم گرفته باشند چندسال قبل زعمیم ملی ما اقدام به احداث این ساختمان کردند. و آنرا بمردم اهدا فرمودند.

وی افزود با این اقدام بزرگ بشری و خیر خواهانه و دور اندیشانه شان نه تنها امروز پاسخگو به نیازمندی میرم جامعه ماشوند بلکه در این ساحه خیلی باارزش و موثر قدمی گذاشته شده که با یقین ماو آیندگان ما بعین عمل نیک و قابل تقلید استقبال خواهیم کرد.

درین مراسم بعضی از اعضای کابینه عده ای صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری مامورین عالی رتبه ملکی و دوکتوران نیز حاضر بودند.

خبرنگار باختر علاوه میکند که نشریه ای تحت عنوان فعالیت های صحی کشور در یک سال جمهوریت و شماره های جریده ر هتما به مدعوین توزیع گردید.

۱۳۵ مخ پاتی

دملا درد خهشی دی

زمری دخپل پلار نه پاتی هر څه په جواری ووهل اوچه پلار او مور یی دواړه مړه شول نویو کوچنی وروزی یی بیاد کلی له یوه خان سره مزدور کړ او دوو نورو خویندو ته یی هم دکلی پاده و نیوله او هغه به یی خړوله .

زرغونه هم اوس پخه ښځه وه او د عمر دپخوالی به اوږدو کښی وپو- هیده چه رښتیا هم.

زرغونه هم اوس پخه ښځه وه او د عمر دپخوالی به اوږدو کښی وپو- هیده چه رښتیا هم.

شته. آر تربیت یو په بل پوری ددوو بندو نو دخو ښی کولو یاد هغو دخوړلو سبب کیږی چه دپسر- خپریدونکی ډول یی رما تیسیم دی.

بل علت یی ژپ ښت دی چه دا پېښه ټو لو ته پیدا کیږی. هلو وکی هم د بدن دنورو بر خو په شان زېږیږی. مگر داپکی ددی معنی نه لری چه هر زوږ سړی باید ارو مرو دملا په درد اخته وی، بلکه زی تره هغو کسانوته متوجه ده چه زږښت ته پاملرنه نه لری اود خوانانو په شان یی کړه وړه کړی اوددرند و شیا نو دپورته کولو اود موثر په ټیل و هلو یی هڅه کړیده. کله کله دملا درد علت د بدن په نو رو غړو پو ری اړه لری مثلا په ښځو کښی درحم نا روغی او په نارینه وو کښی پر ستات، کله هم دگیلوی دټپ درد په ملا کښی احساسیږی.

واری یا میا شتنی نظم په وخت کښی. البته په دغسی یو حالت کښی حرکت ددرد په زیا توالی کښی اغیزه نه لری او مو ضعیی پېسوب اودرد نه احساسیږی.

ورزشی تمرینو نه ددغه درد دحملو دبیر ته را ستندیدو څخه دمخنیوی دپاره گټور دی اود ملا دشاو خوا عضلاتو دټینگیډو اود هغو دانقباض سبب گر زی. البته له څه نه پخوا باید دډاکتر سره مشوره وشی چه کومه نا رو غسی موجوده نه وی او دغه تمرینو نه کومه پېښه منځ ته رانه و پی. کله چه دغه تمرینو نه شروع شول، هیڅکله باید له یوی ورځی څخه بلی ورځی ته پری ښو دل شی:

- ۱- تمرین و رو و رو شروغ کړی او هره ورځ یی موده زیا ته کړی تر څو په یوه ورځ کښی نیم ساعت (پنځلس دقیقې) دما زیگر له خوا) ته ور سیږی.
 - ۲- تمرین با ید په کلکه مخکه اود فرش دپاسه و شی.
- دغه ډول ورزشی تمرینو نه باید په نظر کښی و نیول شی:

نازولی زوی به وانځلی ادب اود سیوری نخل نه نیسی رطب زرین او خرما دزوی درلودلو آرمان درلودلی شوای خود زوی د سالمی تربیوی دعهدی څخه یی عا- جزی ښکاره وله اوعاقبت یی هم د بدمرغی اوزړه بریښوونکی ژوندانه ناوړه عواقب او دردونکی منظرونه وېر پېښول .

خیرو او زرغونی به هره ورځ سره جنک جگره کول او خو تنه ماشومان چه دهغوی دگه ژوندانه څخه دنیا ته راغلل هغوی هم دناپوهه پلار اوغیر واقعی مور دناوړه پیر- زوینو له آمله په یوه گوله پسې خوای وازی نیولی وی او یو وخت هم زرغونه له کوم بل چا سره داسی وتښتیدله چه خپل ماشومان یی هم خیرو ته وړېر پېښودل او زمری دجوار گری په میدان کښی دیوه جوارگر له لاسه ووژل شو .

زرغونی او زمری خو اوس دواړه مړه شول نویو کوچنی وروزی یی بیاد کلی له یوه خان سره مزدور کړ او دوو نورو خویندو ته یی هم دکلی پاده و نیوله او هغه به یی خړوله .

زرغونه هم اوس پخه ښځه وه او د عمر دپخوالی به اوږدو کښی وپو- هیده چه رښتیا هم.

نازولی زوی به وانځلی ادب اود سیوری نخل نه نیسی رطب زرین او خرما دزوی درلودلو آرمان درلودلی شوای خود زوی د سالمی تربیوی دعهدی څخه یی عا- جزی ښکاره وله اوعاقبت یی هم د بدمرغی اوزړه بریښوونکی ژوندانه ناوړه عواقب او دردونکی منظرونه وېر پېښول .

خیرو او زرغونی به هره ورځ سره جنک جگره کول او خو تنه ماشومان چه دهغوی دگه ژوندانه څخه دنیا ته راغلل هغوی هم دناپوهه پلار اوغیر واقعی مور دناوړه پیر- زوینو له آمله په یوه گوله پسې خوای وازی نیولی وی او یو وخت هم زرغونه له کوم بل چا سره داسی وتښتیدله چه خپل ماشومان یی هم خیرو ته وړېر پېښودل او زمری دجوار گری په میدان کښی دیوه جوارگر له لاسه ووژل شو .

جینالو لوبریجیدا

شناخته شد. بترتیب فلمهای فلم (زنی از روم)، ننان، عشق) وحسد، قشنگترین زن جهان) ریکارد موفقیت جینا را قایل کردند. در ۱۹۵۴ زمانیکه جینا با کارلو پو نتم مالک کمپنی فلم آزر ده شد (شاید در مورد تادیات وی قرار داد راباجینا فسخ وجهت تهیه مجل سل سوم فلم (ننان، عشق و...) سوفیا لورن را که در فلم (طلای ناپل) شهرت بسزایی را کسب کرده بود و در عین زمان رقیب سر سخت جینا را که ۶ سال نسبت بسوی جوانتر است قبول کرد. این سبب دلسردی جینا عزم سفر را جانب امریکا گرفت این سفر او را به هالیوود کشانید در آنجا او لین فلم امریکایی خود را با شتاراک برت لنکا سترو تونی کر تیز بنام ترا پتر تهیه کردو همانطور باتو قف هارت ما سال را در تهیه فلم ها مانند فلمهای اروپایی خویش سپری کرد. در این مدت، فلمهای تاریخی (سلیمان و شیببا) و فلم دلچسپ عشقی او در سینتامبر از فلمهای معروف وی بشمار میروند. روی همرفته در این مدت اکثر اوقات باروپایان دعوت شده است.

سال ۱۹۵۶ در ایتالیا فلم کمیدی (ملکه ی از برو کلین) زادر پهنوی پار تز قدیمی خود سیکو و همچنین فلم هیجان انگیز (زنکهای نوتردم) که از آثار معروف ویکتور هوگو میباشد در رول اسمیرالله (زن شیاد) با انتونی کوین که در نقش قوزپشت کلیسای معروف ماری واقع پاریس را بازی میکرد به تهیه این فلم موفقانه پرداخت. جینا بیشتر از ۱۰ سال یک سمبول سینمایی و ستاره طنز ایتالیائی بشمار میرفت و در سالهای پنجاه استو دیو های فرانسوی وایتا لیائی بو خودی افتخار میکردند دوره سوم شهرت وی عبارت از باز گشت وی بایتالیا ست این مرتبه رقابت با سوفیا لورن در میان نبوده بلکه جینا طرز نقش خود را تغییر داده و جهت تهیه فلمهای تاریخی و مجلل باطرز جدید و روحیه عالی برآمد که همبازی با پاولین بور جسس نقش خواهر ناپلیون را در فلم (وینوس امپراطور) بازی کرد که بزودی فلم مذکور در مارکیت های سینمایی غوغای را ایجاد کرد بستاره زیبا بخاطر ایفای رولهای برجسته ایکه در این فلم

مردی بانقاب بقیه

يك صدای دیگر جواب داد: نی، تصور میکنم که خوابیده است. - ما باید آنقدر صبر کنیم تا هوا روشن شود. در تاریکی نمیشود کاری کرد. ممکنست ماهدیگر را به قتل رسانیم.

این نظریه از طرف اکثریت افراد حاضر در آنجا قبول شد. دیک در حدود شش صدازا در اتاق پایین تمییز داد. يك گوگرد را روشن کرده مجددا موقعیت خود را در اتاق از نظر گذشتا ند. چشمش یکبار دیگر به کیبل سیم در نزدیکی بخاری دیواری افتاد. (باقیدارد)

براد برسید: چطور؟ مگر خبر های بدی داری؟

الک با اشاره سر حرف برا درا تایید کرد: کوچکترین امیدی برای نجات رای ندارم.

دیک گاردون در حالیکه يك گوش رابه تخته فرش صحن اتاق چسبانده بود این حرف هارا شنید: او هدایت داده که دیگر باید بمیرد لبهای خشک گاردون از شنیدن این حرفها بعنوان تبسم کمی پس رفت و مجددا صدای هاگن را شنید که از سائز افراد پرسید: شما صدای حرکت او را در بالا شنیده اید؟

فرزند خیانت پیشه

زیبا هستی و همان قدر پوچ و بیمایه که يك رگه نور. او لبخند کنان پاسخ داد: «آری مانند نور...» بروی سینه مادرش مانند کودکی چرت میزد.

سپس مادر با چادرش او را پوشانده و خنجری در قلبش فرو برد و او تکانی خورده و جان داد. آری چه کسی بهتر از او میدانست که قلب پسرش در کجا میتپد.

و پس از آنکه نعش پسر رابهای نگهبانان حیرت زده افکند خطاب بشهرش گفت: «بحیث يك باشنده همه آنچه را بکشور خویش انجام میتوانستم، کردم. بحیث يك مادر با پسرم باقی میمانم. اکنون برایم بسیار دیر شده که بتوانم پسر دیگری بیارم. زندگی با پسرم باقی میمانم. اکنون برایم بسیار دیر شده که بتوانم پسر دیگری بیارم. زندگی ام بهیچکس فایده ای ندارد.»

و خنجر را که هنوز از خون پسرش گرم بود بشدت بسینه خود فرو برد و این بار هم تیر رادرست بهدف زد زیرا یافتن قلبی در دناک دشوار نیست.

بقیه صفحه ۶۳ تیاترنو و کهن

هم چنان نو گردی جدیدی بمیان آمده و آن اینکه بجای عفر (او ناگاتا) در گذشته مرد همیشه نقش زن را بازی می کرد دل زن به هتر مند زن سپرده شده است. ی ثبت هامله الباجه ت س ب سکت با این همه سنت گرایی، تیاتر کابوکی نا گزیر است زیرا امواج طوفان اسای تغییرات اجتماعی معاصر، جنب بخورد. به همین اسمیل پاگذرا ران جایان به مرحله تیاتر کابوکی گذاشته است.

جدید زندگی، اثر و علایمی روی ولی با آنها عناصر اساسی که این شیوه رابه صورت روشن از دیگر گونه های تیاتر جدا می سازد، دست نخورده باقی مانده شده است.

ایست



مسؤول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلیفون: ۲۶۸۴۹

کود تیلیفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داسترالایه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴۵۲۴

دیوی گنی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی

تیلیفون: مدیریت توزیع وشکایات

تئاتر نو و کهن جاپان



تئاتر توین با اشکا لنولبا س

مامهات هنری دوران در باری را در شیوه هاتیاتریکا کووگاگا کو در وجود رقص های موسیقی در باری که اکنون هم به شکل میرائی در خانواده های سلطنتی وجود دارد، دیده می توانیم.

اساسا این گونه رقص ها و موسیقی در سده های هفتم و هشتم از قاره (قاره آسیام) آورده شده و بعد گزینش و تطابق برابر با ذوق جاپانی ها، در کوره های نقد در بار و مقابله آبدیده شده است. گر چه ممکن این شیوه اکنون در خود قاره بدست فرا مویش سپرده شده باشد.

شیوه بعدی که روی سن تیاتر آمد، روش تیاتر (ناوه) بود. این شیوه در زمانی پیا خاست که آنرا می توان مرحله عدم خلاقیت فرهنگ خواند. زیر اثراف در باری که متکی به اصل خون و نژاد بودند، زیر سیطره اشراقیت محلی که پایه های آنان را ثروت و قدرت نظامی می ساخت خرد شده و آخرین فریاد های ضجه آلود خود را سر می دادند. دوران گاگا کو را، زمینه شکوفانی فلسفی «ژن» (بخشی از فلسفه ضد

آن ها و شیوه اخیر هیچگونه پیوندی وجود نداشته باشد زیرا هر مرحله، شکل معین خود را زایانده و پرورش داده و از منافع کاملاً مختلف سر چشمه گرفته و یا نماینده طبقه دیگر گونه از مردم است.

به صورت روشن هر مرحله تاریخ جاپان و هر طبقه اجتماعی وابسته با آن شکل معین تری خود بوجود آورده است که اکنون ما نمایندگان جدا گانه هر کدام را دیده می توانیم.



یاسو یاسو یاماتومو در نقش (لک لک شام)

در این کشور، تیاتر به صورت روشن، نمایانگر دگر گونی های اجتماعی - اقتصادی در میسر توفنده تاریخ است.

تئاتر سنتی و معاصر، در کنار هم به رشد و توسعه شکوفانی خویش ادامه می دهد.

در تیاتر سنتی، هنوز هم عناصری که مانده های تاریخی گذشته اند، به روشنی دیده می شود.

حلقه این زنجیر دراز جای داشته و بررغم گونه های کهن تر تیاتر، گام های بلندی بطرف پذیرش نوگرایی و یافتن عناصر نویر داشته است و میتوان آنرا حلقه ی پیوند بین تیاتر کهن و رستا خیزتیا تر نو گونه، بحساب آورد.

در بین نمایندگان هنر تیاتر سنتی جاپان، امروز تیاتر های گاگا کوو بگاگو متعلق به دربار ناوه و کویو گن والبت به عصر فیو دالیته قرون وسطی و بترا کوو کابوکی پیوند نزدیک با دوره ایدو می داشته باشد.

کابوکی که در انتهای این زنجیر طولانی قرار می گیرد، فکر می شد که زیر تاثیر شدید شکل های اولیه بوده باشد ولی می توان استدلال نمود که بیسن

تئاتر سنتی:
ممکن هیچ ملتی را در جهان نتوان سراغ نمود که آمیزه از دو بخش هنر کهن و سنتی را با هنر نو جدید، مانند جاپان در کنار هم رشد داده باشد.

نه تنها در این کشور از نو ترین شیوه های تیاتری ما نتوان موسیقی راک و تیاتر زیر زمینی که بتازگی وارد شده و یا در این جا به خلق آن پرداخته اند، خبری است بلکه مانده های اصیل تیاتر سنتی که نسل به نسل و سینه به سینه از مسیر هر جنجال تاریخ گذشته، عبور نموده است، راه خود را در دل تماشاگران تیاتر باز نموده است.

شیوه اخیر راجع می توان تبلور روشنی از گذشته های دور این ملت بحساب آورد. در برتو گرایش یاد شده است که تماشاگران جاپان بسادگی می توانند تیاتر موافق به اندیشه، سطح تفکر و ذوق هنری خود را تماشا کنند.

تئاتر شیوه کابوکی، که در سال های بعد از جنگ راه خود را نه تنها در دل بینندگان داخلی بلکه در روان هنری مردمان بیرون از کشور گشوده است، سمبول اصیل از تیاتر سنتی بدل شده است.

این شیوه، تجارب غنی ۳۰۰ ساله رابه پشت خود داشته و زندگی آن، فراسوی سالهای یاد شده رسیده است. در حقیقت، در بین شکل ها و فرم های تیاتر سنتی، در واپسین



یا کوشی مارادرنقش ماری مکدالن که شیوه آرایش کابوکی را نشان میدهد .



نمایش از گروه تیاتر شیکی



صحنه از درام «نیس دریا» توسط جوو کارا

اکنون تحول و دگرگونی در تیلی، استفاده از برق غیره به بکار بردن تکنیک این تیاتر دیده . شکل جدید آن بعمل می آید . می شود .

بقیه در صفحه ۶۱

از وسایل نوین تیاتر کار گرفته روش سور ریا لیسم، پیرایش صحنه ها، ایجاد ارواح خبیثه ، بجای کار گرفتن دز چراغ های

دولتی مطبعه

صفحه ۶۳

عای مخالف رابطه علت و معلول است که در گذشته در هنر گسترش داشته و اکنون در جاپان طرفدار آن زیاد دارد . م) را آماده ساخت . این گرایش باز تاب فرهنگی مرحله ای است که قدرت نظامی گری تازه به دوران رسیده را نمایش داده و در آن روحیه اطاعت کور کورانه به شدت تبلیغ می گردد .

در مرحله کوتاهی که به آخر قرن ۱۴ می رسد ، این طبقه جنگجوی مسلط ، روی بطرف دست آورد های فرهنگی می نهند .

زیر این تأثر ، روش هنری تیاتر ناره ، با وجود یکه عناصر اصیل خود را از چشمه های هنر دروغ های بازی سازو گاکو و دنگا کو ، می گیرد . در پایان قرن ۱۵ به هنر سمبو لیک و ژرف فلسفی که در زیر سیطره طبقه جنگجوی حاکم ممکن است بدل می شود .

بعناوچ مرحله جنگ داخلی این سر زمین به مرحله صلح نسبتاً دراز مدت حکومت توگوگاوا گام می نهد .

ولی ، هم چنانکه این مرحله گامی به جلو و پیشرفت می نهد دگرگونی تازه به وقوع می پیوندد .

طبقه سامو رای (یک عضو طبقه نظامی در جاپان دوران فئودالی که بنابر اهمیت مقام دو شمشیر در دو طرفش آویزان می کردم) به دوران تسلط خود ادامه داد بانکشاف شهرها به اثبات رسانده و با طبقه جدید تاجر ، از لحاظ اقتصادی گروه حاکم را زیر نفوذ گرفت ، با پایان سده هفدهم اینان بر تری خود را به اثبات رسانده و با عشق به زندگی و رنگ ها ، خواست هنری نویی با میان گذارد و به این ترتیب تیاتر ارز شمند بزاکو که نزدیکی زیادی به تیاتر گندی گک ها دارد در شهر های اوساکا و کابوکی در ایدو (یا توکیو کنونی . م) که شهر های مهم تجارتی بود پایه زندگی گذارد .

ایندو شیوه ، در کنار هم رشد نموده ، یکی بردیگری اثر گذارده و با الهام گرفته و به نوبه خود در رشد همدیگر نقش بازی نمود . به این

مودو فیشن



لباس های خامک دوزی افغانی بازار مود اروپا را تسخیر کرده است .

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**